خطية الائمه

Khatiyail Immah

by

Yu Hana

از خط [illegible] نوشتہ شد

در صحیح مسلم و صحیح بخاری آمدہ حدیث پاک

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی

میں چھوڑتا ہوں تم میں دو بھاری چیزیں قرآن کو اور اپنے عترت کو

صحیح

صحیح مسلم میں مسلم نے زید ابن ارقم سے ذکر کیا ہے کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ نے موضع خم میں بعد از حمد خدا کے فرمایا

انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب فانی تارک

تحقیق کہ میں بشر ہوں قریب ہے کہ آوے میرے پاس رسول رب میرے کا پس قبول کروں اسکو تحقیق میں چھوڑتا ہوں

فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی فتمسکوا بکتاب الله

بیچ تمہارے دو ثقل اول ان دونوں میں سے کتاب اللہ ہے بیچ اسکے ہدایت ہے پس تمسک کرو تم ساتھ کتاب اللہ کے

وخذوا به ثم قال واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی ثلث مرات

اور اخذ کرو ساتھ اسکے بعد اسکے کہا اور اہل بیت میری ذکر کرتا ہوں تم کو اللہ کی بابت اہل بیت میری کے تین بار کہتے



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین حق تعالی ببرهان تحقیق حجاب تقلید از پیش
خاطر همگنان مرفوع گردانید و شبهات تدلیس و موهومات تلبیس از بصایر سالکان انوار عرفان منکشف
دارد تا طالب حق بهدایت یَسْعَی نُورُهُمْ بَیْنَ اَیْدِیهِمْ مرتبت یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ
بتحقیق واصل گردد و مخاطب الصادق بمقام بشارت هدایت نازل شود و صلوات و درود نامعدود
بر مفضلی که هدایت مهدیان آفتاب آفاق کمترین پایه فضایل اوست و ارشاد مرشدان علی الاطلاق
فیض از نوازل اوست یعنی محمد مصطفی و آل و عترت او صلی الله علیه و علیهم اجمعین که پیشوایان
و راه نمایان طریق یقین اند بعد چنین گوید یوحنا بن ابی اسرائیل المصری غفر الله تعالی که ایزد
تعالی مرا از مواهب دینیه و مطالب یقینیه حصه بداد و سرهای گنونو عقلیه و رموز نقلیه بر خاطرم
گشاد و پیوسته بمقتضی آنکه مومن همیشه در دین خود بحث کننده است و بتجسس مذاهب و دین حق

بودم پس بحسب فرموده هر که چیزی طلبد و در آن طلب جد نماید باشد البته آن چیز را می یابد بجد تمام
تا مشهر طالب طریق حق نشدم تا آنکه که حق سبحانه و تعالی چشم عقل مرا بنور هدایت مذهب حق
روشن گردانید و آیینه دلم را بصیقل عنایت بزدائید پس بیقین و تحقیق دانستم که سعادت ابدی
و نجات سرمدی باعتقاد صحیح در شناخت خدا و رسول و امام برحق و معاد و عبادات شرعیه
حاصل میشود و چنین اعتقاد جز بطریق شرع مبین تحصیل نتوان و دیدم که هر طایفه از طوایف
که اعتقاد ایشان آنست که خود را بعقل و شرع دانسته اند و میگویند که ما اهل عقل و شرعیم چندان
اختلافها با هم دارند و بعکس همدیگر میگویند که عقل از پیروی خلاف ایشان نفرت میکرد و اختلاف
ایشان این است که بعضی میگویند که عالم قدیم است و بعضی میگویند که عالم حادث است و
بعضی میگویند که خدا یکی است و بعضی میگویند که دو است و بعضی میگویند که سه است و بعضی
میگویند که با جسم است و بر عرش می نشیند و چهار انگشت از عرش زیاده است و بعضی میگویند
که خدا منزه است از جسمیت و بعضی بر آنند که خدای تعالی در فعل بنده اختیار نمی دارد و بنده در فعل خود
هیچ اختیار نمی دارد و بعضی بر آنند که فاعل مختار است و خدا را در فعل او دخلی نیست و بعضی گویند
که خدا عالم است بکلیات و جزئیات و همه اشیا عالم است و بعضی گویند که عالم است بکلیات
و بجزئیات عالم نیست نعوذ بالله از اعتقادات فاسده و هر عاقل میداند که هرگز چنین اعتقادات
درست نیست بلکه یکی از این اعتقادات حق است و باقی باطل تو چنان گوید که چون این اختلافات
دیدم پریشان خاطر و ملول شدم چراکه دیدم اهل شرع را که علما اند و میگویند که ما را بخدا برده ایم
و خود را بدانستن کلام خدا و احادیث پیغمبر نسبت میدهند و حال آنکه با یکدیگر بیشتر از طایفه عام است
و همه در مذاهب و او باب سرگردان و هر یکی مذهبی بر خلاف یکدیگر بعین گرفته اند و شب و روز با همدیگر

مقام خصومت اند و هر یک از ایشان بر آنند که کتاب خدا آنکه مصحف است در میان مذهب
ما است و دیدم که بعضی از بسیار اصحابان میگویند که ما دین شیث پسر آدم علیهما السلام داریم و بعضی
مجوس اند که دین ابراهیم خلیل داریم و بعضی دین موسی علیه السلام داریم و توریت را حق
میدانند و بعضی دین عیسی پیغمبر علیه السلام داریم و انجیل را حق میدانند و بعضی دین محمد رسول
الله صلی الله علیه و آله داریم و مصحف را حق میدانند که این قرآن حق است و باطل کنندهٔ همه
کتابهای آسمانیست از توریت و انجیل و زبور میگویند که دین محمد باطل کنندهٔ این همه
دینهاست و الحال حق همین دین اوست و بعضی همه انبیا و اولیا را دشمن میدارند و بعضی بت پرست
و بعضی آتش پرست و بعضی ستاره پرست و بعضی آفتاب پرست و بعضی گوساله پرست
و در میان این چند اختلاف است که بشرح راست نمی آید و من یوحنای بیچاره پیش هر یک
از این طوایف که میرفتم می‌پرسیدم که حق کدام است هر یک از ایشان میگویند که مذهب حق
و دین حق همین دین و مذهب ماست و دیگران باطل اند این اختلافات که دیدم حیران شدم و سرگردان
و چاره جز این ندیدم که همه کتابهای اینها را مطالعه کنم و ببینم و بدانم که هر یک ایشان چه میگویند
و با هر یک طریق عبادت چه طور دارند و رستگی کردن حق سبحانه و تعالی تو هرگز آن حضرت عمل چنین
نکرده که وضوی معکوس کرده باشد و دیگر آنچه حنفی مذهب اند در کتاب شما دیده ام که ابو حنیفه نزد او آنست
که چون پوست سگ مرده را دباغت دهند نماز بر آن میتوان کرد و حال آنکه حق سبحانه در قرآن مجید
فرموده که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ یعنی حرام شده است بر شما مرده و بار دیگر مرده سگ که
نجس العین در حال حیات و مردگی بر دو و در مردگی بطریق اولی حرام باشد تصرف بآن چه سبب روا
که حرام بودن چیزی مستلزم حرام بودن انتفاعات اوست خواه دباغت کنند که از آن نفع گرفتن

از انبیا بحث کنم و تا حق بر من ظاهر گردد پس همت بستم بخواندن و نوشتن کتب آسمانی که توریت و انجیل و زبور و فرقان است پس توریت پیش کسیکه
میدانست خواندم و انجیل پیش کسیکه انجیل میدانست و زبور پیش کسیکه زبور میدانست و فرقان پیش کسیکه قرآن میدانست با کتب انبیا بسیار خواندم و بتحقیق
دانستم و معلوم شد که در میان این همه کتاب مصحف حق است و باقی منسوخ و در میان همه ادیان دین محمد صلی الله علیه وآله بر حق است و باقی باطل و منسوخ
پس غیر قرآن و غیر دین محمد صلی الله علیه وآله قلم نسخ کشیدم و چون در قرآن دیدم که خدای تعالی فرمود ان الدین عند الله الاسلام یعنی بدرستی که دین نزد خدا
دین اسلام است که دین محمد است صلی الله علیه وآله و باقی باطل پس مسلمان شدم و از یهود و دین یهود بر آمدم و چون مسلمان شدم خواستم که طریق مسلمانی
از اعتقادات و طاعات بدانم تا بآن عمل کنم پس بمکتب خانه اهل اسلام رفتم و بنا بخواندن و نوشتن کردم تا که خواننده و نویسنده شدم و سواد خوانی
روان کردم پس بمدرسه رفتم و بعلم خواندن مشغول شدم و از تمام کارها گذشتم و جد و جهد تمام در تحصیل علوم بردم و از خواب و خور اجتناب بسیار
کردم و از همنشین و مصاحب بد نفرت داشتم تا بمدت زمانی در چهار مذهب مسلمانی که مذهب حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی است مجتهد شدم و بواجبی همه
مذاهب رسیدم چنانچه جماعتی از طالب علمان و علمای هر چهار مذاهب ازین چهار مذاهب همه معتقد من شدند پس چون حق تعالی مرا از علوم بهره ور گردانید و ازین
خوان نصیبی وافر ارزانی فرمود بر علم کلام و حدیث و اجماع و علم قیاس و علومی که اجتهاد موقوف بدانستن آن علوم است وقوف کردم و چون
بر همه کتب مسلمانان مطلع شدم چندان اختلاف باز در فرق اسلام دیدم که مرا از اول که نو مسلمان شده بودم مشکل تر افتاد از جمله در بعضی کتب که
صفات خدا عین ذات اوست و بعضی گفتند که غیر ذات اوست و بعضی گفتند که نه عین ذات اوست و نه غیر و بعضی گفتند که هر فسق و فجور و زنا و خون ناحق
و هر چه مناهی و منافی شرع است همه بخواست حق است و کفر در کافر و فسق در فاسق و فجور در فاجر و ظلم در ظالم و شیطنت در شیطان همه بخواست حقتعالی است
و بعضی گویند که حاشا و کلا که حقتعالی از اینها منزه و مبرا است و حاشا که حکیم عادل یکی را بگوید که تو این کار بکن و بعد از آن که بفرموده و آن کار را بکند
و او را سیاست کنند که تو چرا این کار کردی و این نیست الا ظلم و حاشا که او ظلم کند و بعضی گویند که بنده فاعل مختار است و خیر و شر همه ازو است
اگر فعل نیک ازو سر زند مستحق ثواب گردد و اگر فعل بد ازو بوقوع آید مستحق عقاب و عذاب شود و بعضی گویند که فعل بد از بنده است و فعل خوب و خیر
از خدا و بعضی گویند که خدا را بچشم توان دید و بعضی گویند که محال است دیدن او بچشم سر و بعضی گویند که پیغمبران معصوم اند و بعضی گویند که جایز است که از ایشان
گناه واقع شود و معصوم نباشند و با این گفتن راضی نشده کتابی در این باب ساخته آنرا الخطبة الانبیا نام کرده یعنی کتاب خطای انبیا و بعضی در وضو

پا شستن را واجب دانند و بعضی مسح کردن را واجب دانند گویند که ظاهر قرآن بر مسح است و بعضی بسم الله الرحمن الرحیم را جزو سوره ندانند و با فاتحه
خواندن سوره در نماز واجب میدانند و بعضی خواندن آن را واجب نمیدانند بلکه جایز نمیدانند و بعضی در نماز دست می بندند و بعضی دست می اندازند
و بعضی میگویند که خلیفه بر حق بعد از پیغمبر ابوبکر است و بعد از وی عمر و بعد از وی عثمان و بعد از وی علی و این طایفه را سنی گویند و بعضی گویند که خلیفه
بر حق بعد از پیغمبر علی ابن ابی طالب است و بعد از وی پسر او امام حسن علیه السلام و بعد از وی برادر او امام حسین علیه السلام بعد از وی پسر او امام زین العابدین علیه السلام
و بعد از وی پسر او امام محمد باقر علیه السلام و بعد از وی پسر او امام جعفر صادق علیه السلام و بعد او امام موسی کاظم علیه السلام و بعد از وی پسر او امام علی موسی الرضا علیه السلام
و بعد از وی پسر او امام محمد تقی علیه السلام بعد از وی پسر او امام علی نقی علیه السلام و بعد از وی پسر او امام حسن عسکری علیه السلام و بعد از وی پسر او امام محمد مهدی علیه السلام
که امام دوازدهم است و او را زنده میدانند و میگویند هرگاه خدا میخواهد ظهور خواهد کرد و این طایفه را که این عقیده دارند ایشان را شیعه امامیه گویند و بعضی
عباس را که عم پیغمبر است خلیفه دانند و او را افضل و اکمل خلایق دانند و بعضی او را جاهل ترین خلایق دانند و بعضی گویند که افضل و اکمل خلایق
اند بعد از پیغمبر علی ابن ابی طالب است و بعضی این حضرت را با فرزندان او امام حسن و امام حسین بر منبرها لعنت کرده اند و این طایفه بنی امیه بودند
که هزار ماه کم سه ماه آنحضرت را سب کردند و در آن مدت ابوبکر و عمر و عثمان را رحمت کردند و بعضی علی را خدای پرستیدند و بعضی نصیرین را
دوازده دانستند و بعضی چهار و بعضی پنج و بعضی شش و بعضی خوردن گوشت جانوران را حلال میدانند و بعضی حرام مثل کفتار و روباه و خرگوش
و بعضی مثلث و شطرنج را حلال میدانند و بعضی حرام پس چون این اختلاف در میان مسلمانان دیدم نزدیک بود که از دین مسلمانی پشیمان شوم
پس سر بجیب تفکر بردم و با خود گفتم که این همه باطل نخواهد بود و البته یکی از اینها حق خواهد بود و باقی باطل پس با خود گفتم که بر قرآن و حدیث نگرم و در هر چه
ازین ادیان و مذاهب قرآن بر حقیقت آن دلالت کند آن را قبول کنم و آنچه مخالف باشد ترک کنم پس مطلع شدم بر مذاهب هر یک ازین طوایف و مسایل
ایشان را بقرآن و حدیث برابر کردم هر چه مخالف این هر دو بود دور کردم و هر چه موافق بود قبول کردم پس با خود گفتم که با هر یک ازین علمای مذاهب
است بحث کنم تا حق بر من ظاهر گردد و هر شبهه که مرا در دین چهار مذهب است مرا خاطر نشان کنند پس متوجه بغداد شدم که دار العلوم اهل اسلام بود
و چون ببغداد بمدرسه مستنصریه که مدرس علوم جمیع مذاهب بود رسیدم دیدم که علمای چهار مذهب در آن مدرسه ساکن اند و بدرس گفتن مشغول بودند ایشان را ملاقات کردم
و غیر از الله تعالی هیچ کس بر احوال من و عقیده من اطلاع نداشت پس بر ایشان سلام کردم عرض کردم که ای علمای اهل سنت من مرد نومسلمانم و در دین ایشان

در اسلام من

که اسلام آورده‌ام میخواهم که مرا ارشاد کنید که به دین مسلمانی از روزه و نماز و وضو و غسل که چگونه است عبادت کنم و بندگی الله تعالی بجا آرم مرا راه نمائید پس یکی

از علما گفتند که چنین و چنان باید کرد و هر یک از ایشان مرا به نوعی دیگر دلالت کردند و به مذهب خود راه نمودند پس چون این اختلاف در میان علما دیدم گفتم

ای علما مرا به مذهب حق راه نمائید گفتند این چهار مذهب همه بر حق است هر کدام که خواهی عمل کن که موجب نجات است من گفتم ای علما مرا به مذهب حق دلالت کنید این که

به من تعلیم کرده‌اید مخالف یکدیگر است حیرانم که کدام اختیار کنم فی الجمله آنکس که حنفی مذهب بود از آن چهار عالم مرا به مذهب خود دلالت کرده طریق مذهب خود را به من تعلیم کرد

و گفت بهترین مذاهب همین مذهب است با این مذهب عمل کن پس روی به شافعی مذهب کردم و او را گفتم اکنون بگو که این مذهب موجب نجات من میشود یا نه او گفت

که من نیز ترا به مذهبی دلالت کنم که به از آن مذهب است و آن مذهب شافعی است پس روی به مذهب مالکی کردم و گفتم ای علمای مذهب مالک من از این دو مذهب کدام یکی

عمل کنم که موجب نجات من باشد او گفت من ترا به مذهبی دلالت کنم که بهتر از این دو مذهب است و آن مذهب مالک است و موجب نجات تو خواهد بود

پس روی به حنبلی مذهب کردم که ترا اکنون معلوم است که از این مذاهب کدام اختیار کنم که موجب نجات من باشد او گفت از این سه مذهب مذهب حنبلی بهتر است

و او نیز مرا به مذهب خود دلالت کرد که ضد آن سه مذهب بود با خود گفتم که با اعیان علما این چهار مذهب رجوع کردم و ایشان مرا به باطل طلب نمودند

نزدیک بود که باز از مسلمانی پشیمان شده به مذهب خود که سابق بودم بروم پس روی به علمای چهار مذهب کرده گفتم که رسول الله صلی الله

علیه و سلم چه طور وضو میکرد علما گفتند که همین طور که ما وضو میکنیم گفتم سبحان الله پیغمبر خدا چون چهار نقیض را به هم جمع کرد والله از دو نقیض

یکی حق است و یکی باطل به دلیل قول خدای تعالی که فرمود در قرآن مجید فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ یعنی نیست بعد از

حق الا ضلالت و گمراهی علما گفتند در میان این چهار مذهب تناقض نیست ای خدابنده تو وجه تناقض در میان بیان کن خدابنده گفت سبحان الله

ابوحنیفه وضو و غسل بی نیت درست میدانند و شافعی باطل دانند و شافعی در نماز بسم الله واجب میدانند و مالک واجب نمیدانند

و حنبلی روا دارد که مردم در عقب امام که ایستاده باشند بی عذری بنشینند و نماز تمام کنند و امام هنوز تمام نکرده باشد و جای که

رسول الله صلی الله علیه و آله با این نقیضها عمل کرده باشد اینها خلاف قرآن و حدیث است پس خدابنده گفت ای علما میخواهم که

بدانم این واضعان که این مذاهب را وضع کرده‌اند در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند یا نه علما گفتند که این

واضعان مذاهب در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بودند نه در زمان صحابه بلکه بعد از آن پیدا شدند و وضع این مذاهب

کرده اند بوحنا گفت چنین معلوم میشود که شما مذهب پیغمبر خود را گم کرده اید و در میان این مذاهب بسیار پیچیده اید پس حنفی مذهب درست نیست

آمده گفت ای بوحنا میخواهی که رخنه در دین مسلمانی پیدا کنی چند تشنیع کنی بدانکه چون پیغمبر از دنیا میرفت فرمود که من در میان شما قرآن

و حدیث میگذارم پس علمای باعقل را کار فرموده از قرآن استخراج مذهب خود کرده اند و بعضی از حدیث بیرون آورده اند ای بوحنا اگر مذهب

میخواهی که موافق قرآن و حدیث باشد مذهب ابوحنیفه اختیار کن اگر با آن عمل نمائی نجات یابی بوحنا گفت ای عالم حنفی مذهب من کتب

ابوحنیفه مطالعه کرده ام در آنجا مسئله دیده ام که نه موافق قرآن است و نه موافق حدیث حنفی مذهب گفت آن مسئله کدام است بوحنا

گفت آن مسئله آنست که حنفی گفته اگر کسی بول و غائط کند و خود را نشوید و وضو سازد و نماز کند نماز او درست است و رسول علیه السلام

هرگز چنین نکرده اند و نه کسی را روا داشته که چنین کند اما آنکه این مسئله موافق قرآن نیست آنست که خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ یعنی خدا تعالی دوست میدارد آنها را که توبه کنند از گناه و دوست میدارد

آنها را که طهارت و پاکیزگی می باشند و این مسئله برخلاف پاکیزگی است پس نه موافق قرآن باشد و نه موافق حدیث دیگر

ای حنفی مذهب آنکه تو میگوئی که این مذهب موافق قرآن و حدیث است نه میگوئی در این مسئله که حنفی روا داشته که وضو را عکس کنند یعنی اول پاهای را

بشویند و بعد از آن هر دو دست را و در آخر روی را بشویند هرگز رسول صلی الله علیه و آله و سلم وضو چنین نکرده و نه کسی را فرموده که چنین کنند پس موافق

حدیث نباشد و این که موافق قرآن نیست آنست که حق سبحانه در قرآن مجید فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ

فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ یعنی ای مؤمنان هرگاه که مهیای نماز شوید

و خواهید که نماز کنید اول بشوئید رویهای خود را و بعد از آن بشوئید دستهای خود را تا مرفق و بعد از آن مسح کنید بر سرهای خود و بعد از آن مسح کنید پاهای خود را تا کعبین و حضرت

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دائم بر این طور وضو ساخته و هرگز بعکس این نکرده پس وضوی که بعکس این باشد خلاف نص قرآن و سنت و خلاف عمل رسول الله صلی الله علیه و آله و بزرگان حضرت بوده

که خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ یعنی فرا گیرید از من طریق عبادت خود را و هرگز آن حضرت عمل چنین نکرده که وضو معکوس کرده باشد دیگر ای حنفی مذهب من در کتاب

شما دیده ام که ابوحنیفه روا داشته که چون پوست مرده را دباغت کنند نماز بر آن میتوان کرد حال آنکه حق سبحانه در قرآن مجید فرموده که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ یعنی حرام است

بر شما مرده از مرده که نجس العین در حال حیات و ممات گردد و در مرده نظر ادنی حرام باشد تصرف با آن مقرر است که حرام بود چیزی که انتفاع او ساقط شده باشد که از آن نفع گرفتن

حرام است و آن تبع نماز کردن بر آن است و دیگر یعنی عالم مذهب ابوحنیفه و اهل این مذهب
من در کتب ابوحنیفه دیده ام که نوشته اند که فاتحه را در نماز بخوانند خواه بفارسی و خواه
بزبان دیگر و این خلاف حدیث است که آن حضرت فرموده لا صلوة الا بفاتحة الکتاب
یعنی نماز درست نیست مگر بخواندن فاتحة الکتاب یعنی آن طور که نازل شده و جبرئیل بآن حضرت
آورده بعینه بهمان طور بخوانند نه که معنی آنرا بهر زبان که خواهند بخوانند و اما این که مخالف قرآن است
این عمل آنکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا یعنی
بدرستی که ما فرستاده ایم قرآن را در عربی و فاتحه از جمله قرآن است پس بهمان طور که عربی نازل
شده باید خواند نه معنی آنرا بهر زبان که باشد و دیگر ای عالم و اهل مذهب ابوحنیفه من در کتب او
دیده ام که گفته که قنوت خواندن در نماز صبح بدعت است و حال آنکه حمیدی در جمع بین الصحیحین آورده که
ان النبی صلی الله علیه و آله قنت فی صلوة الغداة بعد القراءة قبل الرکوع یعنی
حمیدی که از اکابر علما و اهل سنت است و محدث است کتابی ساخته که آنرا جمع کرده از صحیح بخاری
و صحیح مسلم این دو کتاب کتابی درست کرده و گفته در آنجا که بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله قنوت
خواندن در نماز غداة که نماز صبح است بعد از قرائت و پیش از رکوع و این صریح است که خواندن قنوت
در نماز صبح سنت است نه بدعت ابوحنیفه بدعت و افترا و اسناد بدعت برسول الله صلی الله
علیه و آله کرده نعوذ بالله منها و دیگر ابوحنیفه گفته که اگر در آسیا دزدی گندم از کسی بدزدد و بعد از آن
گندم را آن دزد آرد کند صاحب گندم را نرسد که آن آرد را از دزد در عوض گندم خود بگیرد و اگر
در میان ایشان بر سر این جنگ شود و اتفاقا صاحب گندم کشته شود از دست دزد دعوی خون
نرسد وارثان صاحب گندم را و اگر دزد کشته شود وارثان صاحب آرد را که دزد است رسد که دعوی

خون کند از صاحب گندم خواه او را قصاص کنند در عوض دزد و یا دیت که خون بها است
از دو بگیرند و این خلاف نص قرآن است که در قرآن مجید فرموده ولا تأکلوا اموالکم
بینکم بالباطل یعنی مخورید مالهای یکدیگر را بباطل که دزدی است مثلا پس این خلاف نص
قرآن است و حکم برعکس این است که اگر دزد کشته شود خون بها ندارد است و اگر صاحب گندم
کشته شود دزد را باید کشت یا دیت از دو باید گرفت و دیگر ابو حنیفه گفته که اگر زید از عمر هزار
دینار بدزدد و هزار دیگر با آن همراه کند عمر را نرسد که دعوی هزار دینار خود از زید و هزار کند که
با عوض او این دو هزار را ملک غصب کننده است و این نیز باطل است بنص الکلام که
ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و دیگر ابو حنیفه فرموده که اگر مسلمانی کافری را بکشد
آن مسلمان را در عوض کافر نمیتوان کشت و این خلاف قرآن است که خدا تعالی فرموده ولن
یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا یعنی بهیچ وجه من الوجوه کافر را بر مومن
سامان دعوی نیست و دیگر ابو حنیفه گفته که اگر حری یعنی آزادی بنده را بکشد نمیتوان در عوض
آن بنده آن حر آزاد را کشت و حال آنکه این خلاف نص قرآن است که حق سبحانه فرموده
که الحر بالحر والعبد بالعبد یعنی حر را در عوض حر باید کشت نه حر را در عوض بنده و بنده را در عوض
بنده میتوان کشت نه غیر بنده را در عوض بنده بلکه بنده در عوض بنده میتوان کشت و دیگر ابو حنیفه
گفته که اگر شخصی مادر یا خواهر خود را که بنده بوده باشد بخرد و با او زنا کند بر و حد نباشد و این خلاف نص
قرآن است که خدا تعالی فرموده در قرآن مجید که الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد
منهما مائة جلدة یعنی اگر مرد و زن از ایشان زنا واقع شود و با هم جمع شوند بر کدام را
صد تازیانه بزنند هر که باشد و هر که کیفیت که از ایشان زنا بالفعل آمده و او گفته که بر هیچ کدام را حد نیست
دیگر

و دیگر ابو حنیفه گفته که اگر کسی عمل قوم لوط کند یعنی لواطت کند و از وی اغلام صادر شود بر وی حد نیست

بلکه بر وی تعزیر است نه حد و این خلاف حدیث است که آن حضرت فرموده که مَن عمِل عمَل

قومَ لوطٍ فاقتلوا الفاعِلَ والمفعولَ یعنی هر که عمل قوم لوط کند بکشید فاعل و مفعول را هر دو و پس خلاف

حدیث باشد قول او و پس حد لواطت بقول آن حضرت کشتن است که خیلی بالاتر از تازیانه است

و او به تعزیر قرار داده که خفیف‌تر است از تازیانه و دیگر ابو حنیفه گفته که اگر قاضی فاسق باشد

یا زن باشد پس اگر خلاف حکم خدا و رسول الله از زن و قاضی صادر شود باطل نتوان کرد و صحیح است

حکم ایشان و این خلاف نص قرآن است که در قرآن مجید فرموده که مَن لم یحکم بما انزل

الله فاولئک هم الظالمون یعنی هر که حکم نکند بانچه خدا تعالی از آسمان مصحوب جبرئیل

علیه السلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاده پس ایشان ظالم‌اند که خلاف حکم خدا و رسول کرده اند

و دیگر ابو حنیفه گفته که اگر زید مثلا دعوی کند که فلان زن که زینب نام دارد و زن عمر است مثلا از آن

منست و بر طبق این دعوی دو گواه کاذب نزد قاضی بگذارند و قاضی بحسب ظاهر حکم بزنی آن عورت

برای زید کند ظاهرا و باطنا آن زن که در واقع زن عمر است زن زید میشود و مطلقه شوهر اول

که عمر است میگردد و بر تقدیری که گواهی گواهان ظاهر شود که دروغ است تعزیر نباشد باو

گواهی دروغ و این مخالف عقل است و نقل است چون ابو حنیفه این مسئله نقل کرد میان علمای

چهار مذهب بحث بدور و دراز کشید و تعرضات بالید تا آخر الامر شافعی که از علمای شافعیه

است دست ابو حنیفه گرفته گفت ای ابو حنیفه اگر مذهب حق میخواهی مذهب شافعی اختیار کن که او در

اصالت از همه بیشتر است که او از اولاد عبد المطلب است و قول او موافق قرآن و حدیث است

چون حنفی مذهب این را شنید بانگ بر شافعی مذهب زده گفت شرم نداری که مذهب شافعی مذهب

حنفی ترجیح میکنی و حال آنکه شافعی ازین قبیح‌تر مسئله دارد و آن آنست که شافعی میگوید که اگر
زن زید را مثلا بزنا دختری حاصل شود جایز است زید را که خود را عقد کند و اگر عورتی را
که از زنا پسری حاصل شود جایز است که آن پسر را که مادر خود را عقد کند که حلال است او را و اگر
آن پسر را خواهری باشد با وی خواهر مادری و پدری میرسد که جمع کند میان این دو دختر که دو
زن آن باشند بعد از تقریر این دو مسئله حنفی مذهب دو بار تشنیع کرد بر شافعی مذهب که ترا
شرم نمی آید که با وجود این دو مسئله بر مذهب حنفی ترجیح میکنی پس شافعی مذهب گرم شد به حنفی
مذهب گفت که شرمت نمی آید که ابوحنیفه ازین مسئله دو مسئله شنیع‌تر دارد و آن آنست که
دو مسئله دارد که تقریر کرده شود یکی آنکه اگر زید در هندوستان بود مثلا و در ملک روم دختری
داشته باشد بعد از آن آن دختر را که در روم است به شخصی که با او در هند میبود وکالتا عقد کرد
و بعد از چند گاه آن مرد وکیل خود و داماد خود او بروم رفتند و دیدند که آن دختر را که با این
شخص عقد کرده از وی و کالت چند فرزند دارد و پس این پدر داماد خود گفت اینها فرزندان
تواند و از تو حاصل شدند آن شخص گفت سبحان الله از زمان عقد تا این زمان من با تو بوده ام
و هرگز این دختر را ندیده ام الحال با تو او را می بینم بچه تقریر بچه دلیل اینها فرزندان من باشند
آن مرد پدر زن گفت فرزندرا حنفی مذهبیم در مذهب ما رواست که این فرزندان از تو باشند
باین دلیل که می تواند که چون تو محتلم شیطانی شده باشی فرشتها آب منی ترا به رحم این
دختر رسانیده باشند و از تو حاصل شده باشند آن شخص گفت بابا مرا ازین خدا به بخشد
من بیزارم ازین دختر و ازین طور مذهب شتر دیدی ندیدی انکار کن که مرا هرگز ندیدی همچنانکه
من هم هرگز این دختر را ندیدم و نه او را ازین بمن میدهی این چه مذهب چه ملت است حاشا که

ازو

و در دین رسول الله صلی الله علیه و آله این چه طور چیزی خدا را و او را و پس از وی مفارقت کرده بیزاری
طلبید و براه خود رفت که چرا این طور مسئله که مخالف عقل است و نقل و چون قبول کند یعنی مسئله دوم آنکه
ملیسار شنیع تر است از مذاهب آن آنست که شافعی مذهب میگوید بحنفی مذهب که ابو حنیفه گفته که
که آیا چه روی چنین رسد که شوهر تو فوت شد او عدهٔ آن شوهر را داشته بعد از آن شوهری دیگر کرده و فرزندان
از این شوهر دوم حاصل کرده بعد از آن شوهر اول پیدا شد و مردن او دروغ برآمد ابو حنیفه میگوید که این فرزندان
تعلق بشوهر اول دارند و بشوهر دوم راجع و در این فرزندان دخلی نیست با آنکه بتحقیق از شوهر دوم حاصل شده اند چون
این مسئله مذکور شد حنفی مذهب را هیچ معنی نماند در تشنیع او و تقبیح این آن آنکه گفت ای شافعی مذهب شافعی میگوید
که آب منی پاک است و این خلاف نص است شافعی مذهب چون این شنید گرم شد حنفی مذهب را گفت ترا
شرم نمی آید از مذهب حنفی که او چیزی گفته که همه کس را از آن شرم و نفرت است حنفی مذهب گفت آن کدام است
شافعی مذهب گفت آن است که امام تو ابو حنیفه است روا داشته است که پوست سگ که نجس
العین است چون دباغت کنند بآن نماز درست است و حال این خلاف نص قرآن است که وارد شده
در قرآن که حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ حرام است بر شما مرده خصوصا سگ که نجس العین از این تشنیع تر
چیزی می باشد و دیگر ابو حنیفه گفته که با آب انگور که بیفشارند وضو می توان ساخت و این نص قرآن
است که آمده در قرآن وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِیُطَهِّرَکُمْ یعنی فرستاده ایم از آسمان آب را
تا با آن طهارت کنند یعنی وضو سازند و غسل کنند و با آن پاکیزگی جویند نه با آب انگور و دیگر امام تو
که ابو حنیفه گفته که وضو و غسل بی نیت میتوان کرد و این خلاف حدیث است که آن حضرت فرموده
اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّیَّاتِ یعنی هیچ عمل درست نیست مگر آنکه نیت کنند پیش از وقوع آن عمل و دیگر ای حنفی
مذهب امام تو روا داشته که تکبیر احرام را که الله اکبر است بفارسی گوید که خدای بزرگتر است و روا داشته که

سجاده بر سرگین کنند و روا داشته که عوض سوره اخلاص بفارسی بعضی مدهامتان را بگویند یعنی دو برگ
درخت که معنی مدهامتان است و روا داشته که از سر رکوع برندارند و همان طور بسجده بروند و روا داشته
که چون سر از سجده برای سجده دوم بردارند آن قدر بردارند که برابر تیزی شمشیری باشد و بعد از آن بسجده
دوم روند و دیگر روا داشته که اگر کسی بعد از تشهد و تحیات پیش از سلام اگر بادی از وی عمدا جدا شود نماز
او درست است و اگر سهوا از و جدا شود نماز باطل است پس شافعی مذهب حنفی مذهب گفت که بفعل خود نگاه
کن که این طور چیزها در هیچ مذهبی و ملتی روا است که مردم را بعبادت دلالت کند میان ایشان سخن دور و دراز شد
پس بوحنیفه گفت که شمایان این گفتگوی را بگذارید که من از این هر دو مذهب بیزارم مالکی مذهب حاضر بود گفت
ای بوحنیفه مالکی مذهب را اختیار کن که مدار آن مذهب بر قیاس است و مدار مذهب مالک بر قرآن و
حدیث است که از همه مقدم بوده و از تابعان بوده و درین مذهب نجات می یابی و استاد شافعی بود
و بقیاس عمل نکرده و چون حنفی مذهب از مالکی مذهب این را شنید گفت ای مالک مذهب اگرچه امام تو
بقیاس عمل نمیکند اما چیزی چند میگوید که مخالف نص قران و حدیث است مالکی مذهب گفت آن کدام
است حنفی مذهب گفت امام تو روا داشته که گوشت سگ بچه چشم وانکرده را بخورند و حلال میدانند و حال
آنکه آن نجس العین است و روا داشته که اگر کسی را باجرت گیرند خواه مرد خواه زن با او وطی توانکرد
و نیز حرام داشته گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم را در نماز و گفتن بسم الله را در فاتحه مکروه داشته
و حال آنکه جزو هر یک از سوره قرآنی است و تشهد آخر در نماز چهار رکعتی و سه رکعتی پیش او واجب نیست
و در تشهد نماز صلواه بر محمد پیش او واجب نیست پس چون میان صاحبان این سه مذهب گفتگوی بسیار
شد آنهائی که از عوام اهل سنت و اشتند از این سه مذهب بیزار شدند و من نیز بیزار شدم و نزدیک بود
که از مسلمانی بیزار شوم و بطریق یهودی عمل کنم اگر مسلمانی این است که درین سه مذهب است بلاشبهه

روی بیهودا

روحانی یهودی به آفرین است که در آن ملت این ممالک میت حنبلی مذهب حاضر بود و چون دید که
این طور چیزی میگوید گفت ای ابوحنیفه بیا و مذهب حنبل اختیار کن که نجات در آن است ابوحنیفه گفت
چه بهتر از این من همه جد و جهد که میکنم برای آنست که مذهب حق دانسته باشم صاحبان این سه مذهب که شنیدند
از حنبلی گفتند ای حنبلی مذهب امام تو شاگرد شافعی است و شافعی شاگرد مالک امام تو استخراج مسایل از
پیش خود کرده نه به قرآن موافق است نه به اخبار حنبلی مذهب گفت ای علمای سه مذهب آن کدام سنت
گفتند مذهب امام تو آنست که خدا تعالی بر عرش نشیند و چهار انگشت از عرش بزرگتر است و هر شب کفش
از زمرد در پا کند و بر بام مسجد نزول کند و موهای خود را مروارید بافد و بر خری نشیند و بر بام مسجد نزول
کند به سبب این مشهور است که در بغداد حنبلی مذهبان بر بام مسجد خر بسته‌اند برای خدا در آن جا
جو کنند که آن خر خواهد خورد و در هر شب جمعه در بغداد این کار کنند و این مشهور است بحدی که هیچ کس
انکار این نتواند کرد و دیگر از داود حنبلی پرسیدند که خدا چه صورت است او گفت مرا معاف دارید از
فرج او و ریش او امرد است و دیگر حنبلی میگوید که اگر کسی وضو داشته باشد و سگی و بازی در برابر
او باشد وضوی او باطل میشود و صاحبان آن مذهب بعد از ذکر این مهملات در مذهب امام تو
ترجیح بر این سه مذهب میکنی و بوحنیفه را بر آن دلالت میکنی بوحنیفه گویا که چون در میان علمای چار مذهب
گفت و گو بسیار شد و یکدیگر اثبات قبایح کردند من بالکل پشیمان شدم از دین مسلمانی گفتم با خود
که ضعیف دین خاتم پیغمبران است و افضل و اکرم از همه دین او بر سوای منسوب شدند این چهار مذهب که
هیچ کدام العقل و نقل راست نیست حاشا که دین محمدی این باشد البته جماعتی خواهند بود که دین ایشان حق
باشد و آن دین محمد باشد حق تعالی دین او را چون ضایع و مهمل گذارد در میان این چار طایفه پس
سوگند دادم صاحبان و علمای این چهار مذهب را که از برای خدا بگویند که در دین مسلمانی سوای شما جماعتی دیگر هست که این دین مسلمانی را

دعوی کنند گفت آری چون سوگند میدهی جماعهٔ دیگر هستند که ایشان را روافض میگویند و ایشان
دین خود را از ترس آنکه نکشند پنهان میدارند و مذهب شافعی میگیرند از ترس آنکه ما شافعی ایم و ما ایشان را واجب
القتل میدانیم درین مرتبه که گبر و جهود می توانند گفت که ما گبر و جهودیم و ایشان نمی توانند گفت که ما رافضی
ایم و ایشان در غایت قلت اند و در میان کثرت در نمی آیند من گفتم ای عزیزان راستی آنست که قلت
دلیل بطلان نیست بلکه دلیل حقیقت است و کثرت دلیل بطلان چه در کتاب شما که قرآن است و بر پیغمبر شما
نازل شده مدح قلیل کرده و ذم کثیر از آن جمله در باب نوح پیغمبر میفرماید وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ
یعنی ایمان نیاورده اند با نوح مگر اندکی و جای دیگر میفرماید وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ یعنی اندکی
از بندهای من شاکر و راضی اند و جای دیگر وَقَلِيلٌ مِمَّنْ أَنْجَيْنَاهُ یعنی اندکی اند از اینها که ما نجات دادیم وَكَمْ
مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً یعنی اندک لشکر کم غالب میشوند بر لشکر بسیار پس کثرت دلیل
شما نیست بلکه دلیل بطلان شماست زیرا که در قرآن آمده و در حدیث بسیار فرموده وَإِنْ تُطِعْ
أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی اگر اطاعت
شنوی ای محمد بدانی که اکثر مردم که در روی زمین اند گمراهان اند و نیستند اکثر ایشان مؤمنان یعنی کمتر اند
گمراهان بیشتر و دیگر فرموده لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ یعنی خیر در اکثر رازهای ایشان نیست یعنی
شر بسیار است و خیر اندک در رازهای ایشان و دیگر فرموده وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ إِلَّا ظَنّ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یعنی نیستند اکثر ایشان تابعان الا گمان را که در وی هیچ منفعت نیست و لیکن
اکثر ایشان نمیدانند و نادانان اند یعنی اندک اند که میدانند و بسیار ایشان جاهلانند و این آیات گواهان
اند از جانب حق تعالی که گمراهان بسیار اند و محققان و اهل حق کمتر اند و کمی ایشان دلیل بطلان
ایشان نیست بلکه حقیقت ایشانست و کثرت شما دلیل بطلان شماست التماس دارم که یکی از علمای

ایشان

ایشان را بمن نمایید تا من بیجان که با شما بحث کردم و بر من بطلان شما ظاهر شد اگر از ایشان حقیقت
ظاهر شود و در مسلمانی تابع ایشان باشم و اگر مثل شما ایشان هم باطل باشند ترک مسلمانی بالکل کنم
و بدین اول خود روم و کسی را تصدیع ندهم علما گفتند ای یوحنا ایشان کی خود را ظاهر سازند و در میان
ما کی می در آیند ایشان را واجب القتل میدانیم یوحنا گفت چرا ایشان واجب القتل اند مگر بوحدانیت خدای تعالی
قائل نیستند گفتند نه نهایت مبالغه در توحید و صفات خدای تعالی دارند باز یوحنا پرسید مگر بقرآن
اعتقاد ندارند گفتند نهایت اعتقاد بقرآن دارند باز یوحنا گفت مگر بنماز و روزه و حج و جهاد اقرار ندارند
گفتند همه اینها اقرار دارند و اعتقاد دارند و اعتقاد ایشان درین باب بغایت است یوحنا گفت
مگر اعتقاد به پیغمبر و معجزات او ندارند علما گفتند اقرار دارند و او را از صغر سن تا وقت فوت معصوم
میدانند باز یوحنا گفت مگر اعتقاد بحشر و نشر و روز قیامت و صراط و میزان ندارند علما گفتند
همه اینها اعتقاد دارند یوحنا گفت مگر فرق میان حلال و حرام نکرده اند و لواطت و خون ناحق
را روا میدارند علما گفتند ایشان در غایت تقوی دارند و نام اینها پیش اینها نمیتوان برد یوحنا گفت
مگر اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله که علی و فاطمه و حسن و حسین اند دوست نمیدارند علما گفتند
علی را از همه دوست تر دارند نهایت محبت با اهلبیت رسول الله دارند و اهلبیت را معصوم میدانند
یوحنا گفت ای علما عجب کاری و بازاری پیش آمده و مردمی که با این صفات اند و شما بایشان
قائلید بچه تقریب واجب القتل و تارک دین باشند که ایشان را رافضی میگویید و واجب القتل
میگویید و میدانید و حال آنکه این طایفه باین صفات که شما قائلید بایشان چون واجب القتل دانید
این طور جماعتی را که بوی حق از اینها تا بر تعریف شما بمشام میرسد ای علما انصاف آنست که مذهب
ایشان مذهب بحق شما باشد چه با شما در چند مسئله مخالف باشند و حال آنکه میان شما چهار مذهب مخالف

پیش از پیش است چرا که ایشان را چنین خارج بحث دانند و اهل سنت سید ما گفته‌اند
ایشان بد اعتقاد‌اند که فعل خود را از خود میدانند و از خدا نمیدانند و خود را شریک خدا میدانند این
چنین اعتقاد بد باشد و ما را اعتقاد آنست که هر چه هست از خدا و بنده را هیچ اختیاری نیست بو حنا
گفت حق با ایشان است و کار شما مشکل تر باشد در واقع اعتقاد اهل سنت و جماعت است
که بر فسق و فجور و ظلم و زنا و لواط و خون ناحق که واقع شود همه از خدا صادر میشود و بنده را
هیچ اختیار در آن نیست این اعتقاد بسیار بد باشد چرا که بر شما لازم می آید که فردای قیامت
که بدکاران را بدوزخ برند ایشان گویند یا رب خدایا ما را در این افعال اختیار نبود چون ما را عذاب میکنی
و خدا را با ایشان حجتی نباشد و ایشان را بر خدا حجت باشد این چه اعتقاد است نعوذ بالله از این اعتقاد
فاسد بد و چون روا باشد ای علمای چهار مذهب که کفر در کافر خود پیدا کند و بیافریند و با ایشان
گوید در قرآن كَيْفَ تَكْفُرُونَ یعنی کافر شده‌اید و در ایشان پوشیدن حق و باطل بیافریند و
باز با ایشان گوید كَيْفَ تَكْفُرُونَ كَيْفَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ یعنی با ایشان گوید چرا حق را
بباطل پنهان میکنی و خود ایشان را از راه حق باز دارد و باعتقاد شما و باز با ایشان گوید چرا باز میگردید
از راه هست و براه درست نمیروید و خود ایشان را باعتقاد شما از ایمان منع کند باز با ایشان گوید
مَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ یعنی گوید خدا که از ایمان ایشان را منع کرده باشد
چنین گفت که چه می باشد ایشان را اگر ایمان می آوردند بخدا و روز قیامت و باز خود ایشان را از راه
گردانده و باز گوید أَيْنَ تَذْهَبُونَ کجا میروید ایشان باز بو حنا گفت در قرآن که کتاب شما است
بسیار آمده که فعل بندگان بقدرت و اختیار بندگانست و شما چرا بر ایشان طعنه میزنید
و رافضی میدانید و این ظلم صریح است در حق ایشان و مکابره ظاهر که ایشان را تارک میدانید.

و حال آنکه ایشان آن طور که شما میدانید و میگوئید با حق اند و ترک حق نکرده اند علما گفتند که ما
ایشان را تارک دین میدانیم و با حق نمیدانیم ایشان میدانند که فرقه ناجیه که می باید ما باشیم و خود را فرقه
ناجیه میدانند یوحنا گفت العلمای اربعه که شما را بخدا سوگند هست که بچه دلیل ایشان خود را فرقه ناجیه
میدانند علما گفتند که ایشان میگویند که می باید که ما فرقه ناجیه باشیم بدلیل آنکه اعتقاد ما مخالف اعتقاد
هفتاد و دو گروه است که ما فرقه هفتاد و سیومی ایم که آن حضرت فرموده فرقه هفتاد و سیومی در امت
من ناجی است و الا نجات فرقه دیگر ترجیح بلا مرجح باشد و می باید که مغایر فرقه ناجیه با باقی فرق در بعضی
اعتقادات باشد نه از جمیع وجوه و الا کفر با سلام همه را و بان بعضی فرقه ناجیه که مخالفت میکنند
با باقی فرق باید که قول ایشان موافق کتاب الله و موافق اخبار مشهوره نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که
هیچکس انکار آن نتوان کرد و مطابق عقل و نقل باشد ایشان چنین میگویند یوحنا گفت والله که
موافق حق و فرموده خدا میگویند اگر اثبات توانند کرد و لیکن میدانید که با شما در چه چیزی
مخالفت دارند و دعوی میکنند که این مخالفت ما با شما موافق کتاب الله و عقل و نقل است
با نه مولانایی رسیدند که از علمای شافعیه بود گفت میدانم که ایشان چه میگویند ایشان میگویند که قول خدای تعالی
که در قرآن میفرماید يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ یعنی روز قیامت بر انگیزانیم از قبرها هر طایفه
از ایشان را با امام ایشان و مقتدای ایشان و حشر کنیم ایشان را با امام ایشان و پیشوای ایشان اگر امام
پیشوای ایشان از اهل بهشت باشد یقینا که تابعان ایشان نیز از اهل بهشت باشند و چون مقتدای
ما اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و عترت ایشان است که باقی ائمه اثنا عشر اند به تبعیت ایشان
ما نیز از اهل بهشت خواهیم بود و هر طایفه که امام ایشان از اهل نار باشند تابعان ایشان نیز از
اهل نار خواهند بود بدلیل قول نبی کما تبعثون تحشرون مبعوث میشوند از قبر بهمان طور محشور میشوند

صلی الله علیه وآله من تشبّه بقوم فهو منهم یعنی هر کس بهر قوم که مشابهت و متابعت
دارد با او محشور خواهد شد و میگویند که چون ما ایشان را که اهلبیت آن حضرت اند از همه کس بیشتر دوست
داریم بیشتر ذکر ایشان میکنیم ما با ایشان محشور خواهیم شد و ایشان ناجی و رستگار اند ما نیز ناجی
و رستگاریم و به تبعیت و دوستداری ایشان از همه کس بیشتر شیعه‌ایم و دیگر رسول الله صلی الله علیه
وآله فرموده مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلّف عنها
هلک یعنی مثل اهلبیت و عترت من مثل کشتی نوح است هر که دران درآمد نجات یافت و برآمد و هر که
مخالفت کرد اگرچه پسر او باشد غرق شد و هلاک گردید و چون ما دست اعتصام بمحبت اهل کرام و
عترت عظام علیه السلام آن حضرت زده ایم و در کشتی محبت ایشان نشسته ایم از آتش دوزخ
نجات یافته ایم امیدوار هستیم که بمقتضای این حدیث از فرقه ناجیه باشیم آنحضرت فرمود
که علی مع الحق والحق مع علی حیثما دار یعنی علی با حق است و حق با علی و میگردد
حق با علی هرجا که علی میگردد و این احادیث که مذکور شد مجمع علیها است و هیچکس را در وقوع آن
احادیث از ان حضرت هیچ شکی و شبهه نیست پس کسی که متابعت علی ابن ابی طالب علیه السلام
کند ناجی و رستگار باشد و دیگر بصحت پیوسته که چون رسول خدا از دار دنیا بدار عقبی رحلت فرموده
چهل هزار کس از اصحاب آنحضرت باعانت عمر و صوابدید او با بوبکر بیعت کرده اند امیر المومنین علی
علیه السلام و باقی اهلبیت علیه السلام اعراض کردند الا اندکی از اصحابه کبار مثل سلمان فارسی
و ابو ذر غفاری و مقداد بن اسود کندی و عبد الله بن مسعود و علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین
علیهما السلام و بنی هاشم بیکبار مثل عباس و فرزندان او عبد الله عباس و غیره اینها هیچکدام
با بوبکر بیعت نکرده اند حتی اسامه بن زید که خانه زاد آنحضرت بود چون اورا تکلیف کردند او عذر

چنین کفتند

چنین گفت که بتقریب حسنین اسامه شما تابع من اید بقول رسول خدا چون من تابع شما شوم و بعضی
میگویند که از ترس ایشان و هم گروه بیعت کردند و بسیاری بودند که بطوع و رغبت بیعت نکردند بلکه
از ترس بیعت کردند و ما که تابع اهلبیت باشیم البته ناجی و رستگار باشیم و آنها که متابعت اهلبیت نکرده اند
ناجی و رستگار نباشند بلکه زیانکار و اهل نار باشند ابو حنا بعد از این مقدمات گفت که ای علمای
ایشان را دو چیز ثابت باید کرد یکی آنکه ابوبکر و عمر و عثمان و اصحاب و اتباع ایشان بر باطل طریقی بوده اند
و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و عباس و عبد الله عباس و جمیع جماعه بنی هاشم بر حق طریقی و دیگر
و این جماعت که مذکور شد با اهلبیت علیه السلام مخالف کردند با نه دوم اثبات کنند اهل بیت همه
بر حق اند و هر که متابعت ایشان کند بنص کلام و حدیث ناجی و رستگار اهل است و هر که خلاف
ایشان کند و گروه گمراه و عاصی و زیانکار و از اهل نار است چون این دو مقدمه اثبات کنند
قول ایشان که ما فرقه ناجیه ایم راست بوده و بکرای عزیزان ما را چیزی دیگر رعایت باید کرد تا سخن
ایشان درست شود و صدق سخن ایشان بتحقیق انجامد و آن آنست که هیچ آیتی و حدیثی که در کتب
ایشان است قبول نکنیم تا که دانیم که در کتب و احادیث شما هم هست آن زمان از ایشان
قبول کنیم علما گفتند که ای ابو حنا بسیار سخن بانصاف گفتی پس ابو حنا گفت ای علما شما را سوگند
میدهم بخدا که این آیت که در کلام مجید آمده إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ
وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ اللَّاعِنُونَ
یعنی بدرستیکه آنکسانی که پنهان میکنند آنچه ما فرستادیم از آیات بینات و راه نمودن پس
از آنکه راه نمودیم بر مردمان در کتابهای آن گروه این صفت دارند لعنت میکند الله تعالی بر ایشان
و نیز لعنت میکنند بر ایشان لعنت کنندگان از ملایک و انس و جن صحیح در کتاب احیا احا

شما وارد شده که ابو بکر و عمر و عثمان بعد از وفات محمد الرسول الله صلی الله علیه و آله با اهلبیت
که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اند نزاعی کرده باشند علمای اربعه گفتند ای بوحنا بلی
چون سوگند می دهی ایشان نزاع کردند با اهلبیت بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و در صحیح بخاری
که اعظم کتب ماست و در حدیث و در دو موضع وارد است که ایشان با اهلبیت مخالفت کردند موضع
اول در غزوه خیبر بروایت عایشه بنت ابی بکر که ابی بکر شش ماه نزاع کرد با علی در مدت حیات فاطمه
بنت رسول الله صلی الله علیه و آله دیگر بروایت عمر ابن الخطاب که در باب رجم الحبلی که امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب علیه السلام با ایشان نزاع کرد و این خبر اظهر من الشمس است پس بوحنا گفت که این
دلیل است بر آنکه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اهلبیت رسول الله صلی الله علیه و آله اند و عباس هم
بخلاف ایشان راضی نبوده و نزاع هم میان ایشان بوده و اهل بیت و بنی هاشم گروهی بوده اند و
ابو بکر و عمر و عثمان تابع و توابع و توابع ایشان گروهی دیگر و این سخن که شما از صحیح بخاری
نقل کردید موافق قول طایفه شیعه امامیه است پس آنکه ایشان دعوی میکنند که ابو بکر و عمر و عثمان
مخالفت اهلبیت کردند انکار آن نتوان کرد بنا بر سخن شما باز علما گفتند که ای بوحنا خبری
در کتب ما هست که اگر شیعیان بدانند دست آویزی باشد برای ایشان بوحنا گفت آن کدام است
گفتند و آن آنست که بعد از فوت ابو بکر عمر بجای او نشست عباس و علی هر دو پیش عمر آمدند و
دعوی میراث برادر زاده خود کرد که محمد است صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دعوی میراث برادر
زاده خود کرد که محمد است صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دعوی میراث فاطمه از پدر او کرد که
محمد است صلی الله علیه و آله و ابو بکر جواب ایشان داد در خلافت خود که دعوی کرده بودید با ایشان
نزاع کرده و علی ایشان را ظالم و خاین و کاذب گفته بود عمر گفت الحال که شما هر دو پیش من آمدید

دعا

و عثمان دعوی میکنید من همان جواب که ابی بکر بشما کفت میکویم و انچه تو ای علی با ابو بکر در آن

وقت اسناد کردی بغدر و خیانت و کذب بمن نیز همین خواهی کفت ای یوحنا این سخن از امور عجیبی

است شبه را که بحدیث صحیح که حق تعالی که حق با علی است و علی با حق است هر جا رود و هر جا باشد پس علی

و خیانت و کذب ایشان بقول علی که متصف بآن صفت است بثبوت می پیوندد که ایشان که ابو بکر

و عمر و عثمان اند متصف بآن سه صفت بوده اند پس یوحنا چون این سخن از علما بشنید کفت وفی

بین این را اشما بقول میکنم که عبارت صحیح بخاری یا صحیح مسلم بمن نمایید پس علما کفتند که روایت صحیح بخاری

با این کیفیت است روی البخاری والمسلم فی صحیحیهما قال عمر ابن الخطاب للعباس

و علی فلما توفی رسول الله صلی الله قال ابو بکر انا وصی رسول الله فجئت انت تطلب

میراث ابن اخیک ویطلب هذا میراث المرأة من ابیها فقال ابو بکر قال

رسول الله نحن معاشر الانبیاء لا نورث انما ترکنا صدقة فنظرتمانی آثماً غادراً

خائناً والله انی صادق بار راشد تابع للحق ثم توفی ابو بکر فقلت انا ولی رسول الله

وولی ابو بکر فرأیتمانی کاذباً آثماً غادراً خائناً والله یعلم انی لصادق بار راشد

تابع للحق ثم جئت انت وهذا وانتما جمیع امرکما واحد فقلتما ادفعها

الینا هذا هو المقصود من حدیث المذکور یوحنا چون این حدیث بشنید که موافق

سخنان سابق بود که روایت حدیث موافق فارسی است و آن فارسی که ترجمه این است مقدم

بود آن را جمع شد پس یوحنا چون این حدیث بشنید کفت ای علما واکر شیعیان شما را الزام دهند

و کویند که عمر ابن الخطاب که این سخن کفت اکر راست کفت لازم آید که علی و عباس بر دو اعتقاد کرده

باشند ورا ابو بکر و عمر که ایشان بزعم ایشان دروغکو و خاین و غادر و آثم باشند و هر کاه علی و عباس

این اعتقاد داشته باشند که از علی راضی اند کوتر و اشرف تر کسی نیست که گذشت و در حدیث

صحیح که حق با علی است هر جا که باشد و علی با حق است هر جا که باشد و شیعیان گویند که کسانیکه

بصحبت پیغمبر رسیده اند درین قول صادق نباشند و ایشان باین صفات متصف باشند که مذکور شد

لایق خلافت نباشند و اگر عمر درین قول صادق نباشد دروغ گوی باشد و دروغگوی لایق خلافت

نباشد که اینچنین خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله باشد و درین امت پر تفرقه برای علما بقول شما و این

حدیث شما سخن شیعیان ترجیح می یابد فی الجمله ازین روایت معلوم شد که ابوبکر و عمر با اهلبیت مخالفت

و نزاع کرده اند آمدیم بمقدمه دوم و آن آنست که اهلبیت برحق اند و هر کس که پیروی ایشان کند

ناجی و رستگار و هر که نکند از اهل نار باشد و اگر شیعیان اشارت این نتوانند کرد هیچ معصیت نیست

که ناجی و رستگار اند و از اهل بهشت اند اما بشرط آنکه هیچ حدیث از ایشان قبول نکنیم تا آن حدیث

در کتب شما باشد که اهل سنت و جماعت خود را می دانید و بصحت پیوسته باشد و روات

اهلبیت بحق لا اله الا الله محمد رسول الله که در کتب شما وارد است بحقیقت اهلبیت که حدیث صحیح است با

علمای اربعه گفته اند که ابی بوحنیفه یعنی شافعی مالک و احمد حنبل احادیث بسیار در کتب که صحیح است مثل

بخاری و صحیح مسلم و باقی الصحاحات و در مصابیح بالفاظ مختلفه آمده است از آنجه بصحت پیوسته

در کتب ما که این ترجمه آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که من عنقریب از میان شما

رحلت از دار دنیا بدار بقا میکنم و در میان شما دو چیز میگذارم که هرگاه تمسک بآن دو چیز جوئید

هرگز گمراه نگردید و آن دو چیز یکی قرآن است که کتاب خدای تعالی است و عترت من اهل بیت من

که علی و فاطمه و حسن و حسین که اهلبیت اند و باقی نه امام که از امام زین العابدین است تا امام محمد مهدی

هرگاه دست بآن دو چیز زنید گمراه نشوید طریق راست یابید و ناجی و رستگار شوید و در صحیح مسلم دیگر

دوم روایت است از زید بن ارقم که گفت وعظ گفت رسول الله صلی الله علیه وآله در میان
مکه و مدینه و بعد از آن فرمود که ای جمیع مردم من آدمی ام مثل شما و نزدیکست و در آن نزدیک مبادا که
جبرئیل امین از پیش پروردگار من رب العالمین که رسول اوست می آید و اجابت او از پروردگار من بمن می آورد و
بی کم و کاست و زیاده بشما میرسانم که من از دنیا رحلت میکنم و در میان شما دو چیز میگذارم که آن
یکی کتاب خدای که قرآن است و در آن کتاب راه راست و روشنائی بکبره(؟) و در امر مبالغه بسیار کرد
در تابعیت و پیروی خدای و عمل کردن با امر و نهی آن و غیر آن و یکی دیگر اهل بیت من که علی و فاطمه و حسن و حسین ع
اند و عترت من که باقی دوازده امام اند پس تمسک شوید بایشان و در تبعیت ایشان که موجب رستگاری شما
خواهد بود در دو دنیا و دوستی و محبت ایشان و بیزاری از مخالفان ایشان خود را معاف مدارید و یقین دانید
که با هیچ فرد رستگار و فتنی نباشید که تبعیت این دو چیز کنید و خدای تعالی شما را به سبب ایشان یاد کنند
و صورت حدیث این است که ترجمه او مذکور شد قال زید ابن ارقم خطبنا رسول الله صلی الله علیه
وآله بین مکة والمدینة ثم قال یا ایها الناس انا بشر مثلکم یوحی الی یوشک ان
یأتینی رسول ربی وانی تارک فیکم الثقلین کتاب الله فیه النور والهدی فخذوا بکتاب الله
واستمسکوا به فحث علی کتاب الله ورغب فیه وعترتی واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی
و حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین آورده از رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده رحم الله علیا
اللهم ادر الحق معه حیث ما دار یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده که آمرزیده است
خدا علی را بار خدایا بگردان حق را با علی هر جا که بگردد و بهم باشد دیگر زمخشری که صاحب تفسیر کشاف است
روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده که الفاطمة بهجة قلبی وابناها ثمرة
فؤادی وبعلها نور بصری والائمة من ولدها امناء ربی فی الارض واعلام(؟) بینهم حبل ممدود

و بینه و بین خلقه من اعتصم بهم نجی و من تخلف عنهم ضل و غوی یعنی فاطمه
دل و جان من است و دو پسر او که حسن و حسین اند میوه دل من و شوهر او که علی ابن طالب
است نور چشم من است و دیگران فرزندان حسین تا مهدی که نه امام اند ایشان امنا و پروردگار
من اند در زمین خدا تعالی و بدانید که ایشان ریسمانی اند میان خدا و خلق او هر که بدیشان
پیوست و متابعت ایشان کرد ناجی و رستگار باشد و از اهل بهشت گردد و هر که خلاف ایشان کند
و متابعت ایشان نکرد ناجی و رستگار نباشد و از اهل بهشت نگردد و متابعت ایشان نکند عاصی و گمراه
و از اهل دوزخ باشد پس یوحنا گفت ای علما این احادیث که شما نقل کردید همه دلالت بر آن دارد
که ایشان رستگار باشند و اهل بهشت باشند نه بر این ایشان را تارک دین و رافضی توان گفت
از برای آنکه ایشان با این دلایل تارک دین نیستند بلکه دین ایشان از دین دیگران اقوی است چون
دلیل نجات ایشان از کتب شما است ایشان را رافضی و تارک دین نباید گفت و واجب القتل
نتوان گفت و دفع حجت ایشان نتوان کرد پس چرا ایشان را رافضی و واجب القتل میدانید و میگوئید
علما گفتند که بواسطه آنکه ایشان اصحاب کبار را که ابابکر و عمر و عثمان اند باعتقاد ما سب و لعنت
میکنند یوحنا گفت این خود بد می کنند که اصحاب را لعنت می کنند و شما این تقریر ایشان را
رافضی و واجب القتل میدانید اما سوگند میدهم شما را که در کتب شما صحیح و دلیلی هست که ایشان را
بجهه سبب لعنت می کنند اصحاب را از میان علمای اربعه مولانای رشید که از علمای شافعیه بود گفت
شبهه که وارد است آنست میگویند که ابابکر و عمر فدک و عوالی حجیز از فاطمه بغصب گرفتند و فاطمه را
رنجانیدند و بقول رسول الله هر کس که فاطمه را رنجانید رسول الله را رنجانید و هر که رسول الله را رنجانید
خدا را رنجانید و هر که خدا تعالی و رسول او را رنجانید بنص قرآن کافر است و کافر لعنتی است باز

بوحنیفه گفت که در کتب شما چیزی هست که معلوم کنی حق ایشان باشد مولانا ابی رشید گفت هیچ
شک نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله الغدر بسیار است فاطمه را فرموده که بجان آید تا بحدی که
فرموده که خدای تعالی خشم گیرد در خشمگی فاطمه برای خشم گیرد و راضی باشد هر کسی که فاطمه را
رنجانند مرا رنجانیده چنانچه در صحیح بخاری که اعظم کتب شماست آمده که ان الرسول الله صلی الله
علیه و آله قال الفاطمة بضعة منی من اغضبها فقد اغضبنی یعنی در صحیح آمده که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرموده که فاطمه پاره ایست از من هر که او را بغضب و خشم آورد مرا بغضب و خشم
آورده باشد و در صحیح بخاری در کتاب النکاح آمده که ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال
الفاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله
فقد کفر یعنی در کتاب صحیح بخاری در کتاب نکاح آمده که بدرستی رسول الله فرمود که فاطمه پاره از من است
هر که او را آزار و ایذا کند مرا آزار و ایذا کرده باشد و هر که مرا ایذا کرده خدا را آزار و ایذا کرده و هر که خدا را آزار
و ایذا کرده کافر است پس بوحنیفه گفت که این احادیث که در کتب شماست ثابت شد که هر که فاطمه را رنجانید
و خدا و رسول خدا را رنجانیده و هر که خدا و رسول را رنجانید کافر است اما سبب ایشان هم از شما است
که تحقیق بدانم که در کتب شما هست که ابوبکر و عمر و عثمان فاطمه را رنجانیدند یا نه علما گفتند که این را از زبان
نمی‌دانیم و هر که ایشان فاطمه را رنجانیده باشند اما در صحیح بخاری هست که فاطمه پیش ابوبکر رفت و دعوای
میراث پدر کرد بعد از وفات پدر او ابوبکر او را از آن منع کرد بر او خشم گرفت و در وقت فوت خود
بزوج خود علی ابن ابی طالب علیه السلام وصیت کرد که مرا شب دفن کن که ایشان مرا نه بینند و بر من
نماز نکنند و صورت او و جنازه او نه بینند ولی از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله شش ماه
چنانچه زیست کرد و در این شش ماه با ایشان سخن نگفت و در خشم از ابوبکر و از ایشان تا فوت شد و صورت

روایتی که در صحیح بخاری واقع است یعنی البخاری فی باب غزوة خیبر عن عایشة بنت

ابی بکر فی حدیث طویل فانت فاطمة الی ابی بکر فطلبت المیراث من ابیها فابی ابو بکر ان یدفع

الی فاطمة منها شیئا فغضبت فاطمة ابا بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفت

وعاشت بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ستة اشهر فلما توفت دفنها زوجها علی

علیه السلام فی اللیل ولم یوذن بها ابا بکر وروی ایضا البخاری فی صحیحه فی کتاب الفرائض

عن عایشة بنت ابی بکر ان بنت رسول الله لما طلبت اراضی الفدک من میراث

ابیها منع ابو بکر فهجرته ولم تکلمه حتی ماتت بعضی گفت ای عزیز من بیا تا منکر

کنیم و از تعصب و جاهلیت و هوی بگذریم و برادران ما بشنوند تا حق ظاهر شود مضمون [illegible]

که ابو بکر و عمر و عثمان فاطمه را از خود رنجانیدند و [illegible] که فاطمه را رنجانید رسول خدا را رنجانیده

و هر که رسول خدا را رنجانید خدا را رنجانیده و هر که خدا را رنجانید کافر است و کافر الا به نص قرآن

لعنتی است چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده اِنَّ الَّذِینَ یُؤذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ

اللهُ فِی الدُّنیا وَالآخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُم عَذَاباً مُهِیناً یعنی آنکسانیکه آزار کنند خدا و رسول را

خدا تعالی ایشان را در دنیا و آخرت از رحمت خود دور کرده اند و آماده و مهیا کرده برای ایشان

عذابی دردناک و در جواب او چنین گفت ای عزیز این حال از [illegible]

کار یاد کرد و قرآن که [illegible] کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم [illegible]

باطل [illegible]

[illegible]

صواب [illegible]

بعد از آن

بعد از آن میان علما جنگ و جدال بسیار شد و سخن فرو دراز کشید چون هیچ معقول نداشتند ساکت
شدند پس بوحنا گفت ای دانشمندان چرا ساکت شدید و بیا و سخن پرسش کرد به علما گفتند که جواب
که رافضیان این حجتها میآورند ما یقین میدانیم که علما سلف گذشته اجماع کرده اند بر صحت
خلافت ابوبکر و عمر که ایشان بر حق خلافت کرده اند و از اهل بهشت بوده اند و حق تعالی در قرآن آورده
که هر که خلاف خلافت ایشان کند ملعون است بوحنا گفت ای عزیزان این سخنان که شما میگویید
که در کتب ما نیز نوشته اند به تشنیع گزی و جنگ است که میکنید و اگر نه دعوای اجماع بر صحت
خلافت خلفاء بر ایشان چون ثابت شود که شما خود نقل کرده اید که عمر خطاب جمیع امت علی و عباس
و زبیر و ابوبکر را کاذب و خاین و غادر و آثم گفته اند و بان حدیث که شما نقل کرده اید که علی با حق است
و حق با علی است هر جا که باشد و هر چه او گوید همه حق و صدق است پس هم گاه علی ایشان را
خاین و دروغگو و کاذب و ... دروغگو و خاین و غادر و آثم باشند پس چون بیعت خلافت ایشان
درست باشد و اجماع بر بیعت حضرت ... که خلافت ایشان درست شد مسلمی خلافت نیستند و خصم ایشان نمیباید ازو
بنا بر قول عمر که از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که ایشان را بان صفات ذکر کرده و در حق
آن حضرت گفتند است پس همه دعاهای وی ... ایشان را اهل باشند آدم پرسید این که
میگویید که از اهل بهشت اند چون ثابت شود که شما میگویید که رسول الله صلی الله علیه و آله در
... بوده که فردای روز قیامت جماعتی از اصحاب خواهند که از آب کوثر آب گیرند و متوجه
آن آب شوند که ملکان دوزخ ایشان را کشیده بجانب دوزخ برند پس آنحضرت گوید
که یا رب اینها اصحاب من اند پس جواب از حضرت عزت آید ای محمد نمیدانی که بعد از تو
با اهل بیت تو ... چه کرده اند و تغییر و تبدیل دین تو کرده اند و با اهل بیت تو چه ادا ساختند

پس علی ابن ابی طالب علیه السلام گوید یا رسول الله چنین است که هر چند ... من

در میان ایشان بوده ام و من میدانم که با ایشان چه از ایشان رسانیده اند پس در آن وقت علی ابن

ابی طالب علیه السلام گواه حق تعالی باشد پس چون رسول الله صلی الله علیه و آله این دعوای الهی و

گواهی ولایت پناهی بشنود و گوید بار خدایا چون بعد از من اهل بیت عترت مرا این چنین ...

کرده اند بذات اصحاب شمال کشان بدوزخ فرست تو لعنت خود را حواله ایشان کن و از رحمت خود دور

دار کدام رحمت که ایشان را این حال پیش خواهد آمد و صورت این حدیث آنچه هست که در کتاب

جمع بین الصحیحین آورده است قال رسول الله یجیء رجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال

فاقول رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح

وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم

وانت علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک فانهم لا یزالون مرتدین

علی اعقابهم منذ فارقتهم ونقول سحقا لمن بدل بعدی صریح ترجمه این حدیث این

است یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که نزدیک است که آورده شود مردمانی چند از امت من

بگیرند و ایشان را ببرند بسمت الشمال یعنی بدوزخ پس من میگویم ای پروردگار من اینها یاران من

اند خدا گوید تو نمیدانی که ایشان بعد از وفات تو چه کرده اند پس من گویم آن چنانکه گفت بنده

صالح عیسی علیه السلام که من برای ایشان گواه تو بوده ام تا در میان ایشان بودم پس چون

مرا قبض روح من کردی ایشان و اعمال ایشان را نگاهبان بودی و تو بر همه چیز گواهی پس اگر ایشان را

عذاب کنی میکنی بتحقیق بندگان تواند پس حق تعالی بگوید که از زمان پدرستی که از میان ایشان

مفارقت کردی ایشان لا یزال مرتد [illegible] بودند و تغییر و تبدیل کردند سنت رسول الله

کردند

کردند همین معنی که پیغمبر فرموده [illegible] بعد از آنکه تغییر و تبدیل سنت کردند بوجها گفت ای علما
این رجال مردان چه کسان اند که آن حضرت از ایشان نکند بعد از ایشان بسوی اصحاب الشمال
که دوزخ است خبر داده است علمای اربعه تجاهل کرده گفتند که ما نمیدانیم و حق سبحانه و تعالی که
وجه آن گفت آن حضرت که تبدیل سنت او کرده اند علما چرا تجاهل می کنند و دین را او بیع و
تشنیع را تشنیع انگاشتند و صریح نمی گویند چه کسان اند آنان که این جرأت کرده اند
و سنت آن حضرت را تبدیل کرده اند ای علما از اصحاب که حکم او نافذ بود و غیر ایشان کیاران
قصد بیعت آن جماعت نمی کنند که تغییر و تبدیل سنت آن حضرت کنند پس تحقیق شد که ایشان بودند
که این تحمل تبلیغ کردند و اند که [illegible] و خوانند [illegible] الذی جابر بن [illegible] که فرموده بار خدایا ایشان
را از رحمت خود دور دار تحقیق شد که از اهل سنت نبوده اند که بلا اجماع خلافت ثابت شد
پس اگر مراد اجماع اتفاق اهل حل و عقد است در حالی که علی و عباس کردند و قبول خلافت ابوبکر
و بیعت نکردند و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد [illegible] و عبد الله مسعود و [illegible]
اصحاب ایشان بودند از اهل حل و عقد بودند بیعت نکردند و اکثر بعضی اصحاب که کردند از ترس جان
خود کردند [illegible] بکشتن [illegible] و دیگر عمر بر بالای منبر آمد گفت که ای حاضران اگر با ابا بکر
بیعت نکنم [illegible] گفتند که ما [illegible] بیعت کردن راضی نیستم و اگر بیعت کنم مارضا
نداشتیم و اگر نکنم فتنه واقع میشود پس گفتم ای ابا بکر دست خود را بده تا بیعت کنیم پس با او
بخلافت [illegible] این تقریب واقع شد که اجماع را در این جا اصلا دخل نیست و دیگر عمر بر بالای منبر گفت
کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها یعنی بیعت با بکر ناگهانی بود حق تعالی از شر این بیعت
نگاه داشت [illegible] و این [illegible] بعد از این ناگهانی بیعت کنند او را بکشید و دیگر عمر گفت علی بن ابی طالب

که با ایشان بوده اند با ما مخالفت می کردند و سعد بن عباده هم با جمعی از انصار با ما مخالفت میکردند
پس بکر خشم سعد بن عباده را و شمشیر او را بشکستیم و بر زمین انداختیم تا آنکه گفتند ای عمر سعد بن عباده
را کشتی و شمشیر او را شکستی گفت بکشتم سعد را بوحنا گفت ای علما چون که سخن چنین بود معلوم شد
که در حال بیعت به ابا بکر نه اجماع بوده اند اختیاراً و از آن هنگام تا این هنگام این طایفه با شما متفق نیستند
پس دعوی اجماع نتوان کرد که صحت خلافت باجماع است پس خلافت ثابت نشد و در حدیث
وارد است که امام را هشت صفت می باید تا او را خلیفه و امام توان گفت اول آنکه در خلافت و امامت
منصوص علیه باشد یعنی کلام خدا ناطق گواه باشد بر امامت و خلافت او دوم آنکه معصوم باشد
و از خردی وقت تولد تا حال مردن هیچ گناه صغیره و کبیره از او صادر نشده باشد سیم آنکه افضل از
همه افضل و اعلم از همه اعلم و شجاع تر از همه اشجع و زاهدتر از همه ازهد و بعبادت از همه اعبد باشد
و ظاهر است که این همه صفات در هیچکس غیر علی ابن ابی طالب علیه السلام نبود و هیچکس از اصحاب غیر از
امیر المؤمنین معصوم نبوده بوحنا گفت ای علما رسول خدا در باب خلافت ابا بکر هیچ حدیثی فرموده
که نص در خلافت او باشد علما گفتند در خلافت او نص نکرده دیگر بوحنا پرسید که رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم در حین رحلت هیچ وصیت کرده یا نه گفتند آری در حال مرض موت فرمود که
دوات و قلم و کاغذ بیارید تا من چیزی برای شما بنویسم که بعد از من گمراه نشوید پس بعضی از اصحاب
که آن عمر بن الخطاب است با این سخن و این حدیث راضی نشد گفت که این مرد در حال موت است
نمیداند که چه میگوید بیهوده میگوید پس چون عمر این سخن گفت میان اصحاب غوغا شد و سایر
اصحاب هر یک طرف و عمر یک طرف شد با توابعش و در میان یکدیگر غوغا کردند چنانکه آنحضرت
از غوغای ایشان به تنگ آمد فرمود که مرا بحال من گذارید و مناسب نیست در حضور من غوغا کردن الفرموده

آنحضرت

آنحضرت بسیار زعاف را ازان مجلس دور کردند لیکن بعد ازان آنکه نسبت هجو و بیرون رفتن زبان

نسبت بهجر نظام و وصیت فرمود و اول آنکه بعد از من کاری که کنند آنست که مشرکان را از جزیره عرب

بیرون کنند دویم آنکه وفود و اعراب را که نزد شما آیند جوایز و صلات بدهند چنانچه من با آن

جماعت میدادم و آنکه حضرت اتی را گمراه نگردد که من نگذرانیده ام و وصیت سیوم آنکه بود که

نگفت و مسکوت شد و موقوف به دوات و قلم بود که منع شد و یا آنکه گفت و راوی فراموش

کرد و عبد الله عباس بعد ازان بصحبت بوسته که اینچنان گریان شد که آب چشم او اشکها را بر سنگها ریخت

و گفت که روز پنجشنبه و چه پنجشنبه روز چه مصیبت رو داد و مصیبت عظیم بود و جهت منع کردن حضرت

از کتابت کردن بود چنانکه گفت آنکس که گفت که آنحضرت بهجو هذیان میگوید آیا علما منبعد

گفتند بعلی عمر ابن الخطاب بود که نسبت به رسول خدا داشت و از ذرعه نووی گفت که رسول هجو

میکنند چنانکه گفت عمر بن خطاب مصلحت نمیدید که رسول خدا وصیت کند و لکن اشتبه عمر ابن الخطاب

ترسید که مبادا به اهل بیت وصیت کند و خلافت بعلی دهند چنانچه بعد از رحلت خلافت

رسول خدا را بیهوده گو گفت و اعلا کرد و منع کتابت کرد چنانکه گفت شیخ سید ابن طاوس علامه که وصیت

خلافت سوم که حضرت بود و گفته شد پیداست چنانکه گفت اینها که شما ایشان را از رضی بیبدا منید و اینها میگویند

که وصیت سیوم خلافت علی ابن ابی طالب بود و دلیل بر این آنکه آن حضرت که فرمود مشرکان را

از جزیره العرب بیرون کنید و نظیر این را که کافران آنها نگذارند نظر و وقت عقل میدانیم که اشتر داری

باید که او میسر بود از شجاع تر باشد تا این کار تواند کرد و چنین کسی بجز علی ابن ابی طالب علیه السلام

کسی دیگر نبود و نیز معلوم باید که وصیت خلافت بعد مشابه آنها که دیگر بیتی بار بود چنانکه گفت لفظ

این روایت منسوب اند که از کتب بعضی نقل کرده و علما گفته اند لفظ امر را اینم در صحیح بخاری است

روى البخاري في صحيحه في باب مرض النبي صلى الله عليه عن سعيد بن جبير قال ابن
عباس اشتد برسول الله الوجع يوم الخميس فقال ائتوني بدواة وقلم وقرطاس اكتب لكم
كتابا لن تضلوا بعدي ابدا فتنازعوا ولا ينبغي التنازع عند النبي صلى الله عليه وآله قالوا
ما شأنه أهجر استفهموه فذهبوا يردون عليه فقال دعوني فالذي انا فيه خير
مما تدعوني اليه فأمرهم بثلاث فقال اخرجوا المشركين من جزيرة العرب واجيزوا الوفد
بنحو ما كنت اجيزهم والثالث اما سكت عنها واما ان قالها فنسيتها وروى صاحب السنة من
مسند ابن عباس رسول الله صلى الله وآله في مرض موته ائتوني بدواة وبيضاء
اكتب لكم لا تضلوا بعدي فقال عمر ابن الخطاب ان الرجل ليهجر حسبنا كتاب الله
فكثر اللغط فقال اخرجوا عني لا ينبغي التنازع لدي فقال ابن عباس الرزية كل الرزية
ما حال بيننا وبين كتاب رسول الله وروى مسلم في صحيحه والحميدي في مسنده
عن ابن عباس قال لما حضر النبي صلى الله عليه وآله فقال ائتوني بدواة وقرطاس اكتب
لكم كتابا لن تضلوا بعدي ابدا فقال عمر قد غلب عليه الوجع وعندكم القرآن حسبنا كتاب الله
فقال الحميدي في الجمع بين الصحيحين فاختلف الحاضرون عند النبي صلى الله عليه فتنازعوا
فقال بعضهم قربوا يكتب لكم رسول الله وآله ومنهم من يقول ما قال عمر فلما اكثروا
اللغط والاختلاف قال النبي صلى الله عليه وآله قوموا عني لا ينبغي التنازع عندي
وكان يبكي عبد الله ابن عباس حتى دموعه بل الحصا وقال الخميس ما يوم الخميس وقال
الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله وكتابه پس نوحنا کوتاه والله که قصه عجیب
وحکایت غریبیست اینکه این چنین مسکوتند بحکم رسول الله از دنیا رفت و وصیت نکرد و علما گفته‌اند

آورده در باب مرض صلی الله علیه و آله و در جزو دوم در کتاب خود بخاری نکته اصحاب خدا باثبات کرد
قال سال عبد الله بن ابی اوفی اوصی النبی صلی الله علیه قال لا قال فکیف کتب علی الناس
الوصیة وامر بها فقال اوصی بکتاب الله یعنی پرسید طلحه از ابن ابی اوفی که آیا وصیت
کرد پیغمبر او گفت نه گفت پس چون مردم را بوصیت امر کرده خود وصیت نکرد او گفت وصیت
کرد بکتاب خدا گفت ای عزیزان نبوده نه سخن شنیده‌ام و نه بشنیده‌ام و من هیچ نمی‌گویم و راستی سخن
اینست که بتهای این احادیث که از کتب خود نقل کرده بود که آنحضرت فرموده که در میان شما دو چیز
میگذارم یکی از دو بزرگتر از دیگری کتاب الله و عترتی من که اهل بیت منند و من تو ربت
و تحمیل جواب ... ام و ... تعیین که هیچ نبی را خدا تعالی قبض روح نکرده الا البته اولی وصی بجای او
کرده بعد از آن قبض روح کرده بود رسول الله را صلی الله علیه و آله عادت بود هرگاه که سفری میرفت البته
خلیفه را بجای خود نصب کرده میرفت و بطریق اولی که هرگاه سفر آخرت پیش آمد البته خلیفه نصب نماید
و در قرآن مجید موید این وارد است که کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا
الوصیة یعنی فرض شد بر شما که چون حاضر آید بر یکی از شما مرگ اگر باز گذارد مالی را وصیت
کند ... دیگر در کتاب فرایض از صحیح بخاری روایت است از ابن شهاب که رسول
الله صلی الله علیه و آله فرمود حق علی امرء مسلم له شیء یرید ان یوصی فیه ان لا یبیت لیلتین
الا وله وصیة مکتوبة عنده یعنی حق نیست مسلمانی را که چیزی داشته باشد و بخواهد
وصیت کند آنکه دو شب بخوابد الا که وصیت او در زیر سر خود نگاه دارد و لیکن چون روا باشد که رسول خدا صلی الله
علیه و آله از دنیا رحلت کند و وصیت نکند این خلاف قاعده پیغمبران است و خلاف کتاب
خدا و خلاف طریق عبادت است و دیگر خدا در قرآن مجید طریق پیغمبر را بیان فرموده که انا ...

الناس بالبر وتنسون انفسكم وانتم تتلون الكتاب افلا تعقلون ولم تقولون
ما لا تفعلون يعني آيا شما امر مي كنيد مردم را بكارهاي نيكو وخود فراموش ميكنيد نفوس خود را ونميخواهيد كنش
را وتعقل وتدبير وتفكر نميكنيد واين از عقل ونقل دور است وچرا آنچه ميكوييد بآن عمل نميكنيد چون
درين باب سخن چند گذشت وبحث بسيار شد بوحنيفه گفت اي علما هيچ ميدانيد كه شيعه [illegible] وارد
بر خلافت علي ابن ابي طالب علما گفتند شيعه بسيار ازين احاديث در باب خلافت او نقل ميكنند
بوحنيفه انصاف [illegible] داده گفت بحق رسول الله كه در كتب شما حديثي هست كه موافق باشد با حديث
الشيعه در خلافت علي ابن ابيطالب عليه السلام بيان كنيد مولانا [illegible] شافعي گفت كه علما بسيار
احاديث نقل كرده اند كه موافق الشيعه است از جمله امام فرا در معالم درين آيت كه وانذر عشيرتك
الاقربين يعني بترسان خويشان نزديك خود را در اداء دين اسلام و[illegible] نقل كرده كه موافق
الشيعه است كه رسول خدا با علي ابن ابيطالب عليه السلام گفت كه يا علي تو برادر ووصي وخليفه مني ديگر
آن حضرت با خويشان گفت كه بشنويد سخن علي ابن ابيطالب را واطاعت او كنيد بعد چه فرمايد وصورت
حديث اينست قال براء بن عازب لما انزلت وانذر عشيرتك الاقربين رسول الله
صلى الله عليه وآله فرموده كه جمع شوند فرزندان عبد المطلب ودران زمان بني عبد المطلب كانوا
اربعين رجلا لا يزيدون ولا ينقصون فاضافهم برجل شاة او عس من لبن وكل واحد منهم
ياكل المسنة ويشرب العس [illegible] فقال صلى الله عليه وآله ادنوا بسم الله فدني القوم واكلوا وشربوا
حتى شبعوا ثم انذرهم وقال يا بني عبد المطلب اني قد جئتكم بخير الدنيا والآخرة
وقد امرني الله ان ادعوكم الى الله فايكم يوازرني عليه فيكون اخي ووصيي وخليفتي فاسمعوا
واطيعوه فيكم فلم يجب احد حتى قام اليه امير المومنين علي ابن ابي طالب فقال انا اخيك

يا نبي الله

یا بنی الله فقال انت اخی و وصیی و خلیفتی یا علی فاسمعوه و اطیعوه فقام القوم یضحکون و یقولون
لابی طالب قد امرک ان تسمع لابنک و تطیعه یعنی براء بن عازب گفت که چون آیهٔ و انذر عشیرتک
الاقربین نازل شد رسول فرمود تا جمع شوند بنی عبد المطلب و در آن زمان ایشان چهل کس بودند بیکی زیاده
یا یکی کم پس ایشان را مهمانی کرد و یک پای گوسفند و یک کاسه شیر پس ایشان را فرمود که نزدیک شوید باین
بگفتن بسم الله پس چنان کردند و همه سیر شدند تا آن پای گوسفند و کاسه شیر و همچنان آن کاسه شیر و گوشت
بجای خود بود نقصی در آن نشد گفت ای بنی عبد المطلب من آمدم برای شما بخیر دنیا و آخرت و خوبی
و نیکی ازین هر دو سرا کیست که مرا تقویت کند در ترسانیدن و بیم دادن مردم تو او را در آن ایشان بدین هیچکس
از آن چهل کس جواب نداد الا علی ابن ابیطالب علیه السلام برخاست و گفت انا اجیبک یا رسول الله
من اجابت تو کردم تو معین و مقوی تو ام در دین حق پس آن حضرت فرمود یا علی انت اخی و وصیی و خلیفتی
یعنی تو برادر منی و وصی و خلیفه منی پس آنحضرت امر کرد بنی عبد المطلب را که اطاعت او کنند و سخن او
بشنوند پس قوم خندان از زبان برخاستند و به ابوطالب گفتند که محمد ترا امر کرد که سخن پسر خود را بشنوی
و اطاعت او کنی ابو طالب گفت سمعا و طاعة ما امرنی رسول الله صلی الله علیه و آله
یعنی قبول کردم بجان و دل شنیدن و طاعت کردن آن امر که آن فرمود که البته حق و صدق است
و موجب امر الهی است و از آن جمله روایت امام اهل سنت و جماعت احمد بن حنبل در مسند خود باسناد
براء بن عازب که گفت بودیم با رسول الله در سفر حج الوداع همراه بودم که رسول الله صلی الله علیه و آله در غدیر
که میان مکه و مدینه است فرود آمد رسول الله نماز پیشین بگزارده دست علی ابن ابیطالب را گرفته بر روی
مسلمانان کرده گفت که میدانید که من اولیترم از نفسهای شما ایشان گفتند بلی یا رسول الله همه باین
اقرار کردند پس حضرت فرمود که من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

وانصر من نصره واخذل من خذله یعنی براء بن عازب گوید که من در سفر حجة الوداع
در ملازمت حضرت رسول الله بودم چون بمنزل غدیر خم که واقع است در میان مکه و مدینه فرود آمد
و نماز پیشین کرد دست علی ابن ابی طالب علیه السلام را گرفته گفت ای مسلمانان من اولی نیستم از نفسهای
شما همه گفتند بلی یا رسول الله پس گفت هر که من با او نسبت دوستی دارم این علی حاضر با آن جماعت نسبت
دارد پس دعا کرد او را باین کیفیت اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل
من خذله یعنی بار خدایا دوست دار آنکس را که او را دوست دارد و دشمن دار آنکس را که او را
دشمن دارد و یاری ده آنکس را که او را یاری دهد و خوار گردان آنکس را که او را خوار کرد پس عمر
ابن الخطاب بر همه سبقت و پیشی گرفت و او را تهنیت گفت باین کیفیت بخ بخ لک یا علی ابن
ابی طالب اصبحت مولای ومولی کل مومن ومومنة یعنی خوشگوار باد ترا ای پسر ابی طالب
که در این صباح مولای ما و مولای هر مومن ومومنه شدی از ذکور و اناث و این حدیث احمد حنبل
بچهار طریق روایت کرده یکی باسناد براء بن عازب دوم باسناد زید بن ارقم سوم باسناد ابی طفیل
وچهارم باسناد ابی زناج و ثعلبی هم روایت کرده در تفسیر قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی ای محمد برسان آنچه بتو فرستادم
من که پروردگارم پس اگر نرسانی پیغام مرا ادا نکرده باشی و صورت حدیث این است قال قد
اقبلنا مع رسول الله عن حجة الوداع ونزلنا بغدیر خم فنادی صلوة الجماعة وکسح
لرسول الله من تحت الشجرة ... وصلی صلوة الظهر واخذ بید علی وقال یا ایها الناس
الستم تعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم قالوا بلی فقال الستم تعلمون انی اولی بکل مومن
ومومنة من نفسه قالوا بلی فقال من مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه

وعاد من

و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله فقال عمر ابن الخطاب بخ بخ لک
یا ابن ابی طالب که در من مولای ما و مولای هر مومن و مومنه شدی و از آن جمله است روایت ثعلبی
در تفسیر قول خدای تعالی سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ که حکایت که او را حارث بن نعمان میگفتند
با جماعتی پیش حضرت رسول الله علیه و آله آمد گفت یا رسول الله فرمودی که بگوئید اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله از تو قبول کردیم و فرمودید که نماز بگذارید
و روزه بدارید و حج بگذارید همه را قبول کردیم و بجا آوردیم با آن راضی نشدی تا پسر عم خود را گرفتی
و برابر خود داشتی و گفتی من کنت مولاه فهذا علی مولاه و این امر از تو است یا از خدای تعالی
آنحضرت فرمود که والذی لا اله الا هو که این امر از خداست پس روی از رسول الله گردانید روان
شد بجانب ناقه تا بشتر خود سوار شود دیگر خود رو و می میگفت بار خدایا اگر رسول تو راست میگوید
و حق است بر من سنگ بباران یا عذاب الیم بفرست و هنوز بشتر خود نرسیده بود که سنگی
از آسمان فرود آمد بر سر او که از مقعد او بیرون رفت افتاد و بمرد پس جبرئیل علیه السلام بتعاقب
این حال آیت آورد که سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ
و ابو بکر احمد حنبل در مسند خود ذکر کرده که سلمان فارسی از آنحضرت صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله
وصی تو کیست آن حضرت فرمود یا سلمان وصی موسی که بود گفت یوشع پس آنحضرت گفت
که بدرستی که وصی من و وارث من که دین مرا ادا کند و دین مرا نگاه دارد و عدهای من را وفا کند
علی ابن طالب است و از احمد بن مغازلی الشافعی در کتاب مناقب از عبدالله بن زید روایت
کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که لِكُلِّ نَبِيٍّ وَارِثٌ وَوَارِثِي عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ پس چون
که این احادیث و آیات و روایات شنید روی بتمام کرده گفت والله نمیدانید که حق

بر طرف شما هست و بر طرف شیعه است و به مجادله و عناد و تعصب روی از ایشان بتافته‌اند
و اگر نه در کتب شما که چنین روایتها کرده‌اند چندین نص در قرآن در امامت علی ابن ابی طالب
علیه السلام آمده که در خلافت آن سه کس یکی از آنها نیست و شما که با این احادیث و آیات که
در شان او صحیح است چرا پیروی نمیکنید و حجت نمیدانید قاطع بر امامت و خلافت علی ابن ابی طالب
با این حال آنکه تعصب ورزیده قایل بصحت خلافت او شده‌اند و علما گفتند که سلف باجماع
و اتفاق بصحت خلافت ابو بکر کرده قرار داده‌اند که صاحب غیر این اعتقاد در مذهب اهل سنت است
یوحنا گفت ای علما چرا چنین کارها را فراموش میکنید و سخن در اجماع گذشت که بثبوت نمیرسد
و باطل است و شیعه اجماع ایشان را دلیل مسلم نمیدارند بلکه باطل میدانند بقول عمر ابن الخطاب
که خلافت ابا بکر باختیار مجلس نبوده و ناگهانی بوده و اگر اجماع شیعه بر اجماع و در این سخن صحیح نباشد
این نصوص که دال بر صحت خلافت علی ابن ابی طالب است چه تاویل خواهید کرد علما گفتند بلی
ما طعن در سند نمیکنیم بلکه میگوییم مخالف مذهب ما است یوحنا گفت که یک کار دیگر میکنیم نه بینیم
در قرآن که کتاب خداست هیچ آیتی هست یا نیست که معنوی آن احادیث باشد که دلالت کند بر امامت
و خلافت علی ابن ابی طالب و بر اولویت خلافت او دال باشد تا آن زمان تابع شوم که خلافت
و امامت حق علی ابن ابی طالب است نه از دیگران و شما گواه باشید ای علما شما را دین اسلام که شیعه متمسک
شده باشند بآیات قرآن در امامت و خلافت علی ابن ابی طالب مولانا رشید که شافعی مذهب بود
خالی از انصافی نبود گفت بلی شیعه بچندین آیت متمسک شده‌اند اگر چه دیگر آیات هم هست که بآن استدلال
کرده خصوص این آیات را متمسک شده‌اند که فرموده إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ
آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی بدانید ای مومنان

که من

که نیست ولی شما مگر خدا و رسول او و آن کسانی که ایمان آورده اند و آنکسانی که نماز را بپای داشته

و زکوة داده اند در حالتی که در رکوع بوده اند و این امیر المؤمنین بوده علیه السلام که در حالت رکوع

انگشتری بسایل داده و این آیه در شان او نازل شده و در صحاح سته نقل است و بخلاف

منکر و معترفین که این آیه در شان علی ابن ابی طالب است جمیع مفسران قایلند که این آیه مخصوص علی ابن

ابی طالب است در شان اوست نه در شان دیگران و در رکوع البته این امر از او صادر شده و ولی

در سیاق کلام بمعنی متصرف و اولی متصرف پس حق تعالی ولایت خود را بعلی داده و ولایت عام است

پس ولایت او هم عام باشد و از الجمله است که حق تعالی فرموده النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ

أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ یعنی نبی اولی تر است بمؤمنان از نفسهای ایشان و زنان رسول الله

صلی الله علیه و آله مادر مؤمنان اند و خویشان او بعضی اولی تر اند بیکدیگر در کتاب خدا تعالی از مؤمنان

و مهاجران و اولویت مطلق است و واجب شد حمل بر همه رفعاً للاجمال و برای دفع اجمال و تکرار استشهاد در این

اولویت در میراث است چنانچه که گوید و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله فی کونه

فانها لمقامه بعد موته فی تصرف اتباعه یعنی خویشان جانشین و همدیگر اند اولیتر اند بعد از ترک

یکدیگر بحکمت و در این آیت است که اقرباء که خویش را که او اقل باشد و روی پس ثابت شد که گویم هیچ

شک نیست که گویم ابو بکر نه اولی الارحام رسول الله است که پسر عم آنحضرت بوده پس اولی تر بود

در امامت اگر گویند که عباس عم آن حضرت بوده و هم او اولی الارحام بوده پس لازم آمد که شریک

او باشد و حال آنکه شیعه بر این قایل نیستند جواب حسین گفته اند و لایت عباس بدلالت این آیت

خارج میشود که خدا تعالی میفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُم مِّن وَلَايَتِهِم مِّن شَيْءٍ

حتّی یُهاجِرُوا یعنی ایشان که ایمان آورده اند و هجرت نکرده اند هیچ ندارند از ولایت تا آن
وقت که هجرت کنند عباس را هجرت نبود زیرا که از ایشان بود که او را در بدر اسیر کرده بود پس حاجت
از ولایت باشد اما آنکه میگویند که او عم بود آری عم بود از جانب پدر خاصه و امیر المؤمنین
علیه السلام پسر عم آنحضرت بود از جانب پدر و مادر هر دو و این اقرب باشد از عباس با آنحضرت و دیگر
خدای میفرماید اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً قالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمین
حق سبحانه تعالی خطاب با ابراهیم علیه السلام کرد که من ترا امام امت تو کرده ام پس ابراهیم
عرض کرد که از ذریت من امام کن و ان جواب آمد که امامت و عهد من نمیرسد ظالمان
یعنی هرکس از ذریت تو معصوم باشد بامامت میرسد و مقرر شده که میان اصحاب آنحضرت
بغیر از امیر المؤمنین علیه السلام کسی دیگر معصوم نبود پس امامت بعد از نبی حق او باشد و از
دیگر از این آیت معلوم شد که امامت بظالم نمیرسد دیگر روایت کرده است حمیدی از ابن
مسعود رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که تمام گشت دعوت من و بان امام که هرگز سجدت
نکرده بت مراد پیغمبری و امامت به پیغمبری من آورد و او را ولی وصی خود کرده ام و صورت
که روی الحمیدی عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انتهت الدّعوة
الیّ و الی امامٍ لم یسجد للصنم قط فاتخذنی نبیّاً و اتخذه ولیّاً و وصیّاً دیگر خدا تعالی میفرماید
که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی متابعت کنید خدا و رسول خدا را
و صاحب امر را از شما پس خدا تعالی امر کرد با طاعت اولی الامر پس چون چنین است باید که
اولی الامر امر نکنند بجز اطاعت خدا تعالی امر فرمود با طاعت ایشان پس اگر ایشان امر بمعصیت
کرده باشند که بار اطاعت این طور اولی الامر کافر بود پس از این مقدمات معلوم شد

واولی الامر

و اولی الامر باید که معصوم باشد که امر نکند بمعصیت و عبادت کند و غیر امیر المؤمنین علیه السلام

کس دیگر معصوم نبود پس اولی الامر او باشد و ائمه معصومین که اصلاب طاهره پیدا شده اند و این

نیز اولی الامر اند و ذریت آن حضرت اند پس باجماع اهل حل و عقد امامت حق او باشد نه حق

دیگران پس بوحنیفه گفت ای مولانا شیعه چه دلیل دارند بر معصوم بودن علی ابن ابیطالب علیه

مولانا ارشد گفت دلایل بسیار بر عصمت او دارند از الجمله این آیه است که اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ

لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْراً اجماع کردند مفسران شیعه و احمد بن حنبل

از ائمه اهل سنت روایت کرده که این در شان اهل البیت است که علی و فاطمه و حسن و

حسین اند علیهم السلام و فرزندان ایشان و دیگر روایت کرده عبد الله بن محمد المرزبانی از ابی حمرا که

در خدمت حضرت رسول الله بودم نه ماه و ده ماه و دیدم که هر صباح آن حضرت از خانه خود بیرون

آمدی و می رفتی و در عتبه در خانه علی ابن ابیطالب علیه السلام خانه بدست برداشتی و گفتی سلام

از آفات شما را ای خداوندان خانه بخشش و [illegible] بر ایشان باد پس در جواب رسول الله صلی الله

علیه و آله فرمودندی که سلام بر شما اهل بیت و سلام از خدای تعالی باد بر یار رسول الله بعد از آن حضرت

صلی الله علیه و آله در جواب ایشان فرمودی خدای تعالی رحمت الله کنند بر شما اهل البیت من بعد سنتی

که خدای تعالی میخواهد که ببرد از شما پلیدی یا اهل البیت و میخواهد که شما را پاک کند پاک کردنی تمام

و بعد از این سخنان آن حضرت بمحل نماز صبح میرفت و نماز میگذارد و صورت حدیث اینست که روی

عَبْدُ اللهِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عُمَرِ المَرْزُبَانی عن ابی الحمراء قال خدمت النبی صلی الله علیه و آله تسعة اشهر

و عشرة عنده فکل فجر لا یخرج من بیته حتی یاخذ بعضادتی باب علی علیه السلام ثم

یقول السلام علیکم یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا

ثم ينصرف الى المصلى چون خدا تعالى رجس از ايشان دور كرد ايشان معصوم باشند زيرا كه

هر صغيره و كبيره نباشد از رجس و همچنين روايت حميدى در جمع بين الصحاح است از ام سلمه

حرم رسول الله صلى الله عليه و آله قالت يا رسول الله فاتت فاطمه فقال لها ادعوني زوجك

وابنيك فجاء معها علي والحسن والحسين عليهم السلام وكان الرسول تحت كساء خيبري

فانزل الله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا فاخذ

فضل الكساء وغشيهم وادخلهم تحت الكساء ثم اخرج يده ومال بها الى السماء وقال هؤلاء

اهل بيتي اللهم فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا فادخلت من راسي البيت فقلت انا معكم

يا رسول الله قال انك على خير يعني روايت كرد احمد حنبل در روايت خود روايت ام سلمه

كه او گفت رسول خدا در خانه من بود كه در اين وقت فاطمه آمد پس گفت اى فاطمه شوهر خود را و

هر دو پسر خود را طلب كن پس ايشانرا پيش رسول الله آورد و ايشان تا كه چهار تن خدمت آنحضرت

نشستند و بر گليمى از عبا نم حسن كه آنحضرت بود تحت آن بود كه اين آيه از حق تعالى نازل شد انما

يريد الله الاية پس پاره از آن گليم بر ايشان پوشانيد يعنى بر گرد ايشان در آورد و كسى است

از زير گليم بيرون برده بجانب آسمان و گفت بار خدايا ايشان اهل بيت و خاصگان من اند و دور كن

از ايشان پليدى صغاير و كباير را و پاك گردان ايشانرا پاك كردنى تمام پس ام سلمه گويد كه من از

بام خانه آمده گفتم يا رسول الله من با شما ام فرمود كه تو هم بخيرى و مثل اين حديث الفاظ مختلفه

در صحيح ابو داود و موطاى مالك و صحيح مسلم و غيره آمده است و خدا گفت كه اى علما چون علما

شما پيشوايان شما و مختار نال شما همچنين نقل كردند در صحاح خود و چون كه عصمت علي بنص قرآن

ثابت شد و تحقيق كردند علما عصمت را در حق علي پس شما بحجه و ليل مسكو كه ابوبكر خلافت را استحقاق

ازف

گرفت و چون اجماع بر ابوبکر حق باشد پس از اینجا معلوم شد که با وجود علی باشد هیچکس را نمیرسد
که ابوبکر را خلیفه دانند و چون روا باشد که علی را غاصب قرآن و حدیث معصوم دانند و معصوم باشد و
متابعت دیگر کنند که معصوم نباشند و این از عقل و نقل دور است و در زنگ گوساله پرستی این [اصل] اسیر
است با وجود آنکه هارون برادر موسی در میان ایشان بود و این معامله شما ای علما بسیار شبیه
تا آن [است] از این عقیده برگردید علمای بغداد مکابره کردند و مولانای رشید گفت که ای یاران چرا
مکابره یا بوجها تمسک [illegible] اگر خود هیچ نباشد آن خود هست که علی افضل است از ابابکر علما
گفتند که علی افضل نیست از ابوبکر زیرا که از پیش ذکر رفته که ابوبکر از علی افضل است بچند
درجه اعلی پس بوحنیفه گفت ای علما سخن شما محض عناد و مکابره است که افضلیت العلم بالعمل
[illegible] عمل افضل از حیات دنیا هست که خدای تعالی میفرماید وَفَضَّلَ اللهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ
یعنی افزونی داد خدای تعالی جهاد کنندگان را با نفس و مال با کفار بر نشستگان پس ای علما بیائید
که از روی انصاف بحث کنیم و ببینیم که علم و عمل که بیشتر بود با تفی همه این آیات و احادیث طرح
کنیم و مرجع [illegible] می نقض و مکابره دور برد و ملاحظه کنیم که علم و عمل که زیاده است اما در علم چون مکابره
کنیم که ابوبکر اعلم بود که با وجود آنکه حدیث صحیح وارد شده که فرموده است أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ
عَلِيٌّ بَابُهَا یعنی آنحضرت فرموده که من شهر علمم و علی دروازه آن شهر است و در کتاب صحاح آمده
که أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ یعنی قاضی ترین شما علی است و در قضا بنی علوم بسیار در کار است
که قضا کم و فوق است بدانستن آن علوم پس هرگاه او قاضی تر باشد اعلم از همه پس علی در همه افضل باشد
و موید این امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده لو ثُنِّيَتْ لِيَ الْوِسَادَةُ لَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَاةِ
بِتَوْرَاتِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ

یعنی اگر برای من متکایی بنهند ومن بر آن بنشینم حکم کنم میان اهل تورات بتورات ایشان ومیان
اهل انجیل بانجیل ایشان ومیان اهل زبور بزبور ایشان ومیان اهل فرقان بفرقان ایشان
واین فضلی است که غیر از حضرت پیغمبر کسی را نبود وشریک نیست ومؤید این آنکه بعد از فوت
پیغمبر هر مشکلی که پیش اصحاب می آمد با آنحضرت رجوع میکردند چون مسئل ایشان میکردند وهمه دیگران
از حل این عاجز بودند دیگر آن حضرت علیه السلام فرمود که سلونی عن طرق السماء فانی اعلم بها
من غیرکم یعنی بپرسید از من از راههای آسمان پس بدرستی که من داناترم بآن راهها
از دیگران ودیگر آن حضرت فرمود سلونی عما دون العرش یعنی بپرسید از من
آنچه فرود از عرش است وهیچ شک نیست که چون ابوبکر از این علم خبری نداشت هرگز بر بالای
منبر این طور خبری نگفت اما گفت اقیلونی فلست بخیرکم وعلی فیکم یعنی ابوبکر بالای
منبر گفت که برگردید ودلپشیمان باشید از خلافت من که من نه از شما بهترم وحال آنکه علی در میان
شما هست ودیگر ابوبکر گفت ان عوجت فاقیمونی وان استقمت فاتبعونی یعنی ابوبکر
گفت اگر من کج باشم وکجروم کجی مرا راست کنید ومرا راست دارید واگر مستقیم وراست
روم متابعت من کنید ودیگر از وی پرسیدند که این کلمه که در قرآن هست که فرموده فاکهة وابا
چه معنی دارد در جواب گفت از روی شرمساری ونادانی وتفسیر بغیر واقع که کدام آسمان
بپوشاند مرا وبا کدام زمین مرا فرو کشد که من در جواب این آنچنین بر بالای منبر فرو مانم وخود را
خلیفه خدا دانم واز علی ابن ابیطالب علیه السلام نقل کرده شده که علم او در چه مرتبه بود واز
شهریار وتمیمی است که گفت من از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود اعلم امتی
من بعدی علی ابن ابی طالب علیه السلام یعنی از شهریار وتمیمی گفت که من از رسول خدا

بشنیدم

ثبت شده‌ام که فرمود و داناترین امت من بعد من علی بن ابی طالب است و دیگر در حلیة الاولیا نقل
صحیح است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که حکمت ده قسم است یک قسم را بتمام عالم داده‌اند
و نه قسم را بعلی بن ابی طالب علیه السلام و دیگر از علما پرسیدند که در میان اصحاب از علی بن
ابی طالب علیه السلام کسی افضل و عالم‌تر بود او سوگند خورد که در میان صحابیان کسی دیگر را اعلم و دانا
تر ندیده‌ام و ندانستیم غیر از خدا و رسول خدا و علی و دیگر ثعلبی در تفسیر خود آورده و در این آیه وَتَعِيَهَا أُذُنٌ
وَاعِيَةٌ که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی گوش نگاه دارنده تر باشی آن حضرت فرمود که
بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله مرا مخاطب بدین ساخت فرمود هرگز حرفی فراموش نشد
و دیگر در صحیح بخاری مذکور است که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله بفاطمه علیها السلام که گفت یا فاطمه
زَوَّجْتُکِ أَقْدَمَ أُمَّتِي إِسْلَامًا وَأَكْثَرَهُمْ عِلْمًا یعنی ای فاطمه شوهر تو مقدم ترین است از
امت من است در سلامت روی و در راه راست و عالم‌تر است از همه امت یعنی و داناتر است
از همه و دیگر بیان خبر و دیگر به بینیم که هر علمی از علوم که فرا گرفته اند و اعلم تفسیر که رأس و رئیس علوم
است از عبد الله عباس که رئیس و سردار و حاکم مفسران است از و فرا گرفته اند و او شاگرد
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است علیه السلام و از و منقول است که یک شب آنحضرت شروع کرد
در تفسیر بسم الله تا صباح تفسیر آن مذکور می‌شد هنوز تمام نشده بود و دیگر علم نحو با آن حضرت
منسوب است که حسب الفرموده رسول الله صلی الله علیه و آله در علم نحو کرده چند قاعده به ابو الاسود
دیلمی تعلیم کرده او باقی قواعد از وی استخراج کرد این چند قاعده از آن است کُلُّ فَاعِلٍ مَرْفُوعٌ
وَكَذَا تَوَابِعُهُ وَكُلُّ مَفْعُولٍ مَنْصُوبٌ وَكَذَا تَوَابِعُهُ وَكُلُّ مُضَافٍ إِلَيْهِ مَجْرُورٌ وَكَذَا تَوَا
و باعث آنحضرت صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را علیه السلام آن بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله

از کوچه میگذشت شخصی قرآن از سوره توبه و این آیه را چنین میخواند ان الله بری من
المشرکین و رسوله بکسر لام رسوله میخواند یعنی بالله معنی چنین میباشد که بیزار است از مشرکان
و از رسول خود هم پس آن حضرت فرمود که حاشا که خدا از رسول خود بیزار است بضم یا بالفتح لام رسوله
بخوان که معنی چنین میشود که خدا بیزار است از مشرکان و رسول او نیز بیزار است از مشرکان
پس باین سبب امیرالمومنین را علیه السلام که در شهر او بود مامور ساخت به پیدا کردن علم نحو که دیگر
کسی در اعراب غلط نکند که موجب تغییر معنی باشد و دانستن تفسیر موقوف بچند علم عربیه که نحو و صرف
و علم معانی و بیان که فصاحت و بلاغت قرآن از این علوم دانسته میشود و علم التصوف و توحید
و خرقه هم باین حضرت منسوب است و چهارده خانواده این طایفه صوفیه هم منتهی بآن حضرت است و
همچنین علم خط که خط آنحضرت را نصف علم گفته اند و علم کلام نیز منسوب است بان حضرت باین
طریق که ابوالحسن اشعری که رئیس طایفه اشاعره است شاگرد ابو علی جبائی است که او پیشوای
طایفه معتزله است و معتزله خود را بواصل ابن عطا منسوب میدارند و او تلمیذ ابو هاشم است و ابو هاشم
تلمیذ حنفیه پسر صلبی علی ابن ابی طالب است پس علم کلام نیز منسوب بآن حضرت است و صاحب کشاف
آورده که عمر بن الخطاب در هفتاد و چهار جا مشکلات پیش آمد و حل آنها همه آنحضرت کرده و بعد از آن
گفت لولا علی لهلک عمر اگر علی نمی بود عمر هلاک میشد و در خطای آن مشکلات و این در آن
محال بوده که او حکم میکرد و تمیز حق و بطلان آنرا و همچنین هر مشکلی که پیش اصحاب می آمد
حل آن موقوف بر آن حضرت بوده از جمله مشکلات چاره ندان خلیفه دوم آنکه دو کس مسافر
میرفتند در جای نشستند تا بخورند که چاشت بخورند یکی سه نان داشت و دیگری پنج نان داشت
در این اثنا شخصی آمد و شریک ایشان شد چون فارغ شدند از خوردن هشت مثقال بایشان

ایشان داد

البته آن گذاشته رفت صاحب پنج نان بصاحب سه نان گفت که این مرد بعض قصد کرده که چون هشت
نان بوده هشت مثقال بپیش ما نهاده من که صاحب پنج نانم پنج مثقال تعلق بمن دارد و تو که
صاحب سه نانی سه مثقال تعلق بتو دارد و صاحب سه نان قبول هیچ وجه نمیکند که مناصفه باید کرد
چهار مثقال از تو و چهار از من این ماجرا را که پیش عمر ابن الخطاب بردند که در آن زمان خلیفه بود
آن [illegible] می فهمایند صاحب سه نان را که بحسب ظاهر عین طور است که صاحب پنج نان
میگوید و تو مکابره میکنی بحساب تست گوئی تو صاحب سه نانی و او صاحب پنج نان چون برابر
باشی [illegible] آخر علاج را منحصر برین دانستند که علی ابن ابی طالب علیه السلام بیان [illegible] رفع
کند پس التماس کردند و آن حضرت در آن محفل که جمعی کثیر از مهاجر و انصار حاضر بودند پس آنحضرت
بصاحب سه نان گفت که صاحب پنج نان تو احسان میکند که سه مثقال تو میدهد چرا قبول نمیکنی
و آن مرد هیچ وجه قبول نمیکند آخر آنحضرت گفت که سه مثقال بگیر که اگر بحساب و حق شرع میدهیم
از این هشت مثقال هفت مثقال تعلق بصاحب پنج نان دارد و یکی تو میرسد آخر الامر ضرور شد که خاطر
نشان آن مرد نماید آن کند آن حضرت فرمود که این هشت نان را چند کس هر نانی را سه پارچه
می انگاریم بیست و چهار پارچه میشود و این سه کس هر کدام هشت پارچه خوردند صاحب پنج نان
که پنج نان را پانزده پارچه کرده هشت را خود خورده و صاحب سه نان تو نه پارچه شد هشت را خود خورده
و از تو یک پارچه ماند آن مهمان خورده آن یک پارچه ترا پس این شخص هشت مثقال که بما داده رفته
هفت پارچه از آن های او خورده و یک پارچه از سه نان تو پس هفت مثقال بصاحب پنج نان
دارد و همان یک مثقال میشود که صاحب سه نانی دیگر هیچ عاید نمیشود یک مثقال خود را بگیر و برو پس اصحاب
و اهل مدینه تعجب کردند از این واقعه و دعاها بآنحضرت کردند و گفتند مشکلی که پیش آمد عمر ابن الخطاب

میگفت قَضِيَّةٌ مُعْضِلَةٌ وَلَيْسَ لَهَا إِلَّا أَبُو الْحَسَنِ یعنی قضیه ایست مشکل نیست حلال آن الا

ابو الحسن علی ابن ابیطالب علیه السلام دیگر بازرگانی فوت شد پسری و غلامی از و ماند و هر کدام از

ایشان دعوی پسری میکنند و هیچکدام گواه ندارند پس عمر ابن الخطاب رفتند و حل مشکل آن نشد

رجوع بآنحضرت کردند آنحضرت را بالتماس حاضر ساختند پس آنحضرت فرمود که بروند و سوراخی در پنجره

خانه بیرون کردند و قنبر را شمشیر داد و فرمود که در عقب آن شمشیر آن شخص بایستد پس آنحضرت گفت

ای قنبر غلام گردن زن آنکه غلام بود سر از دریچه باز کرد و از ترس گردن زدن پس مشخص شد که غلام که بود

از این دو پسر و دیگر بر سر پسر خوردن لی دو زن دعوی کردند هر کدام از این دو زن مدعی آن پسر بود

که آن پسر از وست پس عمر ابن الخطاب رفتند هیچ فایده نکرد و هیچ گواه ندارند پس قضیه را پیش امیر المؤمنین

علیه السلام بردند پس آنحضرت کار و تبی طلبیدند و گفت این پسر را بار بکنم نصفی بتو میدهم و نصفی بآن

آنکه مادر او بود در این امر راضی نشد که یا امیر المؤمنین من راضی بد و پاره کردن این طفل نیستم آن

حضرت آن پسر را بآن زن که راضی بدو پاره کردن نشد داد فرمود که چون این مادر او بود بپاره

کردن راضی نشد پس بادو اولاد و همه دعا کردند آن حضرت را و دیگر شخص گوید که من یکدفعه بمسجد

بزرگ کوفه بودم که آن در را باب الثعبان گویند گفتند یعنی در اژدهر پرسیدم که بچه تقریب

این در را باب الثعبان گویند گفتند باین تقریب که امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر این مسجد

وعظ میگفت که ناگاه اژدری عظیم از این در در آمد مردم ترسیدند بعضی گریختند و بعضی

برفع و دفع آن مشغول شدند آن حضرت منع فرمودند که دفع او نشوید و بگذارید که بیاید پس آن

اژدها بر آمد تا پای منبر و بعد آمد آن اژدها بزبان چیزی عرض کرد آنحضرت بزبان او

جواب او گفت و از نظرها غایب شد پس چون آن حضرت از وعظ و نصیحت با خلایق فارغ شد

عرض کردند

عرض کردند که یا امیر المومنین آن دزد چه بود و چه گفت جواب او چه بود مخلصان خود را بر آن

قصه مطلع ساز آن حضرت فرمود که در میان ایشان فرزندی بود که دو سر و دو دهن

داشت و بر سری دو چشم بر سید که این را میراث دو کس بدهم یا میراث یک کس

و جواب او چنین شد گفته حل مشکل کردم و فرمودم که چون آن شخص که بآن صفت است

بخواب برود یک سر او را بیدار کنید اگر آن سر دیگر او بیدار شد بسبب بیدار کردن آن سر

دیگر معلوم است که جان دارد و یک حصه میرسد و اگر آن سر دیگر بیدار نشد به بیدار کردن

آن سر دیگر معلوم است که دو جان دارد دو حصه باید داد و این نوع مشکلات امام الانس

والجن حل مشکل انس و جن میکرد و خلیفه و جانشین پیغمبر چنین باید که حل مشکل انس و جن کند و هیچ شک

نیست که ابا بکر و عمر و عثمان این مرتبه نداشتند که حل چنین مشکلات کنند پس آنحضرت

اعلم و افضل باشد آمدیم در شجاعت و آن معلوم است که از همه شجاع تر بود چه در خیبر روز اول حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله ابا بکر را بپای حصار خیبر فرستاد و بی نیل مقصود برگشت روز دوم

عمر را فرستاد او نیز چنین برگشت روز سیم عثمان را فرستاد او نیز مثل آن دو کس برگشت

پس آنحضرت فرمود که فردا رایت و علم بکسی دهم و در پای این حصار کسی را فرستم که

خدا و رسول او را دوست داشته باشند و او خدا و رسول را دوست داشته باشد و کرار

غیر فرار باشد و هرگز در هیچ حربی رو گردان نبود مگر حمله او رنج بود تا غنیم خود را خوار و ذلیل کرده

بقتل می آورد چون صباح شد مهاجر و انصار همه بامید و طمع علی الصباح بدربار آنحضرت

آمدند بطمع آنکه شاید آنکس ما باشیم و این اوصاف نصیب ما شود چون همه جمع شدند آنحضرت

فرمود علی ابن ابی طالب کجاست از علی ابن ابی طالب عرض کردند که هر دو چشم او بدرد...

در و ناک کشته که پیش پای خود را می بیند پس او را دست گرفته پیش آنحضرت آورده بود پس
دست مبارک بر پشت چشمان او کشیدند بحالت صحت اول باز رفت و علم را بدست
آن حضرت دادند و رخصت کردند چون نزدیک بدر خیبر آمد دید که تخته پل برداشته اند
خیبر کردن خود را دریغ آن در گرفته نعره الله اکبر کشید زور کرد و آن در را از جای کند که هفتاد کس
از جا برداشتن آن عاجز بودند پس آنحضرت از اپر سر گرفته بجای تخته پل در آمد و برای لشکر پل
ساخته و پای او بر زمین نمیرسید از بالای قلعه این را میدیدند و حیران میشدند که این چه معنی
دارد و لشکر گذشت و دفعتی الله اکبر گفته در را چنان کند تمام حصار بلرزه و حرکت در آمد و در آن روز
قلعه را فتح کرده قتل و اسیر کردند و غنیمت بسیار بدست آوردند و درین روز جعفر طیار برادر آنحضرت
از حبشه آمده بود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که ندانم بفتح خیبر بهجت علی ابن ابی طالب
خوشحالی کنم یا با آمدن جعفر برادر او از حبشه و این طور فتحی کرد که محال است که از دیگری
در آید که هفتاد کس از برداشتن آن عاجز بودند آنچنان بر کند و پل ساخت و بر سر خود
گرفت تا همه لشکر عبور کردند و دیگر هرگز رو نکرده نگریخته و هیچکس بمصاف او نیامد که زنده باز
گشته باشد دیگر او غالب کل غالب بود و مطلوب کل طالب و دیگر در حرب خندق
که عمر بن عبدود را یک ضربت بدوزخ فرستاد که حضرت در آنروز در شان آنحضرت
فرمود که ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ یعنی ضربت علی در روز
خندق عمر عبدود را برابری میکند بعبادت جن و انس که او را برابر هزار کس از شجاعان
عرب حساب کردند این طور فتحی کردند و در جنگ بدر که اعظم جنگها بود چند کافر را تنها کشت
مثل ولید بن عتبه و عاص بن سعید و نوفل بن خویلد و چون رسول الله نوفل را در زندگی گفت

اللهم اکفنی شر نوفل و چون امیرالمؤمنین علیه السلام او را آنحضرت فرمود الحمد لله الذی اجاب
دعوتی و هرگاه آن حضرت کافری را میکشت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله شکر بجا آوردی
و در آن روز چندان بکشت که مسلمانان در تعجب ماندند چنانکه جبرئیل بجانب آسمان میرفت و میگفت
لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار یعنی نیست جوانمردی مگر علی و نیست شمشیری مگر ذوالفقار و دیگر از
غزوه احد همه مسلمانان گریخته رسول الله صلی الله علیه وآله تنها گذاشتند و کفار حمله بر آن حضرت
آوردند و با شماره آن حضرت کفار را از دور کرد ملائک در تعجب بودند از یاری دادن علی بن
ابی طالب آنحضرت را چنانکه جبرئیل به رسول الله گفت لقد عجبت الملائکة من حسن مواسات
علی لک یا رسول الله یعنی جبرئیل گفت به رسول الله صلی الله علیه وآله که در تعجب شدند فرشتگان از
حسن نگاهبانی و همراهی علی ابن ابیطالب علیه السلام و بجا آوردن برادری پس در جواب جبرئیل گفت
آن حضرت که ما یمنعه عنی و هو منی و انا منه یعنی جبرئیل چه چیز باز دارد علی را از برادری بجا
آوردن که من از وی ام و او از من است و در آن وقت ابوبکر و عثمان و عمر گریخته بودند و عثمان
بعد از سه روز آمد چنانکه حضرت رسول الله باز گفت که عجب گریختنی که گریختی عریض و در راه سفر گشتن
معین نهایت کرد وی پس او چنانکه گفت ابن عباس معلوم شد که علی بن ابی طالب از دیگران در عمل افضل بود
که آن حضرت صلی الله علیه وآله در شأن او فرموده که عمل او برتر از عمل انس و جن میکند در حرب خندق
و دیگر زکرم مظهر شد آنست و فتوت و جوانمردی مخصوص او بود که بارها بدست خود باغها ساخته
چون بکمال رسیدی بخویشان و اقربای او دادی و سه روزه داشتی و آن سه روز با اهل بیت
خود هر شب که سایلی آمدی آن مایه را تمام بسایل دادی و با اهل خانه او بکف آب گذرانیدندی
قربة الی الله چنانکه سوره هل اتی باین تقریب در شان ایشان فرود آمده که بصحبت پیوسته که روزی

چهار درم بدست او در آمد از اینکی در روز بفقیر داد و یک درم بشب و یک درم به نهانی
و یک درم آشکارا و مفسران اتفاق دارند که این آیه در شان او بدین تقریب نازل شد
که الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً و دیگر بصحت پیوسته که
آن حضرت بدست خود آب کشید و قربة الی الله درختان مردم را آب میداد و دیگر جان خود را
فدای پیغمبر کرد در شبی که آن حضرت از قریش فرار کرده بغار رفت و ابا بکر همراه او خود با آنکه حکم
نشود که کسی همراه او رود و حضرت با او ملاحظه آنکه مبادا مردم را خبر کند با حضرت همراه گرفت
و بغار در آمد و آن حضرت علیه السلام آن شب بجای او خواب کرد و ثعلبی از ابن عباس روایت کند
که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از مشرکان مکه فرار کرده بجانب غار روان شد علی را بجای خود گذاشت تا امانات
مردم که پیش آن حضرت بود بصاحبانش برساند و بعد از آن از عقب آن حضرت روان شود
پس چون شب در آمد بجای آنحضرت آمد و خوابید و خدای تعالی بجبرئیل و میکائیل بعلی ابن ابیطالب
مباهات کرد که من برادری میان او و پیغمبر دادم و او بجان خود مضایقه نکرد و آن شب
همه شب مشرکان آن خانه را گرد کرده بودند که چون صباح شود پیغمبر را بکشند و چون صباح شد
دیدند که علی بجای او خوابیده است و او بیرون رفته پس حق سبحانه وحی کرد بجبرئیل و میکائیل
که انی آخیت بینکما وجعلت عمر احدکما اطول من الآخر فایکما یؤثر صاحبه بالحیوة فاختار
کلاهما الحیوة و ابی من الایثار فاوحی الله الیهما افلا کنتما مثل علی ابن ابی طالب آخیت
بینه وبین محمد فبات علی فراشه ویفدیه بنفسه ویؤثره بالحیوة اهبطا الی الارض و
احفظاه من عدوه فهبطا فقام جبرئیل عند رأسه ومیکائیل عند رجلیه وقال
جبرئیل بخ بخ من مثلک یا علی یباهی الله بک الملائکة فانزل الله هذه الآیة علی رسوله

و من

ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله يعني بدرستي كه من خدايم برادري
افكندم ميان شما هر دو اي جبرئيل وميكائيل وگردانيدم عمر يكي از شما درازتر از ديگري پس
كدام يكي از شما عمر خود را به برادر خود مي بخشد پس ازان هر يك عمر خود را براي خود نگاه داشتند
وبنا بر ان ديگر بر گزيدند پس وحي كرد الله تعالي كه چرا مثل علي ابن ابي طالب نشديد كه او را با رسول الله
برادر كردهم در حال او خوابيده وعمر خود را باو بخشيده برويد شما هر دو بر زمين واو را از دشمن
نگاه داريد پس هر دو بر زمين آمدند جبرئيل بر سر بالين او وميكائيل پائين هر دو پاي او قرار گرفتند پس
جبرئيل گفت مثل تو كيست يا علي كه خدا بوجود تو مباهات براي ملائكه ميكند پس اين آيه در شان مرتضي
علي نازل شد كه ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله يعني از بندگان كسي است
كه ميفروشد خود را ميجويد رضاي خداي تعالي را وخداي تعالي مهربانست به بندگان وديگر هم چنين
عبد الله بن رافع گويد كه روزي بخدمت امير المؤمنين عليه السلام آمدم وديدم كه پيش او ناجه بوده
در وي ناني از جو بود وكرده نه از ان قدري تناول فرمود وباز مهر كرد گفتم يا امير المؤمنين عليه السلام چرا مهري ميكني
گفت براي آنكه فرزندان من آنرا تر ميكنند به روغن وغير آن پس يا ديدم پوشيده جامه خود را
رقعه زده پيوند ميكرد وآنرا بليف خرما دوخته بود وبند ريسمان ونعلين از ليف خرما بود وديگران حضرت
دنيا را سه طلاق داده كه ديگر رجعت ننموده وديگر روايت خوارزمي در مناقب خود از عمار ياسر
رضي الله عنه كه گفت شنيدم از رسول الله صلي الله عليه وآله مر علي را كه يا علي ان الله تعالي زينك
بزينة لم يزين العباد بزينة احب الي الله منها هي زينة الابرار وهي الزهد في الدنيا
ونقضك بها يعني اي علي بدرستي كه خداي تعالي آرايش داد ويرنيتي كه نيكس را آن مرتبت نداده كه ازان
زينت ودوستي نباشد پيش خداي تعالي وحال آنكه آن زينت نيكوكاران است وآن زهد است در دنيا

و دشمنی تو باد و نیز و دیگر عبادت امیر المؤمنین که قصه بود که هر شب هزار رکعت نماز گزاردی و همچنان ثابت
کردیم که هیچ کس در علم و عمل مثل علی ابن ابی طالب علیه السلام نیست و نخواهد بود پس کسی مقدم بر وی
نتوان داشت چنانکه خدای تعالی فرموده أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي
إِلَّا أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی کسی که راه نماید بسوی خدای تعالی سزاوارتر است
که متابعت کنند او را یا متابعت کسی کنند که راه نماید او را پس چیست مر شما را چگونه حکم می کنید علمای
مذاهب اربعه که این دلایل شنیدند و در اعتقاد خود و نسبت بمذهب خود سست شدند و غیر از این
چاره ندانستند که گفتند سلف این مذهب داشتند و ایشان از ما بهتر بودند ابو حنیفه گفت
این سخن شیاطین و کفار منها بود که چون از جواب پیغمبران عاجز میشدند جواب میگفتند که ما پدران
خود را یافته ایم که چنین میکردند و ما از اثر ایشان روانیم و میرویم همچنان که خدای تعالی از ایشان نقل حکایت
میکند که إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ یعنی کافران در جواب
پیغمبر خود میگفتند که پدران خود را در پرستش چنین میدیدیم و ما بر آثار ایشان میرویم که ایشان به
از ما بودند علمای اربعه گفتند طائفه شیعه حجتها و دلایلها محکم دارند که در کتابهای ما همه آنها
نیست اما اکثر ایشان لعنت بر ابا بکر و عمر و عثمان نمیکردند و عایشه را کافر نمیدانستند اما از
ایشان روی گردان نمیشدیم ابو حنیفه گفت اهل شیعه این از خود میگویند یا دلایل بر لعن ایشان
دارند چنانکه از پیش گذشت که هر که فاطمه را آزار کند پیغمبر را آزار کرده باشد و هر که پیغمبر را آزار
کرده خدا را آزار کرده و هر که خدا و رسول خدا را آزار کند کافر باشد پس ایشان کافر باشند همچنان که خدای تعالی
میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ یعنی آنها
که آزار میکنند خدا را و رسول خدا را خدای تعالی ایشان را لعنت کرده در دنیا و آخرت و بیش از این ثابت شد

که فاطمه از همه ایشان رنجیده است و بر ابی بکر بابت ایشان حرف نزده تا نشستن تا وقتی که فوت شد
وصیت کرد که او را امیر المؤمنین علیه السلام و آله در شب دفن کنند و ایشان حاضر نشوند در نماز
بر او و رنجش او موجب کفر ایشان موجب لعن ایشان هو اما تکفیر عایشه و آن بتحقیق انجامید که
عایشه بطلحه و زبیر لشکر کشیده بر امام زمان خروج کرده و هر که با امام خود خروج و جنگ نماید البته
کافر است و طایفه شیعه که در مقام تحقیق حقیقت مذهب خود چه از کتب شما و چه از کتب خود
دلایل قویه یافته و در وادی غیر بنا بر آن دلایل از فرقه ناجیه اند و شما که هیچ از اینها ندارید ناجی
نیستید و از ... و از کمال جهل و تعصب ایشان را رافضی و اهل البدعه می نامید از آن جمله
یک حدیث را تکرار کنید که آنها که بر خلاف ایشان اند لعنتی اند و از اهل بهشت نیستند بلکه از
دوزخ اند و آن حدیث بخاری و مسلم دیده ام که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که روز قیامت
بر کنار حوض کوثر ... و جمعی که از فرقه ناجیه آنها شنید از من آب کشند و جمعی از صحابه من آیند که از من
آب کشند و ... که از من آب ... حرام باشد ... ایشان را که من ...
که آب بخورند و گفته شده ... که ... است ... فریاد بر آورم که بار خدایا
اینها یاران من اند خطاب آمد که ای محمد تو نمیدانی که اینها بعد از تو چها کردند و با اهل بیت تو چه
... سنت تو گردیدند ... لایق دوزخ اند پس آن حضرت گوید
که چون این کار ... بعد از من کرده اند از رحمت خدا دور و از ... علمای ... و شما را
سوگند میدهم که آن صحابه چه کسان اند که این واقعه بر سر ایشان خواهد آمد پس علما سر بگریبان تفکر برده
بعد از ... گفتند ای توحیدخان ... مذهب حق مذهب شیعه امامیه است و در آن
شک نیست ... که علمای ... بطلان ایشان کرده اند توحیدخان گوید

که من گویم که چرا ایشان باطل دانسته‌اند علما گفتند که اگر تو خاطرنشان ما کنی ما با تو هم‌دست
شویم پس یوحنا گفت هیچ شک نیست که خلافت نه به بیعت و وراثت نیست بلکه به نص کلام یا حدیث
باید تا کسی خلیفه باشد بنابر تقدیر خلافت خلفای ثلاثه که نه به بیعت بود و نه به نص پس باطل شد
از جمله خلفای عباسیه قریب به پانصد سال خلافت و ریاست کردند که نه به نص کلام بود و نه
به نص رسول الله صلی الله علیه و آله پس اگر ایشان شیعه را حق میدانستند و واجب القتل میدانستند
چون خلافت میکردند و اگر تصدیق میکردند حق خود را از خلافت عزل بایست کرد و تفویض به اولاد
علی مثل امام جعفر و امام موسی و امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم التحیة و السلام
که ایشانها در زمان خلافت و ریاست ایشان بودند و همه را حق میدانستند و لو انبساط حب جاه مسموم
و شهید کرده‌اند و هیچ یک از خلفای عباسیه لایق خلافت نبودند اعمال قبیحه نبود که از
ایشان سر نزده و به بیعت مردم و اقرار ایشان به خلافت میکردند و علمای عامه برای همین
میکردند که اتفاق کنند به خلافت ایشان یکی از خلفاء پدر خود را از جهت خلافت کشت و مردم
را به بیعت خود دعوت میکرد و بعضی قبول میکردند و بعضی نه که میگفتند خلافت به بیعت نیست در
وعهد ایشان دستور در صدر اول که بعضی با ابوبکر بیعت کردند و گفتند که خلافت ایشان درست بود
چون ایشان نزدیکان پادشاه بودند برای منصب و جاه بیعت کردند و فرزندان پدران
تا این زمان برین منوال آمده و الاحق ظاهر است و خود در کتابهای خود دیده‌اند و میدانند که چنین
است اما به تقلید قبول کرده‌اند و علمای سابق برای جاه و منصب اصرار بر خلافت ایشان کردند
و همچنانکه خلفاء تأویل کرده‌اند و بعد از این بیان تأویل و تفسیر آن میگویند که قوله عن النبأ
العظیم از حضرت زکی بکیر بکر را سؤال میکنند الذی هم فیه مختلفون که آن خبر بکر با ایشان در آن

اختلال کمتر کند

فرش گسترده تا قرارگاه شما باشد وَالْجِبَالَ و بگردانیدیم کوهها را اَوْتَادًا میخهای زمین تا بدانها
استوار شود و متحرک نشود مانند شعله که بر کنار بساط نهند تا باد آن را از جای نبرد و بر ندارد و اگر
متحرک بودی بر روی قرار ممکن نبودی و منافع از وی بظهور نرسیدی وَخَلَقْنَاكُمْ و آفریدیم
شما را اَزْوَاجًا جفت جفت یعنی نر و ماده تا نسل شود یعنی بیکدیگر و نسل شما باقی ماند و شما را
انواع مختلف آفریدیم سیاه و سفید و سرخ و زرد و دراز و کوتاه و خوب و زشت و هر یک را از شما
دیگری و لهجه دیگر وَجَعَلْنَا و گردانیدیم نَوْمَكُمْ خواب شما را سُبَاتًا راحتی یعنی که بآن قطع حس و حرکت
شود تا قوای حیوانیت استراحت یابند و ملال آن از آسایش تمام شود و ماندگی که از تعب و رنج
حاصل شده باشد زایل شود وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ و ساخته ایم شب را لِبَاسًا پوششی که بظلمت
خود همه چیز را بپوشاند تا هر که از شما اراده اختفا داشته باشد بظلمت آن مستتر شود و از عیون
مردمان مانند کسی که از عدو گریزد و یا خواهد بر او ظفر یابد و پنهان دارد آنچه اراده اخفای آن
داشته باشد و یا شب را وقت لباس شما گردانیدیم تا در شب خود را بجامه بپوشید در وقت
خفتن وَجَعَلْنَا النَّهَارَ و گردانیدیم روز را مَعَاشًا وقت طلب معیشت تا بیدار شده در حوائج
و مکاسب خود منقلب شوند و در تحصیل آن حرکت و سعی نمایند یا روز را سبب حیوة خود ساختیم
تا در آن از خواب مبعوث شوید وَبَنَيْنَا و بنا کردیم فَوْقَكُمْ بر زبر شما سَبْعًا شِدَادًا
هفت آسمان را محکم و استوار که در آن فرجه و شکافی که از آن خلل و زلل یابد و بمرور دهور
در آن قصور و فتور پیدا نمی شود وَجَعَلْنَا و آفریدیم در آسمان سِرَاجًا وَهَّاجًا چراغی درخشان
درخشنده و تابان یا در فرط حرارت مراد آفتاب است که درخشنده و گرم کننده در عرصه غبرا تابنده
وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ الْمُعْصِرَاتِ از ابرهای فشارنده بباران یعنی از ابرهای که مرفاید باشند.

برانگیزد رياح معصرات نامند پس بادها آنرا ببارانند و از عبد الله بن مسعود مرویست که خدا تعالی
باد را میفرستد تا آب را جمع کند پس آب انچنان فرود آید که شیر از پستان شتر بیرون آید
و بعد از ان بار دیگر بباید و آب را پراکنده کند در هوا تا چون بزمین آید شدت آن مضرت
نرساند حاصل که میفرماید که ما از ابر از آسمان فرو فرستادیم مَاءً ثَجَّاجًا آبی ریزان
لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا تا بیرون آریم از ان آب دانه و از زمین گیاه را وَجَنَّاتٍ و بوستانهای
مملو از اشجار یعنی بیرون آریم درختان انبوه را و ان أَلْفَافًا در هم پیچیده یعنی بسیار نزدیک بیکدیگر
نزدیک تا شکر گویند بان و کفران نورزند از ان روزی که درخور ایشان است آنگاه منکران
و در صحت بعث آن اقرار نمایند إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستیکه روز حکم گذاری یعنی روز قیامت
كَانَ هست در حکم خدا مِيقَاتًا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات ایشان يَوْمَ يُنْفَخُ
فِي الصُّورِ روزیکه دمیده شود صور در نفخه ثانیه فَتَأْتُونَ پس بیایید شما أَفْوَاجًا گروه
گروه مختلف از قبرهای خود بر صحراه محشر با گروهی با همه و در تفسیر ثعلبی و کشاف وطریقی
آن مذکور است که معاذ جبل روزی با حضرت رسالت در منزل ابی ایوب انصاری این آیت را
از ان حضرت سوال کرد فرمود یا معاذ سوال کردی از چیزیکه بزرگترین چیز است پس آب در چشم
مبارک بگردانید فرمود ده صنف است من در قیامت حشر کنند و ان جدا از مومنان ممتاز
باشند بعضی بر صورت بوزینگان باشند و بعضی بر هیئت خوکان و بعضی نگونساران
که ایشان را بر رخ میکشند و بعضی نابینایان و بعضی کران و گنگان و بعضی میخایند زبانهای
خود را و آن بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند
و اهل محشر را از ان کراهت باشد و بعضی دست و پای ایشان بریده باشد و بعضی از

دارهای

سؤال کنند که بانچه در ان اختلاف میکردند خبر بعث است یعنی جمعی از ایشان میگویند

که قیامت هست و بآن باز اشتغال عیب ودر ان توانند کرد که بتوان شفعا ما و بعضی مطلق آنرا

منکر اند که ان هی الا حیاتنا الدنیا و گروهی شک دارند در وقوع آن که بل هم فی

شک منها عمون و بعضی میگویند که حشر ارواح خواهد بود نه حشر اجساد و بعضی میگویند که احوال

انجا همچو احوال آخرت خواهد بود یعنی هر که اینجا درویش یا توانگر است آنجا نیز درویش یا توانگر خواهد بود

و گروهی دیگر میگویند که قیامت نخواهد بود اما بهشت و دوزخ خواهد بود و گروه دیگر را اند که بهشت

باشد اما اکل و شرب و تمتع در ان نباشد و گویند معنی آنست که جمیع مردمان از بعث سوال میکنند

اما اهل اسلام تا بحث کنند آن زیاده شود و مستعد ان شوند اما کفار تا استهزا کنند آن منکر اند و با اختلاف

انکه در تیر انست که بخبر موقوع و مصدق نبوه حضرت رسالت یعنی او را بسحر یا کهانت یا شعر

نسبت میدهند و از اقوال مختلف یا مفتری یا اساطیر الاولین میگویند یا فرمودت حضرت

خاتمیه است یعنی کفار تکبر میگویند که انا محمد پیغمبر است یا شاعر است یا ساحر یا مجنون و

حافظ ابو نعیم اصفهانی که یکی از اکابر اهل سنت است روایت کرده باسناد خود و سندی که حضرت

رسالت پناه علیه السلام فرموده که مراد از نبا عظیم ولایت علی ابن ابیطالب است که خلایق را در قبور

از ان سوال کنند هیچ میتی نیست در شرق و غرب و در بحر و بر الا که منکر و نکیر حیا که از پروردگار

او و پیغمبر او سوال کنند از ولایت علی بن ابیطالب نیز از او بپرسند فطوبی للمصدق بولایة الله

والویل للمکذب لولایته یعنی خوشا حال آن کسی است که بولایت ان تصدیق نموده باشد

و او را امام و مقتدی خود دانسته و بحبل او اعتصام نموده باشد و وای بر ان کسی که از

ولایتش تصدیق ننموده و در روایت است از اسحاق بن محمد بصری که او گفت خبر داد ابو محمد حسن

بن میمون از عبد الله بن عمر از ابان بن تغلب که او گفت من از ابو جعفر پرسیدم که مرا آگاه

کن از تفسیر النبأ العظیم ابو جعفر علیه السلام فرمود مراد از نبأ العظیم علی ابن ابی طالب است که مردمان در شأن

او مختلف الاقوال باشند و در تفسیر اهل بیت نیز مذکور است نبأ العظیم ابن ابی طالب است و

روایت کرده که روز صفین مردی از لشکر شام بمبارزت بیرون آمد سلاح پوشیده و مصحفی

حمایل کرده و بجای رجز عم یتساءلون میخواند من میخواستم که با او مقاتله کنم امیر المؤمنین علیه السلام [قف] و

مکانک بجای خود باش پس خود پیش رفت و فرمود اتعرف النبأ العظیم نبأ عظیم را منم

گفت نه فرمود والله انا النبأ العظیم الذی فیه اختلفتم و علی ولایتی تنازعتم و عن ولایتی رجعتم

و بعد ما قبلتم ببغیکم هلکتم و بعد ما بسیفی عن الکفر نجوتم و یوم غدیر قد علمتم و یوم القیامة

تعلمون ما عملتم علی السیف و برمی سر او یعنی منم آن خبر بزرگ که در من اختلاف کردید و بعضی

دست ملاک گشتید و بر خلاف من منازعت نمودید و از ولایت من رجوع کردید بعد از آن بشمشیر

من از کفر نجات یافتید و در روز غدیر دانستید مرتبه امامت و خلافت مرا و در روز قیامت

بدانید آنچه امروز قبول کردید پس تیغ برآورد و سر او را بیک ضربت بینداخت پس حق تعالی

رجوع میفرماید کفار از تساؤل و وعید می نماید ایشان را بر آن بقول کلا باید که تا آن غایت از این سؤال

و دور شوید از این مقال که نه چنانست که ایشان میگویند سیعلمون زود باشد که بدانند

نزد نزع حقیقت آنچه در آن اختلاف میکنند ثم کلا سیعلمون پس عنقریب عالم

شوند در آخرت بخبث عقیده و بطلان قول پس تعداد نعم خود مینماید بر ایشان با آنچه ... بعد از عجیب

صنع خود که دال است بر کمال قدرت او و نامیه ایشان باشد بر وجه استدلال بر صدق آنچه

در وی اختلاف میکنند و میفرماید الم نجعل الارض مهادا آیا نساختیم زمین را مهادا

فرش کرده

دارهای آتشین آویخته و بعضی را گندی باشد بدتر از مردار و بعضی جبه‌ها پوشیده که از قطران
پیچیده باشد به پوستهای ایشان یا بوزینگان سخن‌چینان باشند و خوکان حرام‌خواران
و نگونساران ربا خورندگان و کوران جورکنندگان در حکم کنگان آنها که با عمل خود در عجب بودند
و زبان‌خایان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده و دست و پا بریدگان رنجانندگان
همسایگان و آویختگان از دار غمازان و سعایه کنندگان و سلاطین و آنها که نفس عظیم دارند
متابعان شهوات و بازدارندگان حق خدا و پوشندگان لباس قطران اهل تکبر و نازش
وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ و شکافته شود آن روز آسمان برای انزال ملایکه فَكَانَتْ پس گردد از
بسیاری شکاف أَبْوَابًا درها یعنی خداوند درها یا از کثرت فرجها همه آسمان ابواب نماید
وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ و در روان کرده شوند کوه‌ها و در هوا فَكَانَتْ سَرَابًا پس شوند مثل سراب یعنی نمایش
کوه داشته باشند اما بسبب تفتت اجزای خود مرتفع شدن بر حقیقت جبلیه باقی مانده باشند
إِنَّ جَهَنَّمَ بدرستی که دوزخ كَانَتْ مِرْصَادًا باشد کمین گاهی که زبانیه در وی مترصد
ایستاده باشند برای تعذیب کافران و گذار کافران باشد و نتوانند که از آن بگریزند و یا
موضع رسیدنی که خزنه دوزخ انتظار کفار می‌برند و خزنه بهشت انتظار مومنان می‌کشند
و یا بر وقت مرور بر صراط تعرض آتش محروس باشد و یا مقامیست که دوزخیان چون ورود
باشند منتظر عذابی دیگر باشند که بایشان برسد لِّلطَّاغِينَ مر مشرکان را از
حد درگذشتگان مَآبًا بازگشت و قرارگاه لَّابِثِينَ فِيهَا در حالتی که درنگ کنندگانند
در آن أَحْقَابًا روزگارهای متعاقب و متوالی یکدیگر از مجاهد منقولست که حقب هشتاد سال
است از سالهای آخرت عمار و گفتی امیرالمومنین علی علیه السلام از هلال هجری پرسید که

سئلها حقب را در کتاب تو چه مقدار یافته اید گفت هشتاد سال است هر سالی دوازده
ماه هر ماهی سی روز هر روزی هزار سال و در روایت دیگر آمده حقب هفتاد هزار سال است
و بر این تقدیر آیت مقتضی تناهی احقاب نیست زیرا که جمع احقاب مستراد است یعنی حقبی که تمام شود
حقبی دیگر در عقب آن بیاید تا ابد الآبدین پس آن مقتضی خلود کفار باشد و منزه شود خالدین بعد از آن
مراد این کفار نیستند بلک توحید اند که بعد از مضی احقاب از دوزخ بیرون آیند و مویدان
که عیاشی باسناد معتبر از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که این آیت در شان اهل جماعت است که از
دوزخ بیرون آیند و مراد از مخلد تامید پس مراد اهل توحید خواهد بود چه نص و اجماع که ایشان
از دوزخ هرگز خلاصی نخواهند داشت لا یذوقون فیها نچشند در دوزخ یعنی در آنجا
بردا خنک هوا یعنی چیزی را که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ را از ایشان بکاهد
و لا شرابا و نه شرابی مسدی بشرابی الا حمیما مگر حمیم که آبیست در نهایت حرارت که
چون نزدیک رو آرند گوشت روی و دهان ریخته شود و چون بجوشند امعاء و احشا پاره پاره شود
و غساقا و مگر ریم را از زخمهای ایشان سیلان کند یا اشکها که از حسرت سیلان ریزند و یا زمهریر که
بران معذب گردند و از شهر بن حوشب منقولست که غساق وادی است در دوزخ که در وی سیصد و
شعب است و در هر شعبی سیصد و شصت خانه و در هر خانه چهار زاویه و در هر زاویه عظیم تر
ماری و در هر ماری چندان زهر باشد که جز خدا تعالی نداند شراب و بخیان از آن
جزاء وفاقا پاداشت داده شوند و بر خیان پاداشی وفاقا موافق کردار ایشان پس در میان
علت ذکر منضر باید که انهم بدرستی که ایشان کانوا لا یرجون بودند که امید نمیداشتند
و نمیترسیدند حسابا از حساب آخرت یا امید حساب نبودند به ثواب الهی و گمان نمیبردند

کا ان برا

که ایشان را حساب باشند وَكَذَّبُوا و تکذیب کردند بِآياتِنا بآیتهای ما که ایشان بدیشان نمودند

كِذّاباً تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیز را از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن

أَحْصَيْناهُ شمرده‌ایم آن را یعنی نگاه داشته‌ایم آن را كِتاباً نوشتنی فَذُوقُوا پس بچشید عذاب

دوزخ فَلَنْ نَزِيدَكُمْ پس نمی‌افزاییم شما را ای بدبختان إِلّا عَذاباً مگر عذابی بالای مرتبت

گفته‌اند که این آیت سخت‌ترین آیه‌ای است بر دوزخیان و بعد از آن بر وعد متقیان منتقل باید کرد إِنَّ

لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران راست مَفازاً رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح

حَدائِقَ که باغهایی است مشتمل بر درختان بی‌شمار مملو از اشجار وَأَعْناباً و

درختان انگور تخصیص جهت تفضیل است وَكَواعِبَ و ایشان راست دختران نارپستان

أَتْراباً همزادان مساوی در سن کامل یکدیگر در حسن و خلقت در قامت یا بمقدار ازواج خود

در حسن و صورت و سن و در بعضی تفاسیر هست که شانزده ساله باشند و مردان سی ساله

و در اغلب تفاسیر هست که همه اهل جنت از زنان و مردان سی و سه ساله باشند وَكَأْساً

و مر ایشان راست جامها دِهاقاً پر از شراب یا کاسه‌های پی‌درپی لا يَسْمَعُونَ فِيها

نمی‌شنوند در بهشت لَغْواً سخنان بیهوده و باطل وَلا كِذّاباً و نه دروغی و نشنوند در شراب

خوردن سخن عبث و دروغ بخلاف شرابخواران دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف

و جدل باشد و در ثعلبی از قتاده و مجاهد روایت کرده که او گفت من از ابن عباس شنیدم

که گفت مراد از این لِلْمُتَّقِينَ مَفازاً که در سوره عم است علی بن ابی طالب علیه السلام مهتر و بهتر متقی

است و بهتر و مهتر کار جَزاءً پاداش داده شده‌اند ایشان پاداش وافی

مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو عَطاءً بخششی از نزد خدا حِساباً وافی و کفایت کننده بر حسب اعمال

ایشان رَبِّ السَّمٰوٰتِ آن پروردگاری که آفریدگار آسمانهاست وَالْأَرْضِ
و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست از مخلوقات الرَّحْمٰنِ خدایی بزرگ بخشایش
لَا یَمْلِکُونَ مِنْهُ نباشند اهل آسمان و زمین منه از وی سبحانه خِطَابًا سخن گفتن را یعنی
قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند یا زبان بشفاعت بگشایند بر ثواب و عقاب جه
همه مملوک علی الاطلاق اند و مملوک را زبان اعتراض بر مالک نیست یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ و در روزی
که بایستد روح وَالْمَلٰئِکَةُ و بایستند فرشتگان صَفًّا در حالتی که صف زدگان باشند
روح فرشته ایست متوکل بر ارواح و ابن عباس فرموده که مخلوقی از وی بزرگتر نیست و روز
قیامت وی تنها در صفی باشد و باقی ملائکه با کثرت و عظمت جسد در صفی و او در بزرگی برابر
همه بود و در عین المعانی آورده که از ابن عباس روایت است که مقام روح آسمان چهارم
است و هر روز دوازده هزار تسبیح میگوید و از هر تسبیح او مخلوقی منکر میشود و بر ذات غطبه مراد
ارواح او میباشد که مابین نفختین مثل از آنکه با جسد تعلق گیرند با ملائکه صف زدگان بوند و بعضی جبرئیل
است که ملائکه در صف باشند لَا یَتَکَلَّمُونَ سخن نگویند در باب شفاعت إِلَّا مَنْ
أَذِنَ لَهُ مگر کسی که دستوری داده باشد او را الرَّحْمٰنُ خدای بخشنده که شفاعت کنند
عاصیان است وَقَالَ صَوَابًا و گفته باشند آنکس گفتاری بصواب که آن لا اله الا الله است
یعنی از اهل توحید باشند که ملائکه و مومنان اند و از وهب منقول است که جبرئیل نزد خدا ایستاده
است و لرزه بر دوشهای او افتاده از هر لرزه او سبحانه صد هزار فرشته می آفریند
و ایشان پیش خدای ایستاده باشند و سر بر نداراند و سخن نگویند چون روز قیامت
باشد ایشان را در سخن گفتن رخصت دهند و همه یکبار بکلمه طیبه لا اله الا الله زبان بگشایند

ابن

اینست معنی قوله تعالی وقال صوابا معاویه بن عمار روایت کرده از ابو عبد الله امام جعفر علیه السلام
که او گفت بخدا سوگند که مائیم آنها که روز قیامت اذن شفاعت ایشانرا و مائیم که در باب شفاعت
گفته ایم من گفتم یا ابن رسول الله جان من فدای تو باد شما چه قایل خواهید شد فرمود ما با تمجید و تقدیس
پروردگار خود گفته ایم و بر پیغمبر صلوات فرستیم و از برای شیعیان خود شفاعت کنیم ذلک
الیوم الحق آن روز روزیست محقق الوقوع یعنی البته واقع خواهد شد و هیچ شکی در آمدن
آن نیست فمن شاء اتخذ پس هر که خواهد قرار گیرد الی ربه بسوی ثواب پروردگار
دیگر خود مآبا بازگشتی بایمان و طاعت یعنی هر که خواهد که عمل صالح کند که موجب تقرب
او شود بثواب حق سبحانه و تعالی پس او را ممکن خواهد بود و بر این حجت الصباح طریق ابلاغ
رسولان انا انذرناکم بدرستی که ما بیم کردیم و شما را ترسانیدیم عذابا قریبا از عذاب
آخرت است و قریب باعتبار تحقق او و نسبت به آینده او قریبست یوم ینظر المرء روزی که
بنگرد آدمی ما قدمت یداه آن چیز را که پیش فرستاده باشد هر دو دست او یعنی
هر کسی که باشد از کافر و مومن کردار خود را ببیند از شر و خیر و یقول الکافر و گوید کافر در آن
روز یا لیتنی ای کاشکی من کنت ترابا بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی در دنیا
امروز خاک بودمی مرا از عذاب محشور نمیکردند یا این روز را ندیدمی و از عبد الله بن عمر مرویست که روز
قیامت تمام حیوانات از وحوش و طیور و هوام و دواب و سباع حشر کنند بجهت
اقتصاص که داد گوسفند بی شاخ از شاخ دار بستانند بعد از آن ایشانرا خاک گردانند
و کافران چون ایشانرا ببینند گویند یا لیتنی کنت ترابا کاشکی من نیز خاک شدمی و در بعضی
کتب مذکور است که چون وحوش و بهایم حال کافرانرا ببینند گویند شکر خدا را که ما را آدمی

بنا فرید تا اگر چه امید بهشت نداریم غم دوزخ نمیخوریم و از مقاتل منقولست که خدای تعالی جمیع وحوش
و طیور و هوام را جمع کند و ایشان را گوید بروید که کار شما گذشت ایشان گویند الرحمن الرحیم خدای را
بخشیدند و از عهد مهربان پس او سبحانه بعد از اقتصاص ایشان را گوید که با شما را آفریده بودیم و رام
گردانیده برای بنی آدم شما در زمان حیات اطاعت آنها کردید پس خاک شوید همچنین که در اول
خاک بوده اید ایشان خاک گردند چون کافران نگاه کنند که بعضی حیوانات خاک گشتند گویند ای
کاشکی در دنیا بصورت خوکی بودیم در روزی مانند روزی بودی امروز که روز قیامت است
خاک می بودیم و در بعضی روایت آمده که یعنی آیت آنست که چاه در لا بیند امیر المومنین علی ابن ابی طالب
صلوات الله علیه کافر در آن روز تمنا کند که من کاش از شیعه بوتراب بودمی تا این کرامت
و مرتبه و درجه که ایشان دارند من نیز داشتمی سورت النازعات ابن ابی کعب از پیغمبر علیه السلام
روایت کرده که هر که سوره والنازعات بخواند او را وقوف و حساب نباشد در عرصه قیامت
مگر بقدر صلوات مکتوبه و ابن عباس از رسول علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره را بخواند
ثواب او چندان باشد که از اول عمر تا آخر عمر بنماز فریضه مشغول بوده باشد و هر سال حج و عمره
میکرده باشد و از ابو عبد الله روایت است هر که این سوره بخواند نمیرد مگر سیراب و مبعوث
نگردد مگر سیراب و در بهشت نرود مگر سیراب وجه انتظام این سوره بسوره عم اشتراک افتتاح
این دو اختتام آنست با حوال قیامت بسم الله الرحمن الرحیم والنازعات سوگند بفرشتگان
غرقاً از روی قوه و شدت یعنی ملایکه موت که نزع کنند جانهای کافران را با غراق نمودن
و را ابدان نزاع و آن بیرون آوردن جانهای ایشانست از اقاصی ابدان و از اصول انامل
و اظفار از تحت شعور ایشان بقهر و خشم تمام تا آنکه چون همه اجزا را بحلق آرند و باز گذارند تا باز بجای

خود رو

خود برود پس بار دیگر نزع آن کنند و از سقاق بغلست که ملک الموت و اعوان او جان کافران را
از اصول ابدان بر دارند بمقصود کاهی که آنرا شاخها باشد و شاخی از آن بپاره آرجان انسان
در آویزد و یکبار آنرا بکشد و باز رها کنند والناشطات و سوگند بفرشتگان که بنشاط
رفق بیرون برند کانند ارواح مومنان را النشطا بیرون آوردن بمدارا و نرمی تا آنکه بسهولت
تمام روح از بدن ایشان مفارقت کند چنانکه در خبر است که هیچ مومنی نباشد الا که نزد
موت او بهشت و غرق آن و سایر نعم ان بر وی عرض کنند و چون جای خود را در آنجا ببیند
بنشاط و بهجت تمام جان فدا نثار کند و کافرانرا همچنان جای دوزخ نمایند با انواع عقوبت و
و عذاب تا بدین تواری هر چه تمامتر جان ایشان را انتزاع نمایند والسابحات و بملایکه شنا کننده
و سبحا و گردی آمد و شد نمایندگان از زمین و از آسمان بزمین برای تدبیر و مصالح اهل زمین
چنانچه غواصان که در بحر غواصی میکنند فالسابقات پس سوگند به پیشی گیرندگان بر یکدیگر در رفت
و آمدن بزمین سبقا پیشی گرفتنی در فرمان برداری امر الهی فالمدبرات پس سوگند
بملایکه که تدبیر کنندگانند امرا کار دینی و دنیوی را یعنی جبرئیل که بر ریاح و جنود موکل است و اسرافیل
که نازل میشود برای قضایا و اقدار و میکائیل که باران و گیاه متعلق بدوست و عزرائیل که قبض ارواح
نامزد او است و گویند مراد ستارگانند که بسرعت قطع مسافت میکنند از مشرق تا باقصای مغرب
و روند اند از برجی به برجی و شبیه نموده اند بر یکدیگر و در سیر بسرعت حرکت و مدبرامری اند که
بانها بازبسته شده است باذن خداوند چون اختلاف فصول و تقدیر ازمنه و یا مراد غازیانند که
تمام کمانها میکشند برای انداختن تیر و در بحر و بر سیاحت میکنند و سبقت میکنند و بر حرب
اعدا و تدبیر امور جهاد ارتکاب میکنند و قول اول منقول است از امیر المومنین صلوات الله علیه جواب قسم آنکه

البته مبعوث گردید يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ روزی که بجنبید جنبنده مراد زمینها و کوهها اند
که نیست تمام در لرزه باشد تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ در پی در آید از پس در آینده مراد آسمانها و ستارگان اند
که در عقب [illegible]ان زمین و کوه شکافته و پراکنده شوند یا نفخهٔ ثانیه که بعد از نفخهٔ اول واقع شود قُلُوبٌ
يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ دلها در آن روز ترسان و هراسان باشند أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ دیدهای
خداوندان آن دلها فرو خوابیده بود جهت فرط اهوال آن يَقُولُونَ میگویند یعنی منکران بعث و نشر
یعنی که ایشان میگویند که شما مبعوث خواهید شد أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ آیا ما رد کرده شدگانیم
فِي الْحَافِرَةِ در حالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حالت که داشتیم رد خواهند کرد أَإِذَا كُنَّا
آیا چون گردیم عِظَامًا نَخِرَةً استخوانهای کهنه نزدیک بخاک شدن یا از هم فرو ریخته و حفص
نخره میخواند یعنی در نهایت کهنگی و در پوسیدگی قَالُوا گفتند از روی استهزا که اگر چنین باشد
تِلْكَ إِذًا آن باز گشتن آن هنگام كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ بازگشتنی با زیان خداوندان آن کاری بیهوده که
بر این الحال در باخته باشند یعنی بطریق سخریه و استهزا گفتند اگر قیامت صحیح شود ما زیانکار
تحسر باشند پس زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق تعالی در جواب آن منکران
که استبعاد میکنند بوقوع قیامت و استبعاد مینمایند بلکه نزد قدرت ما در کمال آسانیست فَإِنَّمَا هِيَ
پس جز این نیست که آن زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ بانگ یکباره است یعنی دمیدن اسرافیل که همه خلایق بآن
زنده شوند مراد نفخهٔ ثانیه است فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان بِالسَّاهِرَةِ بر روی زمین سفید
هموار باشند که زمین محشر است یعنی همه بر روی آن محشور شوند نه چنانکه در روی زمین مسطوره
بوده باشند و از وهب نقلست که ساهره نام زمینیست نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل
زیتا که محشر آنجا خواهد بود حق تعالی آنرا گشاده گرداند چندانکه خواهد و مرویست که حق تعالی

زمین

و بعضی منازل آن [illegible] گويند از قعره جاه و طول و عرض آن طبقه برابر و بنا است در روايت قتاده ساهره

از اسماء جهنم است بعد از آن حق تعالی بجهت تهديد کفار قريش بر تکذيب پيغمبر و انکار حشر و تسليه

حضرت رسالت خبر ميدهد از وقوع عذاب بر امت موسی که اعظم الناس بودند در شوکت

و حشمت بجهت تکذيب و انکار ميفرمايد که هل أتاك آيا آمد استفهام برای تقرير است

بتحقيق که آمد حديث موسى سخن موسى إذ ناداه ربه وقتی که بخواند موسی را پروردگار او

بالواد المقدس طوى بوادی پاکيزه طوى که آن نام وادی طوی است يعنی

بوادی پاکيزه شده که دو مرتبه ندا کرده شد و ران مضمون اين بود اذهب الى فرعون برو ای موسی

بسوی فرعون انه طغى بدرستی که او از حد در گذشته است در تکبر و عتو فقل پس بگو او را

از روی تلطف و مدارا که هل لك آيا هست مر ترا ميلی و رغبتی الى ان تزكى بسوی آنکه پاک شوی

يعنی آيا ميل داری که دلش از شرک و عصيان و لوث کفر و طغيان پاکيزه گردی بکلمه طيب لا اله

الا الله و اهديك الى ربك و راه نمايم ترا الى ربك بشناخت پروردگار

تو فتخشى پس بترسی از عذاب او و حذر کنی از سرکشی و نافرمانی آيت دالست بر نهايت

لطف او سبحانه به بندگان چه هرگاه که لطف و مدارا کند با کسی که همه عمر چهارصد سال دعوی

خدائی کرد با اين مرتبه باشد که موسی را گويد با وی سخن نرم کن و نسبت با او لطف و مدارا مرعی

دار معلوم شد تا با بندگان مؤمن در چه مرتبه خواهد بود آورده اند که حق تعالی با موسی خطاب کرد که برو

علامت فرعون را و نصيحت کن اگرچه ميدانم که اجابت نخواهد کرد تا حجت بر وی لازم شود در روز

قيامت نگويد که تو مرا ارسال نکردی پس موسی بفرمان حق تعالی نزد فرعون رفت و تبليغ رسالت

فرمود او معجزه طلب کرد فأراه پس نمود او را موسی الآية الكبرى نشانه بزرگ يعنی معجزه بزرگ که آن قلب عصا بود

بحجه که اصل همه معجزه‌ها بود فَكَذَّبَ پس تکذیب کرد فرعون موسی را در دعوی رسالت وَعَصَىٰ
وعاصی شد از خدا بعد از مشاهدهٔ معجزه گفت این از نزد خدا نیست بلکه سحر موسی است ثُمَّ
أَدْبَرَ يَسْعَىٰ پس پشت کرد موسی را یعنی روی از وی بگردانید و اعراض کرد از اطاعت او
يَسْعَىٰ در حالت که سعی میکرد در ابطال امر یا بترسید از اژدها و پشت کرد تا بشتافت
در گریختن فَحَشَرَ پس جمع کرد همه لشکر یا ساحران را فَنَادَىٰ پس ندا کرد مر ایشان را بنفس خود یا منادی
از قبل او ندا در داد فَقَالَ پس گفت أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ منم پروردگار شما و متولی جمیع امور شما
که بزرگتر و برترم از همه شما و از آلهه دیگر نیز که میخواهم ضرر میتوانم رسانید بهر کس همین ضرر نمیتوانند رسانید پس
هیچ خدایی برتر از من نباشد در لطایف آورده که ابلیس این سخن از وی شنید گفت مرا طاقت
شنیدن این کلام نیست چه من دعوی خیریت کردم بر آدم این همه بلا بمن رسید و عوض کرد حسین لاف
میزند کار او بکجا رسد هر وهست چون فرعون معجزات موسی را دید ملزم شد و نخواست که عجز او
بر قوم ظاهر کرده و طریق حیله بازی در پیش گرفت و گفت اگر هست غرض خدایی دیگر باشد چنانکه
زعم موسی است من برتر از وی خواهم بود چه رسول او موسی است که همینست که خسته در بر نه است
که کلاهی بر سر و چوبی در دست و نعلین در پای دارد نه اسب دارد و نه غلام نه چاکر در رسولان من
همین جامهای نیکو و لباسهای دیبا پوشیده اند و شوکت تمام بر اسبان سوارند و مستغرق
زر و سیم و خداوندان این مال و منال و خدم و حشم و از انجام ترین و از نه خدای موسی معلوم
کنید و بدانید که من عزیزترم و برترم از وی فَأَخَذَهُ اللَّهُ پس گرفت او را خدای تعالی نَكَالَ الْآخِرَةِ
بعقوبت آن سرای که آخرتست وَالْأُولَىٰ و بعذاب دنیا که اغراقست و در روایت ابن عباس
معنی آنست که بنکال دو کلمه او را مواخذ ساخت کلمه اولی ما علمت لکم من اله غیری و کلمه اخری انا ربکم الاعلی
و د ن

و میان این دو کلمه چهل سال و بروایتی دیگر بیست سال از ابن عباس نقلست که موسی علیه السلام
مناجات کرد که بار خدایا مهلت دادی فرعون را که مدت صد سال دعوی انا ربکم الاعلی کرد و تکذیب
رسولان و آیات تو نمود حق تعالی وحی کرد باو که وی مردی نیکو خلق بود و در قضای حوائج و مهمات
مردمان توجه مینمود و التماس را از درگاه خود منع نمیکرد من خواستم مجازات آنرا باو رسانم و بجهت
این آنرا واگذاشتم و بمدتی تا از متاع دنیا محظوظ شود ان فی ذلک بدرستی که در گرفتن فرعون
لعبرة هر آینه پندیست و اعتباری لمن یخشی مر کسی را از ایشان باشد که بترسد تا از نافرمانی
مجتنب شده سر بر خط فرمان برداری نهاده و چون بیان معجزات موسی نمود و امتناع فرعون از آن
معاف شدن بسبب آن بعد از آن بجهت تذکر منکران آن بعث میفرماید أأنتم آیا شما منکران حشر و نشر
اشد سخت تر بند و دشوارتر بنزد خدای خلقا از روی آفریدن ام السماء یا آسمان برین عظمت
و چون شما میدانید که آسمان با عظم جثه و وسعت آفریده خداست پس چگونه او قادر نباشد که باز دیگر
شما را بیافریند بعد از این در بیان کیفیت خلق آسمان میفرماید بناها بنا کرده است آنرا باین طریق که رفع
سمکها برافراشت سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین در جهت علو مدور و مرفوع گردانیده
که این مسیر پانصد ساله راه است فسویها پس تسویه فرمود آنرا بی قصور و تفاوت و فتور و آنرا
کامل ساخت و آنچه موجب صلاح آنست از کواکب و نیرات و غیر آن و اغطش و تاریک ساخت
لیلها شب آنرا و اخرج بیرون آورد ضحیها روشنی آفتاب آنرا مراد باین روز است والارض
بعد ذلک و زمین را بعد از آفریدن آسمانها دحیها بگسترد و منبسط ساخت بجهت آرام گرفتن
خلایق در این روایت آمده که حق تعالی اول زمین را بیافرید و همه را در زیر کعبه جمع کرد و بعد از آنکه
آسمانها را بیافرید جبرئیل را امر فرمود تا زمین را از زیر خانه کعبه بگستر و چنانکه جامه در هم پیچیده بگسترانند

از عبد الله عمر مرویست که حق تعالی زمین را از اول بار مربع خلق فرمود بطریق خانه کعبه که چار رکن دارد
و آنرا بالای آب نهاد و بعد از ده هزار سال دیگر آسمان و غیر آنها ایجاد نمود و چون آسمان مخلوق گشت
زمین را منبسط حاصل کردانید که زمین را منبسط ساخت أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا در حالتی که بیرون
آورد از زمین آب را وَمَرْعَاهَا و چراگاه و گیاه آنرا وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا و کوه را محکم و استوار
ساخت و اینهمه را ایجاد فرمود مَتَاعًا لَّكُمْ بجهت برخورداری مر شمارا وَلِأَنْعَامِكُمْ و مر چهارپایان
شمارا بعد از ان خورشیدان بعث فرمود فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ پس چون بیاید بلیه
بزرگتر و باهول که بالای همه داهی و بلاها ست و غالب بر جمیع بلایا و همه داهیه و بلیه در تحت
آن پوشیده شود و آن قیامت است یا نفخه ثانیه یا یکساعتی که اهل دوزخ را بدوزخ رانند
و اهل بهشت را به بهشت رسانند يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ یاد کن روزیرا که یاد آورد آدمی
مَا سَعَىٰ از آنچه کرده در عمل از خیر و شر یعنی همه را نوشته در صحیفه اعمال خود بیند تا بخواند همه کس
در آن روز تاسف و حسرت خورند اما ابرار بجهت آنکه چرا کردند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر کرده شود
دوزخ لِمَن يَرَىٰ مر هر کسی را که ببیند یعنی بمرتبه آشکارا شود که هر که از اهل رویت باشد
آنرا ببیند فَأَمَّا مَن طَغَىٰ پس هر که در گذشته باشد از حد و خدا که ایمانست و طاعت و توبه
نکرده باشد وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و برگزیده باشد زندگانی دنیا را و در بلاذات آن منهمک شده
و بجهت این مستعد آخرت نشده باشد بوسیله عبادت و تهذیب اخلاق کار آن نفس حنیفه فَإِنَّ الْجَحِيمَ
پس بدرستی که دوزخ هِيَ الْمَأْوَىٰ انجای اوست وَأَمَّا مَنْ خَافَ و اما هر کسی که ترسیده باشد
مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب رب الارباب وَنَهَى النَّفْسَ
و نهی کرده باشد و باز داشته نفس اماره خود را عَنِ الْهَوَىٰ از آرزوی آن یعنی بهمهای حرام دنیا

فان الجنة

فَإِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستی که بهشت هِيَ الْمَأْوَىٰ آن آرامگاه اوست از مقاتل نقل است که
این در شان کسی است که قصد معصیتی کند در خلوت و بدان قادر بود پس بخلاف نفس نموده از خدا
ترسد و از آن عمل دست باز دارد و بعد از این تهدید و وعید خطاب بر رسول کرد در منبر ماند که يَسْأَلُونَكَ
میپرسند ترا ای محمد عَنِ السَّاعَةِ از رستخیز أَيَّانَ مُرْسَاهَا که کی باشد اقامت آن یعنی
در زمان خدا قیامت را قایم کرداند و منتهی و مستقر قیامت کی باشد فِيمَ أَنْتَ در چه چیزی تو
مِنْ ذِكْرَاهَا از یاد کردن وقت آن برای است و بیان کردن برای ایشان یعنی علم قیامت
تو تعلق ندارد و ندادند در آن دخلی نیست إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی پروردگار تست مُنْتَهَاهَا منتهی علم قیامت
علم قیامت و هیچکس دیگر را برآن آگاهی نیست مرویست که کفار قریش از پیغمبر علیه السلام توقوع قیامت
استفسار مینمودند حضرت رسالت علیه السلام بجهت این بوسنه ذکر قیامت میکرد و از حق تعالی سوال
مینمود حق تعالی فرموده که ای محمد تو از ده السنین قیامت بر چه چیزی یعنی علم حق تو نیست از این سوال مکن
یعنی بجهت قطع طمع مردمان از این علم سبب آنکه إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مُنْذِرُ مَنْ يَخْشَاهَا
بیم کننده آن کسی که بترسد از قیامت یعنی تو مبعوث نیستی برای آنکه وقت قیامت را اعلام
نمایی چه هیچ فایده در ضمن آن نیست بلکه جز این نیست که مبعوث شده بر الیفان با آنکه ایشان از آن
کنی از احوال آن تا از آن بترسند و بشنوند آن شوند كَأَنَّهُمْ گویا که کفار مکه يَوْمَ يَرَوْنَهَا روزی که
به بینند قیامت را که از آمدن آن میترسند لَمْ يَلْبَثُوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر إِلَّا عَشِيَّةً
مگر شبانگاه تا روزی أَوْ ضُحَاهَا یا چاشت آن روزی که عشیه آن مذکور شد یعنی از هول
آن روز مدت زندگانی خود فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیا مگر ساعتی شبانگاهی و چاشت
بگاهی سورة العبس از ابی بن کعب مرویست که پیغمبر علیه السلام فرمود که هر که این سورت بخواند در

روی او ضاحک و مستبشر باشد و از ابو عبد الله علیه السلام نقلست که هر که سوره عبس بخواند

و با سوره اذا الشمس کورت از دوستان خدا بود و در بهشت در ظل ظلیل خدای و کرامت جلیل او

باشد و از مقربان درگاه او بود انکه چون حق تعالی ختم این سوره نموده بذکر انذار کسی که خائف باشد

از قیامت افتتاح این سوره نموده بذکر انذار کسی که مرجو الاسلام باشد و اظهار عتاب نسبت بکسی

که اعتراض نماید از اهل خشیت و سکوید بسم الله الرحمن الرحیم اورده اند که عبد الله بن ام مکتوم که مردی

اعمی بود و نزدیک حضرت رسول علیه السلام آمد و در انوقت صنادید قریش نزد او حاضر بودند

چون ابو جهل بن هشام و عباس بن عبد المطلب و ولید بن مغیره و امیه بن خلف و عتبه بن ربیعه و برادر او

شیبه بن ربیعه و غیرهم و آن حضرت بجهة امید واری بر اسلام ایشان با ایشان نجوای میفرمود و با ایشان

سخنی در میان نهاده و از سر حرص بر ایمان ایشان بالکلیه خاطر خطیر خود را متوجه ایشان

ساخته بود و ایشان را دعوت میفرمود و ابن ام مکتوم ندانست که آن حضرت با ایشان مشغول است

پیش آمد و گفت یا رسول الله از انچه خدای تعالی ترا آموخته بر من خوان و بمن بیاموز و ان تکرار این کلمه

میکرد و رسول بجهة ابن ام مکتوم قطع سخن او نموده باندیشه انکه مبادا صنادید قریش گویند که تابع

رسول نابینایان و سفله و عبید اند از انکه کراهت یافته از و اعراض نمود و روی مبارک درهم کشید جبرئیل

آورد که عبس روی ترش کرد و تولی و اعراض کرد ان جاءه الاعمی انکه آمد بسوی او نابینا

یعنی عبد الله ام مکتوم و ذکر اعمی استحقار است و بعذر او در قطع کلام بر سید انام و ما یدریک و چه چیز

دانا کرد ترا احوال ابن ام مکتوم لعله یزکی شاید که او پاک شود از آثام بسبب رسیدن

بر تو القفایت تعلیم تو او یذکر یا پند گیرد بانچه بدانند از مواعظ فتنفعه الذکری

پس سود دهد او را پند دادن تو مراد آنست که تو نمیدانی آن چیز را که مترتب است از ابن ام مکتوم

از تزکی

از بزرگی مابین که پس چرا از وی اعراض میکنی و در آنچه لطف عظیم است از جانب ملک کریم بحضرت رسول
واجب التکریم زیرا که در ذکر عبوس او را مخاطب نساخت و نه گفت عبست و تولیت و بعد از
ذکر آن بصیغه غیبت التفات کرد و فرمود وَأَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ اما آنکسی که توانگری دارد
و یا تو نیازی میکند از ایمان فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّىٰ پس تو برای آنکه روی آری یعنی برای او اقبال میکنی
از بهر حرص تو بر ایمان او وَمَا عَلَيْكَ و نیست بر تو وزر و بالی أَلَّا يَزَّكَّىٰ در آنکه آن مستغنی پاک
نشود باسلام چون بر تو جز بلاغت است پس چه باعث حرص تو شده بر اسلام مستغنی تا بسبب آن
اعراض میکنی از آنکس که اسلام آورده وَأَمَّا مَن جَاءَكَ و اما آنکه آمد تو يَسْعَىٰ در حالتی که می شتابد
در طلب تعلیم ابن مکتوم وَهُوَ يَخْشَىٰ او میترسد از خدای یا از آنکه افتد بسبب آمدن بر تو
تا خایف است از آنکه مبادا جهه عمی دو بدبر در آید و اعضای او نقصان پذیر شود فَأَنتَ عَنْهُ
تَلَهَّىٰ پس تو از او مشغول میشوی یعنی از او اعراض مینمایی مراد آنست که مثل تو سزاوار نیست که
از برای مستغنی متصدی شود و از فقیر متلهی گردد و منقولست که جبرئیل آیات مذکور را بر آنحضرت
میخواند و لون مبارک وی متغیر میشد و در کشاف آورده که بعد از نزول این آیت هرکس عبید آن حضرت
رسالت پناه آب دیدی و تمام بود آن تو روی پر آب شد که در وقت منتهی ماه نمیدید
و نزدیک بود که روی مبارکش دیوارهای مکه مشرف سازد و در خبر است که سید عالم علیه السلام
از عقب ابن مکتوم روان شد و او را بازگردانید و بمسجد آورد و رداء مبارک خود را گسترده
او را بر سر آن نشاند و انواع تلطف فرمود و الحق کمال تعظیم او و نیز مرعی داشت و بعد
از آن هر گاه وی را دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی هل لک من حاجة
آمدی آنکس که پروردگار من عتاب کرد مرا در باره تو هیچ حاجتی داری و دو بار او را بر مدینه خلیفه خود

گرداینید در روی فقیری که ترا میرفت و مرویست که آن حضرت بعد از این آیت هرگز بر روی هیچ فقیری ترش روی

نکرد و از برای هیچ غنی تصدی نفرمود و بدانکه عتاب او سبحانه بجهت ترک اولیست از آن حضرت نه

آنکه صدور این سلوک از آن حضرت خطاب بر وجه بوده باشد چه کراهت و اعراض او از سوء ادب

ابن مکتوم بود که سخن را بر وی قطع کرد اما چون که توهم آن میشد که آنحضرت از وجه فقر او بوده باشد

او بصا و بجهت غنای اغنیا از این جهت حقتعالی با او این عتاب فرموده و دیگر عبوس و انبساط

اعراض با عمی با عمل السوء است پس آن مستلزم ذم نباشد و نزول این آیت بر آن حضرت بجهت آنست

تا او در محاسن اخلاق متخلق شود و متنبه شود بر عظم حال مؤمن و مسترشد و بداند که تالیف مؤمن

که بر ایمان خود استاده باشد اولی است از تالیف مشرک بجهت طمع در ایمان آوردن او و از

صادق علیه السلام روایتست که این آیت در مردی از بنی امیه نازل شد که نزد حضرت رسالت

علیه السلام نشسته بود ابن مکتوم از در در آمد و چون او را بدید از و تنفر نموده دامن خود را از او دور

کرد تا جامه او با و نرسد و روی ترش نموده اعراض کرد حق تعالی این آیت فرستاد و اخبار نمود

از کراهیت و اعراض او از ابن مکتوم کلا منع و زجر است از عبوس و تولی و تلهی و تصدی إنها بدرستی

که آیات قرآنی تذکرة پندیست مر خلقان را یعنی واجبست متعظ شدن بآن و عمل کردن بموجب آن

فمن شاء پس هر که خواهد ذکره حفظ کند آن را و آنرا فراموش نکرد و اندرچه زمام اختیار در قبضه اقتدار

اوست و این قرآن که مذکور است ثابت است فی صحف در صحیفها نوشته شده در لوح

محفوظ یا مثبت در لوح یا در صحف انبیا کقوله تعالی ان فی هذه الصحف الاولی مکرمة

مرفوعة مطهرة کرامی کرده شده از دنس انجاس یا از آلایش شیاطین چه مس آن نمیکنند

مگر دستهای مطهرین که ملائکه اند بایدی سفرة بدستهای نویسندگان یعنی فرشتگان

که از لوح نسخه کرده اند

که ایشان نوشته اند یا دبیرهای سفیر او پیغام گذاران میان خدا و رسولان که فرشتگان اند یا مراد قراء اند
که تلاوت آن میکنند فضل از ابن یسار نقل کرده که صادق علیه السلام فرموده که مراد حافظ قرآنند
و عاملان آن و نزد بعضی اصحاب رسولند کرام بزرگان نزد خدای یا مومنان با استغفار برای
ایشان و راستند عامر بد در جه ایشان از حضرت منان بررة نیکوکاران و متقیان ازمقاتل
مرویست که قرآن در شب قدر از لوح محفوظ با آسمان دنیا نازل شد بدست فرشتگان که
کاتبان او بودند و بعد از ان وصف قرآن و بیان حال مکذبان بقوله قتل الانسان لعنة
کرده باد و از رحمت دور باد آدمی یعنی کافر ما اکفره چه چیز کافر ساخت او را با وجود کثرت
شنواید بر توحید و ظهور آیات و معجزات بر صدق نبوت اسلام و حقیقت ایمان گویند مراد با بن امیه بن
خلف است و نزد بعضی مراد عتبة بن ابی اللهب که در نهایت عناد بود و کفر او نهایت استبداد یافته د اصلا
نظر نمیکنند در اینکه من ای شیء خلقه و از چه چیز آفریده است خدای او را من نطفة خلقه
از مقداری اندک از آب منی بیافرید او را فقدره پس اندازه ساخت آنچه موجب صلاح اوست
از اعضا و از اشکال و هیئات بر طریق مناسب ثم السبیل یسره پس راه بیرون آمدن از
شکم مادر آسان کردانید او را باین وجه که دهنه رحم او را وسیع ساخت و او را ملهم ساخت تا ملکش
متولد شد بارام کردانید او را سبیل خیر و شر او را اقدار و تمکین داد و دران ثم اماته پس
بمیرانید او را بوقت انتهای عمر فاقبره پس امر فرمود بخاک در آوردن او را یا او را صاحب قبر
کردانید ثم اذا شاء پس وقتی که خواهد خدای انشره زنده کرداند او را چه وقت نشور
بازبسته است بمشیت او کلا باید که کافر منزجر شود و از این انکار و اعراض باز ماند آدمی لما
یقض هنوز نکذارده و اداء آن کرد ما امره آنچه فرموده خدای او را یعنی بعهد میثاق وفا ننموده

بایمان و طاعت کردن دل تنها و گویند مراد همه آدمیان اند یعنی هنوز آدمی از عهده ادای حقوق
الهی کما ینبغی بیرون نیامده چنانکه حق عبادت او سبحانه است قیام نموده بعد از ان ذکر نعمی میکند که در زبان
حیات محتاج الله است و نمی فرماید که فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی بدیده عبرت إِلَى طَعَامِهِ
بخوردنی خود و ببیند که بچه وجه احداث کرده میشود پس باید که نگرد أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ ما ریختیم آب
را از ابر صَبًّا ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ پس بشکافتیم زمین را شَقًّا شکافتنی بنبات یا کراب
فَأَنْبَتْنَا فِيهَا پس برویانیدیم در زمین حَبًّا دانه را که قوت توان کرد چون جو و گندم و امثال آن
وَعِنَبًا و درخت انگور وَقَضْبًا و رطبه که اسپست است وَزَيْتُونًا و درخت زیتون وَنَخْلًا
و خرمابنان وَحَدَائِقَ غُلْبًا و باغهای مشتمل بر درختان بنظر و شاور بار بسیار و انبوه وَفَاكِهَةً
و میوه های تر وَأَبًّا و چراگاه یا میوه های خشک که از برای زمستان مفید است امام زاهد و مفسر میگوید
بمعنی چراگاه است و این امور مذکور را ایجاد کردیم مَتَاعًا لَكُمْ بجهت برخورداری مر شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ
بجهت تمتع چهارپایان شما چه اشیای مذکور بعضی طعام است و بعضی علف و بعد از تعداد نعم و تنبیه
در احوال قیامت منضر میباید فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کننده یعنی آنچه که بجهت
فرط شدت صوت هر که بشنود کر گردد و مراد نفخه ثانیه است يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ در روزی که
بگریزد مرد مِنْ أَخِيهِ از برادر خود با وجود انس و مهربانی وَأُمِّهِ و از مادر خود با کثرت
حقوق که مادر را بر وی بوده مرحمت و شفقت که از و صادر شده وَأَبِيهِ و از پدر خود با وجود شفقت
که از وی بوده وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود با آنکه مونس روزگار بوده وَبَنِيهِ و از فرزندان با وجود
استظهار بایشان باد و فرار از اقربا بجهت اشتغال او باشد بکار خود و اضطرار باحوال خود و علم او
بعدم صدد و نفع از ایشان و گویند مراد مومن باشد که از اقربای خود گریزد لِكُلِّ امْرِئٍ هر مردی

منهم

منهم از اهل قیامت یومئذ در آن روز شأن یغنیه کاری هست که مشغول دارد او را
بآن بسبب گرفتاری وی بآن تا بشغل ایشان نپردازد و عطاء بن یسار از سوده زوجه حضرت
رسالت علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که روز قیامت خلایق را حشر کنند تن برهنه
و پاهای برهنه و ختنه ناکرده و عرق بطریق لجام در دهن ایشان درآید و گوش ایشان رسیده سوده
گفت چه رسوایی باشد که در آن روز همه عورت یکدیگر را ببینند فرمود که جهة گرفتاری بسیاری بکار و بار
خود نپردازند بلیش این آیت تلاوت نمود لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه وجوه یومئذ رویهای
باشند که در آن روز مسفرة روشن و درخشان ضاحکة مستبشرة خندان فرحناک
و شادمان بسبب نجات از نیران و وصول بروضه رضوان و نگریستن بریاض جنان و حور و غلمان
مراد اصحاب وجوه ایمانند و وجوه یومئذ رویها باشند در آن روز علیها غبرة
بر آن غبار و تیرگی نشسته ترهقها فرو گیرد آن را قترة تاریکی و سیاهی نزد معاینه آتش دوزخ
و عذاب آن اولئک آن گروه که رویهای سیاه کوفته و گرد آلوده باشند هم الکفرة
ایشانند ناگرویدگان الفجرة بدکاران یعنی جمع کننده کان نجورند بکفر و لهذا سواد وجوه ایشان
با غبرت باشند باشند وجوه ریحان و وجوه فسق اهل ایمان غرة داشته باشند بدون قترة سوره
کورت بروایت ابی از حضرت رسالت علیه السلام مرویست که هر که اذا الشمس بخواند امان خدای تعالی
و ز نامه جود و بگیرد از رسوای قیامت وقتی که نشر صحیفه او نماید و حدیث است از ابو بکر که
حضرت علیه السلام پرسید که یا رسول الله پیری زود بروی تو آمد فرمود سوره هود و واقعه و مرسلات
و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت مرا پیر گردانیدند و بدانکه حق تعالی سوره عبس نمود بذکر قیامت و
دال آن افتتاح این سوره کرد بذکر علامات و احوال آن فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اذا الشمس

كُوِّرَتْ چون آفتاب درهم پیچیده شود و انتشار و انبساط نور آن از آفاق زایل گردانند
وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و آنگاه که ستارگان تیره شوند یعنی اجرام آنها بی نور مانند با آنکه منتشر
و متساقط گردند مرویست که دران روز آفتاب و ستارگان در جهنم اندازند تا عبدهٔ ایشان بدانند
که ایشان استحقاق الوهیت نداشته‌اند و معبودان باطل بوده‌اند وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ
و آنگاه که کوهها بعد از انقلاع از اماکن خود روان گردانیده شوند از روی زمین یا در هوا مانند ابر روان
شوند وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ و آنگاه که نافه‌هایی که ده ماه بر حمل ایشان گذشته باشند و بزادن
نزدیک گشته فروگذاشته شوند یعنی هیچکس پروای رعی و مراعات آنها ننماید با آنکه نفیس‌ترین و عزیز
ترین مالهاست نزد عرب وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ و آنگاه که همه جانوران وحشی جمع کرده شوند
در یکجا و هم بیکدیگر مختلط شده مجتمع و با احتمال اضرار بیکدیگر نباشند از قتاده مرویست که همه حیوانات
را جهة قصاص محشور سازند تا آنکه ذباب را نیز محشور سازند و مرویست که بعد از قصاص دادن اغراض
آنها را خاک سازند هیچکدام باقی نمانند مگر آنچه در روی بشری بوده و مبتنی باشند و موجب تجمل انسان از صنوف
ایشان چون طاوس و غیر آن وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و آن هنگام که همه دریاها را بر گردانیده شوند
یعنی بیکدیگر آمیخته سازند تا همه دریاها یکی دریا شوند یا گرم کرده یا افشانیده کرده برای اهل نار
و از ابن عباس منقولست که چون روز قیامت باشد خدای تعالی آفتاب و ماه و ستارگان را درهم
پیچیده در دریا افکند و بعد از ان بادی بران جهد و همه دریاها را آتش گردانند و گویند بحار جهنم
است یعنی دریاهای جهنم را پر از ریم و چرک گردانیده که از ابدان دوزخیان سیلان یابند و از ابی
بن کعب منقولست که در وقت حدوث قیامت مردمان از ان غافل و بیخبر باشند و در
بازارها بسودا و معامله مشغول که ناگاه ببینند که روشنایی آفتاب زایل شود و بدین خبر ایشان باشند

کواکب را

که آفتاب را چه رسید و چه حادثه رخ نمود و ناگاه ستارها از آسمان فرو ریزند و دل اندیشه باشند
که کوهها بروی زمین در حرکت آیند و چون گرد برهوا روند و جنبان درختان گریزند و آدمیان پناه
به پریان و دواب و وحوش و طیور با یکدیگر مختلط گردند و درین حال جنبان گویند تا آدمیان که ما بریم
وازین معنا استخبار کنیم پس بروند و دریا را بینند که آتش شده می درخشند و شعله میکشند
و در اثنای این همه زمین و آسمانها شکافته شوند و بادی پیدا شوند و همه را هلاک کند و از ابن عباس
مرویست که این شش علامت که مذکور شد در دنیا حادث شود و دیگر در آخرت بوقوع آید و آن شش است
که وَاِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ و آنگاه که نفسها جفت گردانیده شوند یعنی هرکس را مثل خود برانگیزند
صالح را با صالح و طالح را با طالح هرکسی را با عمل خود جمع کنند یا همه بشکل خود مقارنه شوند کفار و عصاة را
بشکل اهل دوزخ و اهل ایمان و طاعت را بشکل اهل بهشت وَاِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ و آنگاه
که دختر زنده در گور کرده پرسیده شود یعنی از وی سوال کنند بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ و کدام
گناه کشته شده است و فایده این سوال از موءودت توبیخ و سکست وائدها باشد و لزوم حجت
بر و یعنی غرض ازین تهدید و سرزنش باشد بدر آنرا که دختر را زنده در گور کرده باشند و این
از رسوم جاهلیت باشد مرویست که چون کسی نخواستی که دختر را بکشد از برای وی پیراهن
پشمین بدوختی و در پوشاندی و به شبانی فرستادی و اگر خواستی که بکشد مدت شش سال
او را نیک داشتی پس مادرش را گفتی که او را مطیب ساز بطیبهای خوب که بخانه شوهرش میبرم
در صحرای گوی بکندی و او را بر کنار آن گور بردی و با گفتی که درین چاه نگاه کن چون نگاه کردی دست
بر وی زدی و او را در آن چاه انداختی و بر از خاک کردی قیس بن عاصم روزی نزد رسول علیه السلام
آمد و گفت یا رسول الله من در جاهلیت دختر خود را زنده در خاک کرده ام عذر آن چون خواهم فرمود

از هر گناه بکشتند آزاد کن گفت مرا بنده بیست گفت از برای هر کدام شتری فدیه بده او نه شتر فدیه داد

وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ و آنگاه که نامه‌های اعمال بوقت مرگ بندگان در هم پیچیده باشند گشاده

گردانیده شود در حساب تا اعمال او بر وی ظاهر شود و از قتاده روایتست که ای فرزند آدم صحیفه تو در هم پیچیده

شود بر عمل تو بعد از آن در روز قیامت آن را گشاده سازند پس باید که مرد نظر کند در آنچه املا میکند

در صحیفه خود از نشر آن اندیشه کند و گویند مراد از نشر تفریق آنست میان اصحاب یعنی نامه‌ها را میان مردمان

پراکنده سازند و همه کس نامه خود را بردارند مرویست از امام جعفر علیه السلام که در روز قیامت صحف از

زیر عرش پران شوند صحیفه مومن بدست راست او آید و در آن نوشته باشد که فی جنة

عالیة و صحیفه کافر را در دست چپ آنها و در آن نوشته باشد فی سموم و حمیم وَإِذَا السَّمَاءُ

كُشِطَتْ و آنگاه که آسمان پراکنده شود و از روی یکدیگر کشیده شوند چنانکه بر کنند پوست

از بدن و برداشتن پرده از روی چیزی و بعد از آن آنرا در هم پیچند وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ و

آنگاه که دوزخ افروخته و تافته شود بیشتر از پیشتر وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ و آنگاه که بهشت

نزدیک گردانیده شود بدوستان خدای از برای دخول و عرض نعم آن بر مومنان تا موجب

سرور و سبب حسرت دوزخیان جواب شرط مذکوره اینست که عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ

بدانند هر نفسی آنچه حاضر کرده باشد از اعمال خیر و شر مراد آنست که آدمی دوازده حال که مذکور

شد شش بزمین دنیا و شش بزمین عقبی ببیند بداند که چه کرده است و چون بد

که با هر چیزی گرامیتی است و با هر شری ملامتی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه

کند که چرا کردم فَلَا أُقْسِمُ پس البته قسم میخورم بِالْخُنَّسِ به ستارگان رجوع کنند بعد از

رفتن الْجَوَارِ الْكُنَّسِ روندگانی که پنهان شوند کانند در تحت شعاع آفتاب از امیر المؤمنین صلوات الله علیه

مرویست

مرویست که مراد باین نجوم خمس اند که انرا متحیره نیز گویند و این مریخ است و زحل و عطارد و زهره
و مشتری که با شمس و قمر سیر میکنند و رجوع میکنند تا انکه در تحت ضوء شمس میشوند پس خنوس رجوع است و کنوس الکنسان
اختفا در تحت شعاع و نوع شمس گویند مراد جمیع کواکبند که الجوار الکنسان در نهار است یعنی غایب میشوند از
عیون و کنس الکنسان در شب یعنی بشب برامکان خود پیدا شوند واللیل اذا عسعس و سوگند بشب انگاه
که پیش آید و هوا را تاریک گرداند یا باز پس رود و ظلمت آنرا زایل گرداند والصبح اذا تنفس
و سوگند بصبح انگاه که دم زند یعنی طلوع کند و روشنای آن ممتد شود جواب قسم انکه انّه
لقول رسول کریم بدرستی که قران برآینه گفتار رسول فرستاده است بزرگوار مراد جبرئیل است
که او نزد خدای آورده و بر پیغمبر خوانده و باو گفته حاصل معنی اینکه قران کلام خدای است و آن
بر لسان جبرئیل بر پیغمبر خوانده و پیغمبر آنرا از جبرئیل شنیده نه که جبرئیل آنرا از خود گفته پس در صفت جبرئیل
میفرماید که ذی قوّة خداوند توانای در قلع موتفکات آنرا بر داشتن بر جناح خود نزدیک
آسمان بردن و منقلب ساختن و با توانا در عمل و حمل و تبلیغ رسالت عند ذی العرش مکین
آنجنان رسول که نزدیک خداوند آن عرش با مکانت و منزلت است مطاع فرمان برده شده
در میان ملایکه یعنی هر چه گوید فرمان او برند و از انجمله در شب معراج خزنه جنت را امر کرد تا ابواب جنت را
بگشودند و پیغمبر علیه السلام داخل شد و انواع نعم آنرا بدید و خازنان دوزخ را حکم کرد تا درهای دوزخ
را بگشودند و آنحضرت اصناف عذاب آنرا بدید ثمّ امین پس در آسمانها با امانت
و راحی گذاری که اصلا زیاد و کم نمیکند بلکه بران وجه که حق تعالی باو گفته به پیغمبر رساند در حدیث آمد
که پیغمبر علیه السلام جبرئیل را گفت که چه نیکو مدح کرده ترا درین قول که ذی قوت عند ذی العرش مکین
مطاع ثمّ امین قوت و امانت تو چیست گفت قوة من آنست که چون مبعوث شدم بر تخریب مداین

لوط که چهار شهر بود و در هر شهری چهار صد هزار مقاتل غیر از ذراری و نسوان من آن شهرها را

تا زمین بکندم از جای برکندم و با آسمان بردم تا آنکه آواز خروس و سگان آن شهرها ملایکه آسمان ها شنیدند

پس آنگه نا من آنرا منقلب گردانیدم و همه را زبر و زبر گردانیدم تا اما امانت من آنست که هیچ چیزی

مامور نشدم که در آن تعدی کرده باشم و تغییر و تبدیل داده زیاده و کم ساخته باشم و در بیان آورده

که مراد به رسول درین آیت حضرت رسالت است که بزرگوار است نزد پروردگار و صاحب قوتست

در طاعت خدا و قدرة و مکانت نزد حضرت عزت و مطاع یعنی مستجاب الدعوات و امین بر اسرار

غیب و بعد از ان بیان حقیقت قرآن و نزول از حضرت منان خطاب میکند کفار قریش که وما

صاحبکم و نیست صاحب و یار شما یعنی محمد علیه السلام بمجنون دیوانه که عقل او پوشیده شده

باشد و تمیز میان حق و باطل و صحت و فساد نتواند کرد و لقد راه و بدرستی که دید پیغمبر جبرئیل

را بر صورت اصلی او بالافق المبین بکناره آسمان که روشن است یعنی بمطلع آفتاب که بلندترین

موضعیست چنانکه تفصیل در سوره والنجم گذشت وما هو و نیست پیغمبر علیه السلام علی الغیب

بر چیزهای پوشیده یعنی بدانچه که بوحی بدو میرسد بضنین بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما بپوشاند

وما هو و نیست قرآن بقول شیطان رجیم سخن دیو رانده شده لشکر تا قید از تصاعد

بر آسمان یعنی قرآن گفتار دیو نیست که آنرا از سکنه آسمان استراق نموده باشد و بکهنه رسانیده

آنگاه بجهت بکهنه کفار رسیده باشد فاین تذهبون پس کجا میروید یعنی سخن بدین راستی و درستی چرا

از ان اعراض میکنید و نسبت آن میدهید و بسحر و کهانت و اساطیر الاولین ان هو نیست

قرآن الا ذکر للعالمین مگر پندی مر عالمیان را با بعثت محمد بکرامت اهل اسلام علیهم لمن شاء

منکم مر کسی راست که خواهد از شما ان یستقیم آنکه مستقیم شود و در راه خدا و پیروی حق

کند

کند و علامت صواب کقوله تعالی انما تنذر من اتبع الذکر وخشی الرحمن بالغیب
وما تشاؤن نخواهید استقامت و هدایت را باختیار الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد
خدای رب العالمین که پروردگار عالمیان است یعنی شما بمشیت اختیار خود ایمان نیاورید
مگر گاهی که مشیت خدای بخلق کرده بر اختیار شما بر آن اما چون این مخالف تکلیف است اراده
این تفسیر باید سوره الفطرت ابی بن کعب از پیغمبر علیه السلام نقل کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی
بعدد هر قبری و بهر قطره بارانی برای او حسنه بنویسد و جان کندن آسان گرداند و در قیامت
کار او باصلاح آرد و بروایت ابو عبدالله علیه السلام هر که این سوره را قرائت کند و با سوره اذا السماء
انشقت در نماز فریضه و نافله هیچ حجابی او را از رحمت خدا منع نکند و پیوسته رحمت الهی نظر کند
او را پیوسته نظر رحمت با او کند تا مردمان از حساب فارغ شوند بدانکه چون حق تعالی ختم سوره
مقدم نمود بذکر احوال قیامت افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
اذا السماء انفطرت آنگاه که آسمان شکافته شود و اذا الکواکب انتثرت و آنگاه که ستارگان
فرو ریزند از ابن عباس مرویست که اول نوری از کواکب زایل گشته بعد از اجرام منظلمه آن ها
منتثر شود و در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه از زیر طاق فلک بسلاسل نور
آویخته اند و آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد
و کواکب بزمین ریزند و اذا البحار فجرت و آنگاه دریاها روان کرده شوند یعنی بعضی را از
بعضی دیگر بگشایند تا همه دریا شور و شیرین یکی دریا گردند و اذا القبور بعثرت و آنگاه که گورها
زیر و زبر کرده شوند یعنی که خاکهای آن را منقلب سازند و باطن آن را ظاهر سازند تا همه مدفونات آن
از اموات و غیر آن ظاهر گردند پس همه مردگان زنده شوند چون این امور مذکوره حادث شود

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ بداند هر نفسی آنچه از پیش فرستاده از طاعت و معصیت وَأَخَّرَتْ و آنچه
باز پس گذاشته از توبه یا ترک یا از فرائض که ضایع کرده یا از سنت حسنه که بعد از وی مردمان بآن عمل
نموده باشند روح او را مثل ثواب عاملان باشد یا آنکه از جور انسان خیری کم کنند و با وجه بند
از سنت سیئه که بندگان پس از وی بران اقدام کرده باشند و آن هنگام او را مانند عذاب ایشان
باشد یا آنکه بعضی در روز عقاب الشیطان واقع شود و گویند معنی آنست که داند هر نفسی که کرده
از اول عمر تا آخر عمر آنکه خطاب رسد بکافر که يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی مَا غَرَّكَ چه چیز فریفت ترا
بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ به پروردگار خود بزرگوار که کافر شدی و جرات نمودی بر عصیان او و گر گویم جهت
مبالغه است در منع اغراز محض کرم او مقتضای ظالم و تسویه معادی و مخالی و عاصی و مطیع نیست
چه جای آنکه صفت قهر و انتقام بآن منضم باشد و اشعار جانکه شیطان را بآن مغرور ساخته و باو گفته
که آنچه میخواهی کن که پروردگار تو کریم و رحیم است و تمکین اعذاب نکند و بعقوبت تعالی تما ندهد کرم او
مستغنی است در طاعت او نه آنها که در عصیان او و گفته اغراز بکرم او یعنی مغرور نشو و بکرم او سبحانه و
به ایجاد و عطای نعم و بعد از تمکین و تکلیف او بفضل او فریب مخور و گفته آن کافر و عاصی نگردد و اقتضا
نماید بر آنکه کرم و فضل او علت باعث بر ایجاد و انعام کس او را عذاب نکنند و حساب نیوازد چه لعراض
امر منکر است و خارج از حکمت الهیه حضرت رسالت علیه السلام در وقت تلاوت این آیت فرمود
که مغرور ساخت او را جهل او فضیل عیاض گفته که اگر در قیامت از من سوال کنند من خواهم گفت که پردهای
فروگذاشته تو مرا مغرور ساخت شیخ منصور عمار گفته که اگر خدای از من باین سوال کند گویم غرتی کرمک
کرم تو مرا مغرور ساخت و در معالم التنزیل آورده که ابو بکر وراق و ابو الفضل عابد و غیر ایشان از اهل اشارات
میگویند که تخصیص ایراد اسم کریم درین محل از همه اسما گوییا جهت تلقین است که بنده را تا گوید غرتی کرمک

چنین

چنین قلت بربک الکریم فریفته شدم بکرمی تو که بعد از آن غرور که کفته بودمی حاصل که حقتعالی در روز محشر انسان
که چه چیز ترا مغرور ساخت بخداوند بزرگوار خود الذی خلقک آن خدایی که بیافرید ترا در حالتی که هیچ
نبودی فسوّیک پس راست کرد و تمام کرد اندام اجزا و اعضای ترا چنانچه باید یعنی اعضای ترا سلیم از
عیب و نقصان و بمقدار از برای منافع و مرتب بر آن فعدلک پس بکردانید معتدل و متناسب
در خلقت بدان تفاوت و اعوجاج و اختلاف چنانکه احد یدین اطول از دیگری بکردانید و احد وا
عینین را اوسع از یکی دیگر و بعضی را ابیض و بعضی را اسود و بعضی موی سیاه و بعضی را سرخ یا ترا معتدل
القامت کردانید نه بهایم یا آفرید ترا بخلقه حسنه که مفارق سایر مخلوقات دیگر است فی ای
صورة ما شاء در هر صورت که خواست آنرا رکبک ترکیب کرد ترا و هم در پیوست
یعنی ترکیب داد ترا در هر صورتی که مشیت او اقتضای آن میکرد از صور مختلفه در حسن و قبح و طول
قصر و ذکورت و انوثت و شبه اب یا ابت و ام یا خال و عم و غیر آن سایر اقارب حضرت امام رضا از
آبای کرام خود علیهم افضل الصلوات والتسلیمات روایت کرده که پیغمبر علیه السلام مردی را گفت ای
فلان ترا فرزندی آمد میت شبیه بکه دارد گفت یا رسول الله فرزند یا مشابهه مادر است یا پدر
فرمود اینچنین مکو بدرستی که نطفه چون در رحم قرار گرفت حق تعالی نسبتی که میان مرد و زن باشد
تا با آدم و حوا جمع کند و او را با یکی از آن شبیه آفریند که خواهد نه بینی که حقتعالی فرموده فی ای صورة ما شاء
رکبک یعنی در آنچه میان تست و میان آدم ترا بیافرید و ترکیب کرد از صادق علیه السلام روایتست
که مراد او آنست که قادر است بهر صورتی که از صورت حیوانات خواهد ترا بآن صورت مصور سازد و
چه تصویر باختیار فاعل مختار است نه بایجاب چیزی که خلاف آن روا باشد ولیکن بفضل عمیم خود
ترا با حسن تقویم خلق فرمود که آن صورت انسانی است و عکرمه و ابو صالح متبر برین وجه تفسیر کرده اند

كَلَّا بازایستید از مغرور شدن بکرم خدا و توسل بفضل او چه کرم و فضل او موجب شکر و طاعتست نه کفر
و معصیت بَلْ ترانست که باز نایستید از کفر و عصیان تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ تکذیب میکنید بروز معاد
از روی عناد و تصدیق نمیکنید بثواب و عقاب تکذیب مینماید بدین اسلام که بدتر آنست از جمیع
منکر که اخر ازانست وَإِنَّ عَلَيْكُمْ بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لَحَافِظِينَ
نگاه بانند از ملائکه كِرَامًا بزرگان نزد خدا كَاتِبِينَ نویسندگان روزنامه افعال و اقوال
شما يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ میدانند انچه میکنید از نیک و بد یعنی از روی دانش مینویسند و
خبر است که چون بنده طاعت کند فرشته دست راست شاد شود و تعجیل تمام یکی را ده بنویسد
و چون معصیتی کند بر وی دلتنگ شوند فرشته دست چپ خواهد که بنویسد آن فرشته دیگر
گوید که توقف کن تا هفت ساعت توقف نماید تا باشد که پشیمان گردد اگر در مدت انابت
نکرد و تایب نشود فرشته دست راست با فرشته دست چپ گوید که اکنون بنویس که
حاصل بنده السیئت إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران و فرمان برداران لَفِي نَعِيمٍ در بهشت
با نعمت اند وَإِنَّ الْفُجَّارَ بدرستی که بدکاران که منکران بعث اند لَفِي جَحِيمٍ در دوزخ
این بیان الخبر نیست که حفظ اعمال را جهت آن می نویسند پس در صفت فجار میفرماید يَصْلَوْنَهَا
در آیند يَوْمَ الدِّينِ در روز حساب که قیامت است وَمَا هُمْ نیستند فجار عَنْهَا از دوزخ
بِغَائِبِينَ گم شدگان جهت خلود ایشان دران جای همیشه دران باشند و بیرون نیایند و نزد بعضی معنی
آنست که قبل از دخول در دوزخ ازان غایب نبودند زیرا که سموم انرا در قبر مییافتند
وَمَا أَدْرَاكَ و چه دانا ساخت ترا یعنی چه دانی تو که مَا يَوْمُ الدِّينِ چیست روز حساب و جزا
ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ پس چه دانا گرد و بچه دانستی که مَا يَوْمُ الدِّينِ و چیست روز جزا مکرر از حیثیت

مرتبه تعجب و تفخیم شان روز است یعنی کنه آنرا هیچکس نداند یوم لا تملک نفس روزی که
مالک نشود لنفس برای هیچ نفسی شیئا چیزی را از منفعت و دفع ضرر یعنی هیچکس دیگر نتواند که
بقوت و قدرت خود نفعی بکسی رساند و از وی دفع عذاب کند والامر یومئذ لله و حکم
و فرمان در آن روز خدای را در جزا و ثواب و عفو و انتقام و دادن شفاعت و جابر از ابو جعفر علیه السلام
روایت کند که همه کار در آن روز مر خدای را باشد ای جابر چون روز قیامت باشد همه حکم کنندگان
هلاک شده باشند و هیچ حکم کننده نباشد مگر خدای تعالی بر خلاف این روز که بعضی دعوی حکومت
بود و ما نروای سکینت بود و مثل آیه کریمه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار سوره المطففین ابی کعب
از سید عالم علیه السلام روایت کرده که هر که ویل للمطففین قرائت کند حقتعالی در روز قیامت
او را از رحیق مختوم دهد و از ابو عبد الله علیه السلام نقلست که هر که قرائت او در فریضه سوره المطففین باشد
حقتعالی در روز قیامت او را از آتش دوزخ ایمن کرده اند و آتش او را نه بیند و بر جسر جهنم گذار نکند و در روز قیامت
حساب او نکنند و بدانکه حق تعالی ختم سوره کورت نمود بذکر قیامت و آنچه معد است در آن برای ابرار
و فجار افتتاح این سوره نیز بذکر احوال مردمان کرد و در آن روز فرمود بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که اهل
مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند چون حضرت رسالت علیه السلام از مکه هجرت نموده متوجه
مدینه شد در اثنای این طریق این سوره نازل شد و گویند در مدینه مردی بود که او را ابو جهینه گفتندی
دو صاع داشت یکی که بزرگتر بودی بآن خریدی و به یکی خوردتر بودی بفروختی حقتعالی در شان این
سوره فرستاد که ویل للمطففین وای ویل کلمه ایست جامع جمیع بدیها یعنی انواع عذاب و عقاب
و شدت و محنت مر کاهندگان راست در کیل و وزن الذین آنانند که اذا اکتالوا چون پیمانه کنند
بکیل علی الناس بر مردمان یعنی از ایشان برای خود یستوفون تمام میستانند و اذا

کالوهم یخسرون و چون می پیمایند برای مردمان او وزنوهم یا می سنجند برای ایشان
حقوق را یخسرون زیان می رسانند بدیشان و می کاهند از روز و در آثار آمده که اهل مدینه تاجر
بودند و هیچ کدام این صفت خبیثه را از دست نمیدادند و معاملات را الطریق فجار نام نهاده بودند
چون منابذه و ملامسه و مخاطره و غیر آن چون سوره نازل شد پیغمبر علیه السلام ببازار آمد و بدیشان
بعد از آن فرمود خمس بخمس پنج خصلت مذمومه است که مقارن پنج مصیبت و بلیه است گفتند
یا رسول الله آن کدامند فرمود هیچ قوم نباشند که نقض عهد کنند و وفا بآن ننمایند مگر که خدای
تعالی دشمن را بر ایشان مسلط گرداند و هیچ گروهی نباشند که حکم کنند بغیر ما انزل الله خدای باز
گرداند و فرموده مگر درویشی در میان ایشان آشکارا شود هیچ جماعتی نباشند که در میان
ایشان فاحشه و ناشایسته پیدا شود مگر که مرگ در میان ایشان آشکارا شود و هیچ فرقه نباشند
که کم سنجیدن و کم پیمودن عادت کنند مگر که ایشان را از نباتات و اقوات محروم سازند و بقحط غله مبتلا
گردانند و هیچ گروهی نباشند که منع زکوت کنند و آنرا بمستحقان نرسانند مگر باران از ایشان بازدارند
و در خبر است که چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حکومات فارغ شدی ببازار کوفه در آمدی و
فرمودی مردمان را بترسید از خدای و کیل و وزن را تمام به جا آرید و طریق عدل را در میان مرعی دارید
و چیزها را بکیل و موزون بمردمان کم مدهید و در زمین فساد و تباهی مکنید روزی در بازار مردی را
دید که زعفران می سنجید یافت که ترازوی او راست نیست زعفران از کفه برجست فرمود اول ترازو
راست کن بعدل و بعد از آن اگر خواهی خرد بسنج و از حضرت رسالت علیه السلام مرویست که بنده که در کیل
و وزن خیانت کند فردا او را در قعر دوزخ در آرند و او را در میان دو کوه آتشین جای دهند و یا دگو گویند
کیل و وزن این هر دو کوه کن و او همیشه بدین عمل مشغول باشد مالک دینار فرمود مرا همسایه بود بیمار شد

بعیادت او رفتم

بعبادت او رفتم در نزع بود با کسی میکرد که دو کوه آتشین قصد من میکنند گفتم ای مرد این محض خیال خواهد بود

گفت نه چنین است بلکه حقیقت ترازوی او و مکیال بود که یکی زاید میگرفتم و ناقص میدادم و بر این زاید میگرفتم

و این عقوبت آنست از آنکه مروت است که طلب حاجتهای خود مکن از کسی که روزی او بر سرهای مکیال

و ترازوها باشد اصمعی گفت از اعرابی شنیدم که میگفت مروت از کسی مطلب که روزی او از سرها

ترازو باشد از ابن مسعود روایت است که نماز مکیال است هر که تمام بجای آرد پاداش او را تمام بپیمایند

او و اگر بکاهد در آیت ویل للمطففین داخل خواهد بود الا یظن اولئک اما گمان نمیبرند آن گروه بیش

ستاننده کم فروشنده انهم آنکه ایشان مبعوثون برانگیختگانند لیوم عظیم

مر روز بزرگ را چه هر که ظن وقوع این روز داشته باشد بر امثال این قبایح جرات نکند چه جای آنکه

یقین داشته باشد که مبعوث خواهند شد و بر مقدار ذره محاسب خواهد شد یوم یقوم الناس

در روزیکه بپا ایستند مردمان لرب العالمین برای حکم آفریدگار عالمیان یعنی از پای نه ایستند

تا فرمان نرسد و این مقام مهیب باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند و کسی را

زهرهٔ سخن گفتن نباشد تا حضرت علیه السلام باذن او سبحانه شفاعت کنند و خلق را از میان هیبت بموقف

محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد و یا در روزیکه برخیزند مردمان از قبور خود برای امر روز کار

عالمیان و جزا حساب او و موید قول اولست آنکه از عبد الله مسعود منقولست که مردمان در عرصات

مقدار چهل سال و بروایتی سیصد سال ایستاده باشند سرها در پیش انداخته و مجلس زهره

سخن کردن نداشته باشند و همه منتظر آنکه ندای از جانب عزت در رسد و در خبر است که مقدار

ایستادن مومن آن مقدار باشد که نماز فریضه گذارده شود و در خبر دیگر آمده که سید عالم علیه السلام فرمود

که طول روز قیامت و غم و حرص بر مومن قدر روز تابستان باشد مر روزه دار را که وقت نماز عصر

بر کنار حوضی بنشینند و آب بر خود ریزند و خنکی آب و هوای آن باو برسد تا آفتاب غروب کند و عبد الله
عمر گوید که نزد پیغمبر رفتم و گفتم یا رسول الله مسئله میخواهم که از تو بپرسم فرمود بپرس از آنچه بخاطر رسیدت
گفتم مقام مردمان نزد پروردگار عالمیان چند مدت باشد و چه متفق و چه مقام مومنان رسد و میان بهشت
و دوزخ منزلی باشد یا نه فرمود کفار و فجار سیصد سال در آن مقام برپای ایستند و هیچ ندا بایشان نرسد
و بجهت هول و درشتی قدرت تکلم نداشته باشند اما مومنان دو فریق باشند گروهی سابقان و
گروهی اصحاب یمین و مقدار ایستادن سابقان بمقدار زمانی باشد میان دو کس با یکدیگر راز گویند
و چون راز ایشان دراز شود از یکدیگر جدا شوند و بعد از نمودن به بهشت نعیم در آیند و میان بهشت و
دوزخ حوضی باشد طول آن یکماهه راه و عرض آن یکماهه آب سفیدتر از شیر و شیرینتر از عسل کنار
آن حوض درختها باشد از نقره و قوا زیر که هر که یکقدح از آن باز خورد هرگز تشنه نشود و حاجت نیفتد
او را با آب خوردن در عرصات قیامت مرویست که اهل عرصات در مدت ایستادن عرق
بطریق سیل از ایشان جدا شود و بگوش و اطراف ایشان روان گردد و سلیمان بن عامر از مقداد بن اسود
نقل کرده که گفت من از پیغمبر علیه السلام شنیدم که فرموده در عرصات آفتاب بالای سر بندگان بمقدار
یکمیل یا دو میل پس آفتاب تحلیل رطوبات ایشان بجهت کند و بطریق عرق از بدن ایشان
بیرون آید و این بقدر اعمال ایشان باشد پس بعضی باشند که تا پاشنه پای ایشان رسیده باشد
و بعضی را مانند لجام بدهن ایشان رفته پس آنحضرت اشارت بدهن مبارک خود کرده فرموده
الجمهم الجاما و این حدیث را مسلم در صحیح خود آورده مرویست که عبد الله عمر این سوره را قرائت میکرد
و چون بآیت یوم یقوم الناس لرب العالمین رسید گریه بر او غالب شد و بیفتاد و از قرائت ممنوع شد
و گویند بروزی بر رابعی بگذشت و گفت از خدا بترس و کیل را تمام کن که کم بماند که جزا از حد الهی بدارند

تا که عرق از ایشان روان شود و تا بناگوش لجام بدین ایشان رود و از فضیل نقل کنند که کم نمودن ترازو
روی سیاه است در روز قیامت آورده اند که اعرابی بعبد الملک بن مروان گفت تو شنیدی
که آنچه حق تعالی در مطففین فرموده از توجه وعید عظیم به مطففین چیست ظن تو بنفس خود که مالهای مسلمانرا
بی کیل و وزن میگیری و بی اندیشه و محابا در آن تصرف میکنی کَلَّا ردع است از تطفیف
یعنی کم مپیمایید و از بعث و جزا غافل مشوید و بعد از آن در ذکر وعید فجار منتشر باید إِنَّ كِتَابَ
الْفُجَّارِ به تحقیق نوشتن اعمال لَفِي سِجِّينٍ در سجین است و آن دیوانیست جامع جمیع شیاطین
و کفره و فجره از جن و انس وَمَا أَدْرَاكَ وچه دانا ساخت ترا که مَا سِجِّينٌ چیست كِتَابٌ
مَرْقُومٌ کتابیست نوشته شده یا محل کتابیست که حروف آن روشن و نمایانست و یا نشانه
کرده شده بعلامتی که هر که ببیند داند که اصلا در آن خیر نیست از کعب احبار روایتست که چون ارواح
ملائکه ارواح ایشان بآسمان برند اهل آسمان از قبول آن ابا کنند پس بزمین باز آرند اهل زمین نیز قبول
نکنند بزیر هفتم زمین که اسفل زمین برند و سجین که موضع ابلیس است و لشکر او نهند و بروایت دیگر از
کعب منقولست که در تورات چنین یافتم که سجین نام درختیست در زیر هفتم زمین که اسماء جمیع
شیاطین در آن نوشته چون درهای آسمان بر ارواح کافران مسدود سازند ایشانرا بسجین
اندازند و بروایت کلبی سجین سنگیست سبز در زیر هفتم زمین که سبزی همه آسمان از آنست و نامهای
اعمال کافران در آن سنگ نهند و گویند صخره ایست مجوف و در زیر دوزخ پوشیده جان
و اعمال ایشان در آنست و ابو هریره از پیغمبر علیه السلام روایت کرده سجین چاهیست در جهنم سر گشوده
و فلق چاهیست در جهنم سر پوشیده و اصح آنست که کتاب مرقوم مفسر کتاب الفجار است و تقدیر
آنکه کتاب الفجار کتاب مرقوم یعنی نامه اعمال کافران یا مکار نامه ایست نوشته یا نشان کرده شده

وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ عقوبت و عذاب در آن روز لِلْمُکَذِّبِینَ مر تکذیب کنندگان را الَّذِینَ یُکَذِّبُونَ
آن تکذیبان که تکذیب میکنند بِیَوْمِ الدِّینِ بروز جزا و باور ندارند آنرا وَمَا یُکَذِّبُ بِهِ و تکذیب
بآن روز نکند إِلَّا کُلُّ مُعْتَدٍ مگر هر ستمکاری از حد درگذرنده در تقلید که بقدرة الهی و علم او استبعاد کند
و اعادهٔ او را مستحیل داند أَثِیمٍ بزه کاری بی باک و مشغول بشهوات و معاصی که مشغول ساخته باشد
او از ما ورای آن و او را بران کار باعث آن شده إِذَا تُتْلَى عَلَیْهِ چون خوانده شود برو آیَاتُنَا
آیتهای کلام ما قَالَ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ گوید از فرط جهل و عناد و اعراض از حق که افسانهای
پیشینیان است کَلَّا نه چنین است که مکذبان میگویند بَلْ رَانَ بلکه غلبه کرده و زنگ نهاده
عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ آنچه بودند که میکردند از آثام
و معاصی یعنی قلوب ایشان بسبب اعتقاد کفر و معاصی زنگ گرفته و تاریک شده و بجهت این معرفت
حق و باطل بر ایشان پوشیده گشته و در حدیث آمده که بنده هر گاه گناه بکند نقطهٔ سیاه در دل
او پدید آید تا بجایی رسد که همه دل او سیاه گردد و عیاشی و زراره نقل کرده که ابو جعفر علیه السلام فرمود
که هیچ بنده مؤمن نباشد مگر در دل او سفیدی هست چون گناه کند نقطهٔ سیاه در آن میان پدید آید
چون توبه کند سیاهی زایل گردد و اگر در گناه متمادی شود و بران مداومت نماید آن سیاهی زیاده گردد
تا آنکه تمام آن نقطه را بپوشاند و هر گاه آن سفیدی بالکلیه پوشیده شد صاحب او هرگز بکار خیر باز نگردد
و دایم در معاصی باشد بعد از آن فرمود این است معنی قوله تعالی بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ الآیه و ابو عبد الله
علیه السلام که دل زنگ میگیرد پس چون نعمای الهی را بیاد او دادی از آن زنگ مجلی و روشن میشود و گاه
باید که باز ایستد کفره فجره از کفر و فجوری که بر دلهای ایشان غالب میشود و بسبب آن زنگ غفلت
بدان نشسته و غشاوه غرور آنرا مطلی ساخته تیره دل میکرداند إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ

بدرستی

بدرستی که ایشان از مثوبت و رحمت پروردگار خود یَوْمَئِذٍ در آن روز لَمَحْجُوبُونَ در پرده شدگان
باشند یعنی از آن محجوب و ممنوع شوند از امیر المؤمنین صلوات الله علیه تفسیر این آیت
پرسیدند فرمود ای محجوبون عن ثوابه و کرامته ثُمَّ إِنَّهُمْ پس بدرستی که تکذیب کنندگان
لَصَالُوا الْجَحِيمِ درآیندگان بدوزخ و بهمه سوزندگان در آن ثُمَّ يُقَالُ پس گفته شود یعنی
زبانیه ایشان را گویند از روی توبیخ هَذَا این عذاب الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ عذابیست که بودید
بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید كَلَّا ردع است از تکذیب یعنی باید که از تکذیب این وعید و
تهدیدات باز ایستید و تصدیق نمایید بوقوع آن و بعد از وعید کفار در وعد ابرار میفرماید إِنَّ
كِتَابَ الْأَبْرَارِ بدرستی که آنچه نوشته میشود از اعمال نیکوکاران یا نوشتن اعمال ایشان
لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ علیین است و آن علم دیوان خیر است که مدون شده
كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست مسطور یا مکان کتابیست که مبین و روشن است حروف کتابت آن
یا موسوم بعلامتی که هر که ببیند بداند که در وی همه خیر است يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ حاضر شوند
بدان کتاب ملائکه که مقرب درگاه کبریا اند و حفظ آن بکنند و آنرا بدرجه عالی و مرتبه بلند رسانند
یا گواهی دهند بر آنچه در اوست در روز قیامت و آن کتاب مرفوع است در آسمان هفتم در
زیر قائمه عرش که مساکن کروبیان است بواسطه تعظیم و تکریم آن بروایت ضحاک علیین سدرة المنتهی
است و بروایت ابن عباس لوحی است از زبرجد سبز معلق در زیر عرش که اعمال ابرار در آن مکتوب است
و از کعب و قتاده و مجاهد نقل است که علیین در آسمان هفتم است و ارواح مؤمنان در وست
و اصح آنست که کتاب مرقوم تفسیر کتاب الابرار است و تقدیر آنکه کتاب الابرار مرقوم پس معنی
آیت اینست که نامه اعمال ابرار در جاییست که آنرا علیین گویند و تو چه دانی که علیین چه چیز است یعنی

جای البتّه بلند قدر و مکانیست و رفعت نامهٔ اعمال ابرار نامه‌ایست نوشته با نشان کرده شده

هر که آنرا ببیند بداند که اصحاب آن نیکوکارند و در خبر آمده است از پیغمبر علیه السلام که ملایکه حفظه

چون عمل بنده بر دارند با استقبال تمام آنرا باسمان برند و در جایی که ارادهٔ الهی باشد برسانند

وحی آید بدیشان که شما نگهبانان بودید بر اعمال بندهٔ من و من نگهبانم بر آنچه در دل او بود و او عمل

خود را با خلاص کرده و بغرض آلوده نساخته آنرا در علیین جای دهید که من آنرا جزا دهم و چون عمل بنده

دیگر بر دارند و تزکیه آن کنند و آنرا [illegible] بالا برند وحی آید بدیشان که شما حافظان اعمال او

بودید و من نگهبان بودم بر سرایر دل او و او عمل خود را با خلاص نکرده و آنرا [illegible] آمیخته پس آنرا

بسجین برند که حق تعالی در صفت ابرار میفرماید که إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران لَفِي

نَعِيمٍ در بهشت پر نعمت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها و حجلهای آراسته يَنْظُرُونَ می نگرند بچیزها که

شادان و فرحناک میشوند از مناظر جنت و انواع نعمت و کرامت یا از عرش یا از اعدا و اقربا

نگرند بکفار که در دوزخ و با نواع عذاب معذب باشند تَعْرِفُ بشناسی ای نگرنده فِي

وُجُوهِهِمْ در رویهای ایشان نَضْرَةَ النَّعِيمِ تازگیهای نعمت بهشت یعنی بجهت تنعم و طراوت

در روی ابرار خلق فرماید يُسْقَوْنَ آشامانیده میشوند یعنی بدیشان آشامانند مِنْ رَحِيقٍ

از شرابی خالص بی‌غش که سفید و خوشبوی باشد مَخْتُومٍ مهر کرده شده آوانی آن که اکواب و

اباریق است خِتَامُهُ مِسْكٌ مهر او بجای گل مشک است و مهر بجهت آن کنند تا توهم اهل بهشت

نشود که دست کسی بدان رسیده و موجب تنفر ایشان شود پس ابرار خود مهر آن بر دارند و این غیر آن

خمر است که در انهار بهشت است ازانی که در وارد است که شراب سفید است مانند

فضه و اهل بهشت ختم شراب باشند مبدل آن کنند و روایت ابن عباس ختم آن مبدل آن

برازاله

آخر آن مشک است تا شارب بعد از آشامیدن آن بوی مشک از لب و دهن خود یابد و در
روایت آمده که اگر مردی که اهل بهشت و بنا انگشت خود را در آن داخل سازد و بیرون آرد هیچ ذی روحی
نباشد در دنیا مگر طیب آن انگشت به مشام او رسد و همه دنیا بآن معطر و مطیب گردد و فی ذلک
و در این شراب با نعیم فلیتنافس المتنافسون باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عمل بجای آرند که
استحقاق آن شرب کرده و در حدیث آمده که هر که در روزهای تابستان روزه دارد حق تعالی
رفع تشنگی او کند بآب و او را از شراب رحیق مختوم از جمله وصیتی که پیغمبر علیه السلام با امیر المومنین علیه السلام
کرده آنست که ای علی هر که ترک خمر کند جهة رضای خدا و امتثال امر او حق تعالی او را از رحیق مختوم
و مزاجه اخلاط آن رحیق من تسنیم از چشمه تسنیم است و در تبیان آورده است که
از ابن عباس مرویست که تسنیم اسم آبی است که از تحت عرش به بهشت میریزد و آن اشرف اشربه
بهشت است و میمون بن مهران از ابن عباس پرسید که تسنیم چیست فرمود از جمله آن چیزهاست که
حق تعالی فرموده که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین یعنی هیچ نفسی نمیداند آنچه پنهان داشته از
برای بهشتیان از چیزی که چشم را روشن سازد و حسن نیز گفته که تسنیم از صفایای اشیاست که حق تعالی
از برای اهل بهشت مخفی ساخته و گویند شرابی است که از بلندی بهشتیان ریزان میشود و جهت مباحثت
و چون او را وی برسیدند باز ایستد و قطره از آن بر زمین نریزد و بس تفسیر تسنیم میکند که عینا اعنی
تسنیم چشمه ایست یشرب بها المقربون می آشامند بآن نزدیکان بارگاه عنایت یعنی
ایشان غرف آن میشوند و ممزوج آنرا ابرار میدهند و از ابن عباس نقل است که چون مقربان
مشغول بما سوی الله نشده اند یعنی محبت غیر با محبت او آمیخته اند و شراب ایشان صرف است و آنها که محبت ایشان
آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج باشد آورده اند که صنادید قریش چون ابوجهل و ولید و مغیره و عاص

بن وایل و اتباع ایشان بر کافه فقرای صحابه را مانند عمار و صهیب و خباب و بلال ایشان را میدیدند
بایشان سخریت و استهزا میکردند و بر سبیل طنز و افسوس میگفتند که اینها بر حقند آیت آمد إِنَّ
الَّذِينَ أَجْرَمُوا بدرستی که آنانکه شرایی آورده اند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا هستند از آنکه
گرویده اند يَضْحَكُونَ میخندند وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ و چون بگذرند با مومنان يَتَغَامَزُونَ
غمزه میکنند بچشمها یعنی اشارتها میکنند بچشمها استهزا و در کشاف و طبرسی مذکور است که روزی
امیرالمومنین علیه السلام با جمعی از فقرای مسلمانان میگذشت جمعی منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو
اشارتها کردند بطریق استهزا پیش آوردند نزد یاران خود رفتند و گفتند رأینا الیوم الاصلع
رایش و در پیش ما امروز صلع است مراد ایشان امیرالمومنین علیه السلام بود و برین سخن بسیار بخندیدند
و هنوز آن حضرت پیغامبر علیه السلام نرسیده بود که این آیت نازل شد که منافقان نامه سیاه
مومنان میخندیدند و بچشم و ابرو غمزه میکنند وَإِذَا انْقَلَبُوا و چون بازمیگردند إِلَى أَهْلِهِمُ
سوی کسان خود انْقَلَبُوا بازمیگردند فَكِهِينَ متلذذند بدانچه کرده اند و گفته و فکهین که
قرائت حفص است مبالغه فاکهین است و حاکم ابوالقاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل باسناد
خود از ابی صالح نقل کرده که ابن عباس فرموده که ان الذین اجرموا منافقان قریش اند
والذین آمنوا علی بن ابی طالب است و اصحاب او و این روایت را ابوسعید بلخی که روات اهل سنت
است از پدر خود نقل کرده باسناد و از ابن عباس که مراد از من الذین اجرموا بنی امیه بودند
که چون علی ابن طالب با جمعی مومنان برایشان بگذشتند بچشم و ابرو اشارت علی ابن ابی طالب
میکردند و تغامز ایشان بظهور میرسید و مراد الذین آمنوا علی ابن ابی طالب است و خاص او
به پیغمبر علیه السلام شاه اولیا را و آنانکه با او بودند رسید و او فرمود ایکم استظهرون الیهم

دهم بعد کوید

وهم لیعذبون فی النار زود باشد که شما در ایشان نگرید و ایشان در آتش دوزخ معذب باشند
ومقاتل نیز از اعاظم اهل سنت است همین روایت در تفسیر خود آورده و در آخر آن گفته که چون شاه اولیا
بعد از غمز و استهزای منافقان نسبت با و خاص او بمجلس منور حضرت علیه السلام رسید آن حضرت
این آیت را بر شاه اولیا خواند و آن سرور دین را از این حال مسرور ساخت و رفعت قدر آن شاه
ولایت را عند الله بر و منکشف ساخت و نیز حق تعالی در صفت اهل کفر و نفاق میفرماید واذا
رأوهم وچون ببینند کافران و منافقان مومنان را قالوا گویند با یکدیگر ان هؤلاء
بدرستی که این گروه که متابع محمد اند لضالون هر آینه گمراهان اند وما ارسلوا وحال آنکه فرستاده
نشده اهل کفر و نفاق حافظین نگاه بان تا گواهی دهند بر هدایت و ضلالت ایشان ای
بحکمت با ایشان وچون کفار با مومنان با این طرز سلوک مینمودند پیوسته استهزا با ایشان کرده
میخندیدند فالیوم پس امروز که روز قیامت است الذین آمنوا آنکه گرویده اند من
الکفار از حال کافران یضحکون میخندیدند علی الارائک درحالتی که بر تختها و محلها آراسته گو
ینظرون می نگرند بدیشان که در دوزخ با نواع عذاب معذب اند و در سلاسل واغلال
مقید مراد آنست که اهل ایمان در روضه جنان نظر در هوان و صغار مشرکان و منافقان کنند
بعد از آنکه تنعم و ترفه ایشان تمام شده باشد در حینی که بر تختهای بهشت بخاطر جمع و امنیت مانند
با دشاهان نشسته باشند در اخبار آمده که دری از بهشت بگشایند و دوزخیان را گویند به بهشت
در آیند ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون در رسیدن خزنه فی الحال در بروی ایشان
در بندند و ایشان مغموم بدوزخ باز گردند و مومنان از این حال خندان شوند هل ثوب الکفار
آیا جزا داده شده اند کافران ما کانوا یفعلون آن عملها را که بودند که در دنیا میکردند از سخریت

واستهزا بر سبیل تعریر ایشان یعنی البته ایشان پاداش داده شدند بمثل انچه با مومنان میکردند

از استهزا و ضحک و بجهة آن بعذاب نیران و عقاب جاوید ایشان گرفتار گشتند سورة انشقت

ابي بن کعب از رسول خدا صلي الله علیه وآله وسلم روایت کند که هر که سورة انشقت بخواند خدای تعالی

او را در پناه خود کرد از انکه نامه اعمال او در پشت او باز دهد بلکه آنرا در دست راست وی بباید

که چون حق تعالی ختم سورة مذکوره نمود بذکر احوال قیامت افتتاح این سورة بمثل آن فرمود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِذَا السَّمَاۤءُ انْشَقَّتْ انگاه که آسمان شکافته شود و فرشتگان

از زمین نازل شوند و از امیر المومنین علیه السلام که آسمان شکافته گردد از کهکشان وَاَذِنَتْ

و بشنود و فرمان بردار پروردگار خود را از انجا بزمین نازل شوند و از امیر المومنین علیه السلام مرویست

که آسمان شکافته یعنی منقاد شود و مرتابشر قدرت او سبحانه در وی باشند انقیاد و مطوع امری را

که از جانب مطاع با او وارد شود و مراد آنست که آسمان در انشقاق مسخر فرمان ویست و از امتناع

نماید لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و سزاوار گردانیده شده است باستماع و انقیاد امر حق تعالی چه او سبحانه

خالق است فی الحقیقة مطیع و منقاد فرمان او باشد وَاِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ وانگاه که زمین

کشیده شود باین وجه که کوهها و جمیع بلندیها را از زمین بردارند و او را چنین باز کشند که هیچ موضعی

از ان مرتفع و منخفض نماند چنانچه اگر تخم مرغی در مشرق نهند از مغرب آنرا توان دید و بعکس و با فراخی

و کشادگی او زیاده گردد وَاَلْقَتْ مَا فِیْهَا و بیرون افکند انچه در درون اوست از کنوز و اموات

وَتَخَلَّتْ و تکلیف کند در خالی شدن یعنی هر جد و جهد که درین باب ازو ممکن باشد بجای آرد تا هیچ

چیز در باطن او نماند وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا و فرمان برد زمین بر حکم خدای خود را در بیرون افکندن

و خالی شدن از همه وَحُقَّتْ سزاوار گردانیده و حکم ربانی را چه مخلوق و آفریده اوست و عیان

اختیار خود در قبضهٔ اقتدار او در خبر است از سید کاینات صلوات الله علیه که گنجهای نهانی قیامت
ظاهر گرداند زمین و آنچه در روی باشد بیرون اندازد و از پارهای جگر خود یعنی شبکهای زر و سیم
ظالم گوید که بجهت این ظلم و قتل نفس ما ورشده و سارق گوید که بسبب این دست مرا قطع کردند
همه فانی شدیم و اینها را گذاشتیم یا ایها الانسان ای آدمی مراد جنس است و خطاب راجع
هر یک از مکلفان از اولاد آدم انک کادح بدرستی که تو کارکننده رنج و سعی الی ربک تا وقتی
که برسی بجزای پروردگار خود کدحا کار کردنی بجد و جهد بسیار که آثار آن در نفس تو ظاهر گردد
فملاقیه پس تو رسنده بکار خود با آفریدگار خود مراد ملاقات است بجزای کردار از نزد آفریدگار
یعنی البته بپاداش خود برسی و از آن مفری و چاره نداری یا ملاقات کننده بحکم خدا در جائیکه بغیر از
حکم او حکم دیگر نباشد زبده معنی آنست که ای آدمیان شما در عمل خیر و شر مشقت میکشید تا آنچه
بجزای آن میرسید فاما من اوتی پس آنکه داده شود کتابه نوشته اعمال او بیمینه
بدست راست او فسوف یحاسب پس زود باشد که حساب کرده شود حسابا یسیرا حسابی
آسان که اصلا در آن مناقشه و مضاعفه نباشد و اعتراض نکنند بآنچه از او بد آید و از آن مشقت همچنانکه
اصحاب شمال که با مناقشه و اعتراض باشند عائشه از حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و سلم
روایت کرده که حساب یسیر آنست که ذنوب بنده را باو نمایند و بعد از آن بتعلیم عفو آنرا محو کنند
و از پیغمبر مرویست که هر که حساب کند معذب شود گفتند یا رسول الله حق تعالی فرموده که یحاسب حسابا
یسیرا فرمود مراد بحساب یسیر عرض ذنوبست باو حساب آنچه که در حساب با او مناقشه کنند البته عذاب
کرده شود و ینقلب و بازگردد آنکه حساب او آسان باشد الی اهله بسوی کسان خود یعنی عشیرهٔ
خود از اهل ایمان یا بگروه مومنان یا زنان خود از حور العین مسرورا شادمان و خوشحال شده .

بسبب آنچه یافته شد از جزاء و کرامات و رفعت درجات خود . و در حدیث آمده که هر کرا
سه خصلت باشد حق تعالی حساب آنرا بر او آسان گرداند و در بهشت در آرد گفتند کدام اند آن
سه خصلت یا رسول الله فرمود یکی آنست که عطا کنی بکسی که ترا محروم کرده باشد دویم آنکه بپیوندی
بکسی که از تو بریده باشد سیوم آنکه عفو کنی و در گذری از کسی که بر تو ستم کرده باشد و اما
مَنْ اُوْتِيَ و اما کسی که داده شود کِتَابَهُ نامه کردار او وَرَاءَ ظَهْرِهِ از پس پشت او بدست چپ :
و چنان بود که دست راست او را بر گردن او بندند و دست چپ او را بر پس پشت او بیرون
آرند و از آن طرف نامه در دست وی نهند و گویند با او که اِقْرَأْ کِتَابَكَ او گوید من نامه
خود را چگونه از پشت خود بخوانم پس گردن او را باز پس بکنند تا نامه خود را ببیند تاریک و سیاه
عاجز و متحیر شود و نتواند که او را بخواند و مقاتل گفته است چپ او را مخلع گردانند بر پشت او نامه
عمل او را در آن نهند فَسَوْفَ يَدْعُوا پس زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثُبُورًا هلاک را
یا گوید وا ثبورا و این کلمه هم طلب هلاکت است وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا و در آید بآتش افروخته
و همیشه ملازم آن باشد آنکه بیان موجب این عذاب میکند که اِنَّهُ كَانَ بدرستی که او همیشه بود .
در دنیا فِي اَهْلِهِ در میان خود مَسْرُورًا شادمان نازان بمال فانی و جاه ناپایدار بجهت فرط
غرور و از آن فارغ بود از روز شمار اِنَّهُ ظَنَّ بدرستی که او گمان برده اَنْ لَنْ يَحُورَ
آنکه باز نگردد بخدا یعنی او را بعث و نشور نبوده بَلٰى آری او را بازگشت خود بود اِنَّ رَبَّهُ
بدرستی که پروردگار او كَانَ بِهِ هست باو و باعمال او بَصِيرًا بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت
بلکه بحشر خواهد آورد و جزا باو خواهد رسانید فَلَا اُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالشَّفَقِ بسرخی که
بعد از آفتاب بمغرب دیده شود یا به بیاضی که در عقب غمزه بماند و گویند این بیاض اصلا غایب نمیشود .

بلکه نزد

بلکه منیر و سفید است از افقی بافقی و قول اول مرویست از ائمه هدی علیهم السلام و اکثر جمهور عامه وَاللَّيْلِ
و سوگند بشب وَمَا وَسَقَ و آنچه جمع کند و فراهم آورد و بپوشد یعنی بهر چه تاریکی شب آن را جمع کند [بجای]
فرو پوشد بعد از آنکه در روز متفرق شده باشند از انواع دواب چه در شب هر شیئی که هست بمأوای
خود رجوع میکند وَالْقَمَرِ و سوگند بماه إِذَا اتَّسَقَ آنگاه که مجتمع و مستوی شود و تمام و کامل گردد
و این وقتیست که بمرتبه بدریت رسد در شب چهاردهم جواب قسم اینکه لَتَرْكَبُنَّ هر آینه برنشینید و [ترکیب]
شوید یعنی اقدام کنید و ملاقات نمائید طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ حالی پس از حالی مطابق یکدیگر باشند در شدت
و هول قیامت و مواطن آن بدانکه یکی بعد از دیگری واقع شوند و گویند مراد تحویل بنی آدم است در دنیا از حالی
بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از آن بمضغه و عظم و لحم و خلق دیگر و ولوج روح است و جنین و لبد و رضیع
و فطیم و نافع و هو المشرق بالنمو و مرعرع و هو المشرف بالقوت و مراهق و محتلم و بالغ و امرد و باقل و
شارب و همچنین تا بسن کهوله و شیخوخه پس انسان از نطفه تا حین موت طبع این احوال میشود
و از صادق علیه السلام مرویست که لَتَرْكَبُنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ یعنی مراد
آنست که در میان شما واقع میشود و آنچه در میان قرون ماضیه بود و بر شما جاری میشود و آنچه بر ایشان جاری
میشد پس میان شما و ایشان تطابق و توافقست مانند تطابق بر بر بار بسنن و یکبر از ان که محاذی اوست
و از عطا مرویست که مراد رخاست بعد از شدت و شدت بعد از رخا و فقر بعد از ان بر سبیل نکبت و انکار
منصرف باید که فَمَا لَهُمْ پس چیست کفار قریش را که با وجود این احوال تفاوت مراتب لَا يُؤْمِنُونَ
نمیگروند بخدا و روز قیامت و بقرآن و بحضرت رسالت علیه السلام تصدیق نمینمایند و با وجود وضوح
دلایل و ظهور حجج وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود بر ایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ
فروتنی نمیکنند و منقاد آن نمیشوند یا نماز نمیگزارند و یا سجده نمیکنند در تلاوت و باتفاق علما این سجده از

سجدات مندوبه است نه فریضه و سجده ناکردن کفار نه جهة قصور دلیل و انقطاع حجت است بل الذین

کفروا یکذبون بلکه آنانکه کافر شده اند یکذبون تکذیب میکنند مر قرآن را و تدبر نمینمایند در آیات آن و ایمان

نمی آرند بجهت اقتدا برؤسا و تقلید آبای خود در تکذیب والله اعلم وخدا داناتر است بما

یوعون بآنچه نگاه میدارند در وعای دل خود از کفر و بآنچه می پوشند از کینه و عداوت مؤمنان و

بآنچه جمع میکنند در صحف خود از اعمال سیئه و خبر میدهند از انواع عقوبات اخرویه فبشرهم

پس مژده ده ایشانرا بعذاب الیم بعذاب دردناک ایراد بشارت در مقام انذار برای تهکم است

الا الذین آمنوا لیکن آنانکه گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته لهم

اجر غیر ممنون مر ایشانراست مزد غیر ممنون ناکاسته و نابریده یا منت نهاده سورة البروج ابی بن کعب

از پیغمبر علیه الصلوات والسلام وآله نقل کرده که هرکه سورة بروج تلاوت کند حقتعالی بعدد هر جمعه و هر عرفه که

در دنیا باشد ده حسنه کرامت فرماید و یونس بن ظبیان از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که

هرکه والسماء ذات البروج را در فرائض تلاوت کند محشر و موقف او با انبیای مرسلین بوده

چه این سوره سوره پیغمبران است و بدانکه چون سوره مذکوره مختتم شد بذکر مؤمنان افتتاح این سوره نیز بذکر مؤمنان

اصحاب اخدود واقع باشد بسم الله الرحمن الرحیم والسماء ذات البروج سوگند بآسمان

که خداوند برجهاست مراد بروج اثنا عشر است که آن حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله

و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت انها منشابه قصور اند در ارتفاع منازل ماه

در هر برجی دو روز و در دیگری میباشد و آفتاب در هر برجی یکماه و یا مراد ابواب سموات که نور

ازل از آن منازل میشود و گویند مراد کوشکها اند از زر برج در برجی از سبز و نقره سفید و کوهر

و مروارید و آن مواضع عبادت ملائکه است همچون که زمین مساجد آدمیانست والیوم الموعود

وهو

وسوگند بروز وعده داده شده مراد روز قیامت است که خلایق دران مجازات خواهند یافت و
شَاهِدٍ وسوگند بهر که حاضر شود درین روز مکلفان وغیر ان وَمَشْهُودٍ یا آنچه حاضر کرده شود
دران از عجایب وغرایب علما را درین دو لفظ اختلاف بسیار است واز انجمله شاهد الله است
که همه را می بیند ومشهود بندگان بالعکس چه بنده شاهد است بر وجود او سبحانه یا شاهد الله است که ما
پیغمبر است لقوله تعالی اِنَّا اَرْسَلْنَاکَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وامام حسن علیه السلام فرموده
که شاهد حضرت رسالت است ومشهود روز قیامت وابوجعفر وابوعبدالله علیهم السلام فرموده اند که شاهد
روز جمعه است ومشهود روز عرفه چه جمعه گواهی دهنده است بر هر عاملی که دران عمل کند وروز عرفه
مردمان دران حاضر میشوند دران موسم حج وملایکه نیز دران حاضر میشوند ویا شاهد حجر الاسود ومشهود
حاجیان ویا شاهد ایام ولیالی ومشهود بنی آدم وباقی اقوال در اختلاف وجوه هر یک ازان درین مقام
حواله بمطالع منهج الصادقین است جواب قسم اینست قُتِلَ اَصْحَابُ الْاُخْدُودِ یعنی هلاک شدند
وملعون گشتند خداوندان شکافها در زمین یعنی جماعتی که حفرها در زمین کندند وپر از آتش کردند
برای تعذیب مومنان وقصه اصحاب اخدود بطریق مسلم در صحیح خود آورده از عمار بن مسلمه نقل کرده
وهی از عبدالرحمن بن ابی لیلی واو از صهیب از پیغمبر علیه السلام آنست که ایشان با جمعی مشرک بودند از
اصحاب ذو نواس حمیری ودر زمان او ساحری بود کاهن وشعبده که مدار الملک وی بود وچون
پس شیخوخت رسید وبمرض وعرض مبتلا شد بعرض ملک رسانید که من پیر شدم وضعف کلی بقوای
من راه یافته صلاح آنست که جوانی اصیل وعاقل وقابل بمن سپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم تا بعد از
من خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده آمد وبر وفق مدعای او پسری بوی
سپرد وآن ساحر از روی اهتمام بتعلیم او پرداخت ودر رهگذر پسر صومعه راهبی بود روزی آن پسر را

بخاطر رسید که در آن صومعه درآید و آن راهب را ببیند پس بر وی درآمد و از اقوال و افعال
او متعجب شد و بر احوال وی مطلع گشته طریقهٔ رهبانیت را پسندید و به دین او متدین شد و خدای را
بپرستید و هر روز که نزد ساحر رفتی و بیرون آمدی با راهب صحبت داشتی و چون بسبب صحبت راهب دیر
به نزد ساحر میرفت او را میزد و بانواع ایذا او میرسانید که چرا دیر می آیی و چون دیر بخانه میرفت
اهل خانه بر وی میشوریدند و میرنجانیدند وی شکایت این حال براهب عرض کرد راهب گفت اگر ترا ساحر گوید
که چرا دیر آمدی بگو که اهل خانه مرا نمیگذاشتند و اگر اهل خانه از تو پرسند که چرا دیر کردی بگو که
نزد ساحر ماندم القصه چون در خدمت راهب مردی عارف مستجاب الدعوات گشت قضا را روزی
از نزد راهب بیرون آمد بخانه میرفت اژدها بر سر راهی آمده بود و ره بر مردم بسته و خلق از طرف
حیران مانده بودند چون پیش آمد با خود گفت حقیقت راهب و بطلان ساحر حالی بر من متیقن خواهد شد
پس سنگی برداشت و گفت بار خدایا اگر راهب نزد تو دوست‌تر از ساحر است پس اژدها
را بکش پس سنگ بجانب او انداخت بر سر او آمد و کشته شد و در روایتی آنست که اسم اعظم بر خواند
و دست بر پشت او مالید و گفت از راه برگرد و بمنزل خود باز رو و اژدها برفت و وقتی دیگر شیری
بر سر راه او آمد جوان آن سخن نیز در گوش او گفت او نیز از سر راه او برخاست و اسم اعظم آنکه ابرص را
شفا میداد و جمیع آلام و اسقام را دوا میکرد و چون خبر او در شهر منتشر شد ارباب حاجات
روی بدان جوان آورده اند و بدعای او مرادات همه محصل میشد چون این خبر براهب رسید او را گفت
تو ببلایی مبتلا خواهی شد باید که صبر کنی و مرا بدست دشمن ندهی جوان گفت چنین باشد نقل است که حاجب
ملک که نابینا شده بود نزد وی آمد و مال بسیار از برای او آورد و شفا طلبید جوان گفت شفا
نمیتوانم داد بلکه خدا شفا میدهد و اگر متابعت من کنی و سر مرا بپوشی توفیق خدا بخشم ترا روشن سازم

حاجب

حاجت عهد کرد و جوان او را کلمهٔ شهادت گفتن نمود و دعا کرد چشم او روشن شد صاحب
با چشم روشن نزد ملک آمد ذو نواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه روشن شد گفت خدای
مرا صحت بخشید ملک گفت مرا میگوئی گفت نه گفت غیر از من خدای دیگر هست گفت نعم ربی و
ربک الله ذو نواس او را شکنجه کشید و بربسته او را عذاب میکرد تا او را بر احوال راهب مطلع ساخت
ملک راهب را حاضر گردانید و او را گفت از دین خود برگرد و مرا پرستش کن وی قبول نکرد پس باره
او را دو پاره ساخت چند آنکه جد و جهد مینمود جوان قبول نکرد حکم کرد تا او را در دریا غرق کنند جمعی
او را بلب بحر آورده اند و او را در کشتی بردند چون در میان دریا رسیدند خواستند که او را در دریا
اندازند جوان گفت یا خدایا شر ایشان را از من کفایت کن بهر وجهی که خواهی فی الحال کشتی منقلب شد
و همه متعلقان غرق شدند و او بسلامت بکنار آمد و خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بر
و با بالای کوه اندازند چون بسر کوه رسیدند جوان گفت اللهم اکفنیهم بما شئت کوه بلرزیدن
درآمد و هر که ایشان با وی برآمده بودند همه را از کوه در افکند و وی سالم بماند نزد ملک آمد ملک گفت اعوان
مرا چه کردی گفت کفیتهم همه ملک در غضب شد و بفرمود تا او را در آتش افکندند دیگران سوختند او را
هیچ ضرر نرسید پس او را از دار درآویختند و تیرباران کردند هیچ تیری بر وی کارگر نیامد جوان گفت
ای ملک ایمان آور بخدایی که اینهمه آثار قدرت او دیدی ملک عناد ورزید و گفت میخواهم که ترا افکنم جوان
گفت اگر مرا قتل میخواهی مردمان را بر یکی جمع کن و مرا بر درختی بیاویز و تیری از ترکش من برگیر و بکش و بگو بسم الله
رب الغلام بنام خدای این غلام و بیفکن تا بر من آید ملک چنین کرد و تیر بر صدغ آن جوان آمد شربت شهادت
چشید حضار آن مجمع همه یکبار گفتند آمنا برب الغلام امرا گفتند آنچه از آن می ترسیدی بر تو نازل گشت
ملک را غضب بیشتر شد بفرمود تا در سر راهها حفره ها کنند و در وی آتش افروختند و هر که ایمان آوردی در آن

آتش اندازند و اگر نگردید آنچه واگذارند اعوان کفر نموده او مرتکب این امر شنیع بر کنارهای آن حفرها
نشستند هر که را می آوردند استفسار میکردند اگر بخدا گرویده میسوختند و اگر نه دست از و باز میداشتند
تا آنکه زنی مومنه را با کودک سه ماهه بر لب خندق آوردند زن بسبب کودک از لب خندق میگریخت
طفل بسخن در آمده مادر را گفت ای مادر اصبر فانک علی الحق صبر کن بر آنکه تو بر حقی و بر او دیگر ای مادر
داخل شو درین آتش و باکی مدار که آتش جهنم ازین سخت تر است زن چون این بشنید خود را بشفقت
تمام در آتش انداخت آورده اند که چون مادر روی و پسر میان آتش در آمدند حق تعالی بادی بفرستاد
و بزیر حفرها در آمد و آن آتش ها را از اخدود بیرون آورد و پراکنده ساخت و یک شعله ازان در پادشاه
و تخت او افتاد و برخی دیگر بلشکریان واقع شد و همه را بسوخت و آن زن و کودک و دیگر مومنان
که مانده بودند بسلامت بشهر رفتند و بفراغت تمام بعبادت ملک العلام مشغول شدند و گویند طول
اخدود چهل گز بود و عرض آن دوازده گز و عیاشی باسناد خود از ابو جعفر علیه السلام روایت کند
که امیر المومنین صلوات الله علیه شخصی را باسقف نجرانی فرستاد و او را از اصحاب اخدود سوال کرد
وی ایشان را با او اخبار نکرد امیر المومنین باو گفته فرستاد که نه چنین است که تو گفتی لیکن من ترا ازان
خبر دهم بدانکه حق تعالی مردی حبشی را برسالت حبشه فرستاده و ایشان تکذیب او کردند و بعضی
اصحاب او را بکشتند و بعضی اصحاب او که مانده بودند بگرفتند و بناو نختند و آنرا از آتش پر کردند
و همه را نزد آن جمع و بایشان گفتند هر که بر دین ماست مامور امر ماست باید که بیک طرف رود
و هر که بر دین جماعت است خود را درین آتش اندازد پس اهل ایمان دست یکدیگر گرفتند
و خود را در آتش انداختند زنی مومنه با کودک یکماهه نزد آتش آمد که خود را در آن آتش اندازد و دلش
بر کودک بسوخت و خواست که باز گردد کودک گفت ای مادر مترس مرا و خود را درین آتش انداز که این مشقت

در راه خدا اندک است

در راه خدا آنکه زن خود را با آن کودک در آتش انداخت و حق تعالی ایشان را هدف تیر لعنت
کرده فرمود قُتِلَ اَصْحَابُ الْاُخْدُوْدِ یعنی ملعون گشتند اصحاب گوهای گران که آن النَّارِ ذَاتِ الْوَقُوْدِ
آتشی بود خداوند هیزمی که بآن افروخته میشد اِذْ هُمْ عَلَیْهَا قُعُوْدٌ در وقتی که ایشان بودند در کنار
های حفرهای آتش نشسته کان برای القای اهل ایمان در ان وَهُمْ و ایشان ملک عَلٰی مَا یَفْعَلُوْنَ
هرانچه میکردند بِالْمُؤْمِنِیْنَ بگرویدگان شُهُوْدٌ گواهی دهندگان بودند یعنی نزدیک ملک بعضی
برای بعضی گواهی میدادند که ایشان تقصیر نکرده اند در انچه ملک بایشان امر کرده بود یا ملک و اصحاب او
شاهد بودند عالم بانچه مومنان میکردند و گفته که کفار دو فرقه بودند بعضی تعذیب اهل ایمان میکردند
باحراق و بعضی نزد ایشان حاضر بودند و بآن عمل شنیع راضی و شاکر وَمَا نَقَمُوْا و انکار نکردند اصحاب
اخدود مِنْهُمْ از مومنان چیزی را یا کراهیت نداشتند از ایشان و عیب نکردند ایشان را
بچیزی اِلَّا اَنْ یُّؤْمِنُوْا مگر با آنکه میگرویدند بِاللّٰهِ الْعَزِیْزِ بخدای غلبه کننده که از عقاب
او باید ترسید الْحَمِیْدِ ستوده که برحمت و مثوبت او امیدوار می باید بود خلاصه معنی
آنست که هیچ کاری نکرده بودند که مستوجب این شود که انکار ایشان باید کرد و انتقام ایشان
باید کشید مگر آنکه ایمان آورده بودند بخدای غالب بر همه چیزها که مستحق جمیع محامد و ثناهاست
الَّذِیْ آن خدایکه مر او را ثابت است لَهٗ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاه آسمانها
و زمینها وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیز از افعال و اقوال مومن و کافر و غیره شَهِیْدٌ
گواه است و عالم بآن و کسی که متصف باین صفات باشد مستحق آنست که بوی ایمان آرند و
او را پرستش نمایند نه آنکه در حق او کافر شوند و طریق کفران پیش گیرند اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه
فَتَنُوا الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ در فتنه انداختند مردان و زنان گرویده را یعنی ایشان را باتش

عذاب کردند ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا پس باز گشتند بخدای از کفر و طغیان توبه نکردند فَلَهُمْ پس مر ایشان راست
عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ و مر ایشان راست عذاب آتش سوزان
یعنی آتش عظیم غیر از آتش جهنم که مستمع باشد بجهت ایشان در آید و در احراق بمثابه آتش اخدود که منتشع
بود و با اهل ایمان مراد آنست که عذاب جهنم بجهت کفر ایشانست و عذاب حریق بجهت احراق ایشان اهل ایمان را
و گویند مراد از عذاب جهنم غیر احراقست از انواع دیگر که آن زقوم و غسلین و مقامع و اخرست الفزع
عذاب و عقاب از برای ایشان معد و مهیاست حذیفه فرموده که رسول علیه السلام مرا گفت در روز
شیرانند و سگان و سایر سباع و مثل شیر و پلنگهای از آتش خدای تعالی فرشتگان را فرماید تا ایشان را بر رها
سنگیه کافران کنند و با آن شیرها پاره پاره کنند بخورد و سباع دهند و هر عضوی را که بخورند عضوی
دیگر آفرین شود و گویند مراد از عذاب حریق عذاب دنیوی ایشان بود چنانچه در روایت آمده
که در وقتی که مومن را با خدود انداختند آتش از آن ارتفاع یافت بمقدار چهل گز و بدان احاطه
کرد و همه را بسوخت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند عملهای شایسته مراد مومنانند که ایشان را در اخدود انداختند لَهُمْ مر ایشان راست
جَنَّاتٌ تَجْرِي بوستانهایی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آب کن آن
ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ آنست رستگاری بزرگی که دنیا و ما فیها در جنب آن در نهایت صغر
و پستی است إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ بدرستی که گرفتن پروردگار تو ای محمد لَشَدِيدٌ هر آینه
سخت است یعنی متضاعف درجه بطش بمعنی اخذ است بعنف و این نسبت بجبابره و ظلمه کفار
است و تنبیه است و اشاره بدانکه سبب کفر و عناد و در سلسله عذاب و عقوبت عقاب کشند هرگز
امید نجات از آن نخواهند بود إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی هُوَ يُبْدِئُ او آشکارا میکند بطش

[illegible]

خود را بر کافران در دنیا وَيُعِيدُ و اعاده میکند ایشان را در عقبی برای حساب جزا وَهُوَ الْغَفُورُ
او دوست کثیر الغفران مر آنان را که از کفر توبه کنند بالبسیار آمرزنده ذنوب مومنان که اهل طاعت باشند
بالانابت کنند الْوَدُودُ دوست مر کسی آن را که مطیع او شود و بجهة طلب رضای او از معاصی اجتناب نماید
مراد از مودت او سبحانه با بنده اعطای نعم جلیله و مرتبه رفیعه است و قبول اعمال او و گویند مراد از مودت
او دلقای محبت بنده است در قلوب کقوله تعالی سیجعل لهم الرحمن ودا ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش
عظیم و خالق آن یا مالک ملک و علو رفعه در غایت الْمَجِيدُ بزرگوار در ذات و صفت و غالب بر جمیع مکونات
فَعَّالٌ او بسیار کننده است لِمَا يُرِيدُ مر هر چه خواهد احداث میفرماید و بعد از ذکر صفات کمال خود
خبر میدهد از حال جمیع کفره علی الاجمال بقوله هَلْ أَتَاكَ آیا آمد ترا استفهام برای تقریر است یعنی البته آمد ترا
حَدِيثُ الْجُنُودِ سخن لشکرهای اهل کفر که بر انبیا بیرون آمدند و بایشان کمر عناد و عداوت در میان
بستند و تکذیب ایشان مینمودند و بسبب آن عذاب دنیا و عقبا گرفتار شدند فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ
بدل الجنود است یعنی میتوان شناختی حدیث فرعون و قوم او را و قبیله ثمود را که آن تکذیب ایشان
می بود و استیصال ایشان بسبب آن و غالب شدن انبیا بجهة صبر بر ایذای ایشان پس تو نیز در صبر
و شکیبائی اقتضا بانبیای نما بَلِ نه چنان نیست که کفار بگروند بخدا و رسول و بروز قیامت و تصدیق نمایند
الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویدند از مشرکان مکه فِي تَكْذِيبٍ در باور نداشتن آید یعنی وقوع
قیامت و حساب و جزا را باور نمیدارند وَاللَّهُ مِن وَرَائِهِم خدای تعالی از ورای ایشان
مُحِيطٌ احاطه کننده است بایشان بعلم و قدرت پس از ان فوت نتوانند شد و نتوانند گریخت
این کلام مشتمل است برای محافظت کشی از جمیع جوانب چنانکه امکان فوت آن نباشد و یقال قد احاط
فلان من ورائه اخذ علیه مسالک فلا مهرب منه بوجه فلان از پس اوست یعنی جمیع مسالک و طرق او را بر گرفته

که هیچ محل گریختن او را نجات ندهد بل چنانست که ایشان میگویند هو آنچه تکذیب آن کردند قرآن
مجید قرآن شریف و بزرگوار است و وحید در نظم و اعجاز و جلیل القدر و گویند مجید باعتبار
است که مشتمل است بر معانی جلیله و دلایل بینه التی امتیاز حق از باطل نوشته شده فی لوح محفوظ
در لوحی که نگهداشته شده است از تغیر و تحریف و زیاده و نقصان و از شیاطین و از ابن عباس
و مجاهد منقولست که لوح محفوظ پیش خداوند سفید است طول آن از آسمان تا زمین و عرض آن از
مشرق تا مغرب و کنارهای آن از یاقوت سرخ و بروایت مقاتل لوح در کنار فرشته است بر عین
عرش و او را ماطریون گویند از آتش روایت است در جبهه اسرافیل است و در تفسیر امام حسن عسکری
علیه السلام مذکور است که لوح محفوظ دو طرف دارد یکطرف بر جانب یمین عرش و طرف دیگر جانب
یسار آن هرگاه حق تعالی اراده وحی میکند و میکائیل آنرا بجبرئیل میرساند و جبرئیل بانبیا اعلام میکند
مرویست که حقتعالی در شبانروزی سیصد و شصت بار در لوح نظر میفرماید برای احیاء و اماتت
و اعزاز و اذلال و غیر آن و مرویست که در لوح هفت خط نوشته است و دو خط و نیم از برای احوال
دنیاست و چهار خط و نیم از برای احوال قیامت از نشر و بعث تا وقتی رسیدن بهشتی به بهشت
و دوزخی بدوزخ سوره الطارق ابی کعب از پیغمبر علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره را قرائت
کند حق تعالی بعدد هر ستاره که در آسمانست او را ده حسنه بنویسد و معلی بن خنیس از ابو عبدالله علیه السلام
نقل کرده که هر که قرائة او در فریضه سوره والطارق باشد او را در قیامت نزد حضرت عزت جاه
و منزلت باشد و او از رفقای انبیا و اصحاب ایشان باشد در بهشت بدانکه حق تعالی ختم سوره
البروج بوعید نمود افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرموده بسم الله الرحمن الرحیم در کشف آورده
که در بعضی روایت آمده که شبی رسول علیه السلام با عم خود ابوطالب نشسته بوده ناگاه ستاره درخشید

دمید

و شعلهٔ آتش عظیم از آن ظاهر شد ابو طالب بترسید گفت این چه چیز است آنحضرت فرمود که این
ستاره ایست که دیو از آسمان میرانند و نشانه ایست از قدرت الهی فی الحال جبرئیل نازل شد بدین
سورت که وَالسَّمَاءِ سوگند بحق آسمان که در نهایت ارتفاع و عظمت است وَالطَّارِقِ
و سوگند بستاره ظاهر شونده و در شب در رونده وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا گردانید ترا
تا بدانی که مَا الطَّارِقُ چیست طارق النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستاره درخشنده فروزان چون شعله
آتش که از غایت درخشندگی گویا نقب میکند تاریکی شب را و در آن نفوذ و یا نقب افلاک
میکند مراد او جنس است یا شهب ثاقبه که رجم شیاطین میکند جواب قسم اینکه إِنْ كُلُّ نَفْسٍ
نیست هیچ نفسی لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ الا که بر وی نگهبانی هست و آن حق تعالی کقوله تعالی وکان الله
علی کل شیء رقیبا و یا فرشته که نگاه میدارد قول و عمل او را احصای آن میکند از خیر و شر از
حضرت رسالت علیه السلام مرویست که صد و شصت فرشته بر هر بنده مومن موکلند که
آفات و بلیات و شر شیاطین را از و دفع میکنند همچنانکه مگس از کاسه عسل دفع کرده شود
و اگر یک لحظه بنده با نفس خود واگذاشته شود شیاطین او را بربایند و چون حق تعالی بیان فرمود
که بر هر نفسی حافظی و شاهدی هست در عقب آن امر میکند آدمی را بتأمل در نشأه اولی تا بان
عالم شود بنشأه آخرت و میگوید فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی یعنی هر که منکر
بعث و نشور است باید که در نگرد در اصل ایجاد خود که مِمَّ خُلِقَ از چه چیز آفریده شده
خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ آفریده شده است از آبی جهنده و ریزنده در رحم یا آبی که صاحب آن
ریزاننده است در رحم يَخْرُجُ بیرون می آید آن آب مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ از میان پشت
مردان وَالتَّرَائِبِ و از استخوانهای سینه زنان نزدیک بقلاده است یعنی محل

منی از اعضای صلب و ترائب است و نزد بعضی دیگر تکون منی در صلب و ترائب است و از آنجا
نازل شده بدفق بیرون می آید إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی آفریننده انسان است از نطفه
عَلَىٰ رَجْعِهِ بر باز گردانیدن او یعنی بر اعاده او در روز بعث و نشور لَقَادِرٌ توانا است
مقاتل گفته که معنی آنست که قادر است بر باز گردانیدن آدمی را از پیری بجوانی و از جوانی بطفلی
و از طفلی بنطفه و از نطفه بصلب و ترائب و قول اول اصح است پس خدای تعالی قادر است بر رجع
و اعاده آدمی يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ در روزی که آزموده شود نهانها یعنی ظاهر کرده شود مخفیات
ضمایر و عقاید و نیات تا طیب آن از خبیث متمیز گردد و یا فرائض اعمال را فرض کنند چون روزه
و غسل جنابت و وضو که کسی بر آن اطلاع نداشته باشد و مکلف بعمل آن قایل بوده و نکرده
و این قول منقول است از ابی درداء و معاذ جبل و نیز روایت است از پیغمبر علیه السلام که حق تعالی اعمال
هر یک از بندگان را در قیامت ظاهر گرداند تا مردم دانند که کدام عمل مثاب میشود و موجب زیادتی
سرور ایشان گردد و کدام معاقب خواهند بود فالسبب مزید غم و غصه ایشان گردد فَمَا لَهُ
پس نباشد مر آن کس را که منکر بعث و نشور بود و فاعل معاصی و ستر ورزد مِن قُوَّةٍ هیچ توانائی
در نفس او تا عذاب را از خود باز دارد وَلَا نَاصِرٍ و نه یاری که بمدد کاری او عقاب را از
خود دفع نماید و بعد از آن برای تاکید قسم دیگر یاد میکند وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ یعنی سوگند
باسمان که خداوند باز گردیدنست یعنی باز گردنده است در هر روز بموضعی که از آن حرکت کرده
و نیز مراد رجوع خمسه متحیره اند و اکثر برانند که رجع مطر است و تسمیه آن برجع جهت آنست که
هر سال در وقت خود رجوع میکند و عود مینماید و مکرر میشود وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ
و سوگند بزمین که خداوند شکافتن است یعنی شکافته میشود تا از آن نباتات بیرون می آید و چشمها روان
میگردد و جواب قسم آنست

میکرود و جواب قسم اینکه إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ بدرستی که قرآن هر آینه سخنیست جدا کننده میان حق
و باطل یا قول لعب و لیست مقطوع که هیچ شبهه در آن نیست و قول اول از صادق علیه السلام منقولست
وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست آن بازی و باطل و سخن لغو و افسانه پس حق وی آنست که در صدور مهیب
باشد و در قلوب معظم و معزز و قاری و سامع از امر او نفع و انذار قصد نزول و از لطف مزاح و اعتقاد نماید
که جبار سموات با او مخاطبه میکند و وعد و وعید و امر و نهی آنرا از خدای می‌شنود و چون بآیه وعد رسد
تضرع کند و امیدوار باشد که از اهل آن باشد و چون آیه وعید خواند پناه گیرد بخدا از اهل آن بودن
از حال مشرکان مکه خبر میدهد إِنَّهُمْ بدرستی که معاندان قریش يَكِيدُونَ كَيْدًا مکر میکنند
مکر کردنی در ابطال امر خدا و اطفای نور حق و کوشیدن اخبار است قبل از وقوع آن حق تعالی خبر
داده که کفار مکر خواهند به پیغمبر در دار الندوه وَأَكِيدُ كَيْدًا و جزا میدهم مکر ایشانرا باستدراج
جزا دادنی مناسب آن مکر و انتقام کشیدن از ایشان از جای که هیچ گمان نداشته باشند و تدبیر
نمودن بآنچه نقیض تدابیر ایشان باشد فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ پس مهلت ده کافران را و تعجیل مکن در
نفرین کردن بر مشرکان و استعجال منما در طلب هلاکت ایشان و مشغول مشو بانتقام کشیدن از ایشان
بلکه راضی شو بتدبیر خدا در باره ایشان أَمْهِلْهُمْ فرو گذار ایشانرا رُوَيْدًا فرو گذاشتنی
اندک یعنی بزودی هلاک شوند و این در روز قیامت است و یا در روز بدر ابو عاصم از پدر انس روایت
کرده که رسول علیه السلام را دیدم در مشرق بنی ثقیف بر کمانی تکیه زده بود و این سوره میخواند من یاد گرفتم
و بجاهلیت از ثقیف بکید شنیدم قومی از قریش در میان ایشان بودند مرا گفتند از محمد چه شنیدی
من این سوره را برخواندم نقیضان گفتند ایشان میمانند که این مرد صادق القول است و آنچه میگوید
از نزد خداست زیرا که این کلام مافوق کلام بشر نیست و هیچکس را امکان نمودن بمثل این قدرت ندارد

فرستادیم از روی عناد و استکبار گفتند ما صاحب خود هیچ از شما نمی شناسیم اگر میدانستیم که حق

است متابعتش میکردیم فلعنة الله علی من اتبع الهوی والسلام علی من اتبع الهدی سورة الاعلی ابی بن کعب

از پیغمبر علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی و

محمد علیهم السلام انزال فرموده در نامه اعمال او بنویسد و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که پیغمبر علیه السلام سوره را

دوست داشتی و گفتی که اول کسی که سبحان ربی الاعلی گفت میکائیل بود که چون عرش خدا را با عظمت

و طول عرض بدید بسجده افتاد و این تسبیح را در آن سجده گفت و از ابن عباس روایتست که رسول علیه السلام

چون سوره خواندی فرمودی سبحان ربی الاعلی و حضرت رسالت از جبرئیل پرسید که ثواب گوینده

این تسبیح در نماز و غیر آن چه باشد گفت ثواب آن در ترازوی حساب گران تر از عرش و کرسی

و کوههای دنیا باشد چون بنده بگوید سبحان ربی الاعلی حق تعالی فرماید که بنده من راست میگوید

انا الاعلی فوق کل شیء گواه باشید ای ملائکه که من او را امرزیدم و چون جبرئیل و میکائیل زائر او باشند

در روز قیامت و برابر خویش گیرد و او را نزد خدا برد و شافع وی باشد و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام

روایت کرده که هر که این سوره در هر فریضه یا نافله بخواند در قیامت با وی ندا رسد که داخل شو بر دری

از درهای بهشت که میخواهی و عیاشی باسناد خود از ابی حمیصه روایت کند که پس امیر المؤمنین علیه السلام

بیست نماز گذاردم این حضرت غیر از سبح اسم ربک الاعلی هیچ سوره دیگر قرائت نکرده و فرمود اگر

میدانستید ثواب این سوره را هر روز بیست نوبت میخواندید هر که این سوره در قرائت کند گویا

که قرائت صحف ابراهیم و صحف موسی کرده و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره مذکور نمود بذکر وعید

کفار افتتاح این سوره کرد بذکر صفات علیه و قدرت خود و بر هر چه اراده نماید و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم

سبح اسم ربک الاعلی تنزیه کن باسم پروردگار خود را که برتر است آن نام و منزه است

از همه

از هر صحیح و ردا مثبت اطلاق آن بر آن و مانند آن بر چیزی و تشبیه و غیر آن ملکه استعمال او را
کن و در معانی که لایق او باشد مثل آنکه تفسیر نمایی اعلی را بالعلوی که بمعنی قهر و اقتدار است نه بمعنی علو در مکان
و ذکر او کنی بر وجه خشوع و تعظیم و اعتقاد نه بطریق استهزا و با اعلی صفت رب باشد یعنی خداوند که
برتر است از روی اقتدار و قدرت و قهر که هیچ چیز از و اقدر نیست بلکه در همه تحت قهر و قدرت
او هستند برتر است از متصف بودن باعراض و اجسام و جواهر الَّذِي آن خدای که خَلَقَ بیافرید همه چیزها را
فَسَوَّى پس تسویه فرمود همه خلق را یعنی راست کرد اعضای و اجزای او را بر قانون
حکمت و آن احکام و اتقان و آنست که دلیل است بر آنکه خالق آن علیم و حکیم و قادر است وَالَّذِي
قَدَّرَ و آن خدای که تقدیر کرد اجناس اشیا و انواع و اشخاص و مقادیر و صفات و افعال و آجال
و ارزاق آنرا با مقدر ساخت از برای هر حیوانی آنچه صلاح او در آنست فَهَدَى پس راه نمود و او را
شناسا ساخت با وجه انتفاع او از آن بطریق الهامات و دلالات همچنانکه طفل را به پستان راه نمود
و چهار پایان را بمرتع یا ذکور را الهام نمود که چگونه با جفت خود خلوت کنند یا از وی فرزند بیاورند
یا تقدیر او ولد را در شکم مادر نه ماه یا کمتر یا بیشتر و هدایت نمود او را به بیرون آمدن از شکم در وقتی که
تمام الخلقه شده بود یا راه خیر و شر را تا بخیر مرتکب شود و در روز تجنب کرده و یا تقدیر منافع فرمود
در اشیا و انسان را هدایت کرد باستخراج آن منافع از آن پس بعضی آنرا غذای خود کرد و بعضی را
و برخی را دوا و بعضی را سم و بعضی را برای ادوات و آلات و یا هدایت کرد آدمی را بالطاف
و توفیق و اقدار و تمکین و نصب ادله و اوضح آنست که آیه علی العموم باشد یعنی برای هر حیوانی آنچه
در آنست تقدیر نمود و ایشان را بدان معرفت راه و طریق انتفاع آنرا بآن الهام فرمود در اخبار
آمده که افعی چون بهزار سال میرسد کور میشود و حق تعالی او را الهام میفرماید که چشم خود را ببرگ رازیانه تازه

میمالد نور باصره او عود میکند واگر در بیابان خشک باشد که میان آن و سبزه چند روزه راه باشد
طی مسافت میکند تا خود را ببعضی بستانین و سبزه زارها رساند و میان اشجار و نباتات
کثیره الشجره تا زبانه می‌برد و چشم خود را بآنها میمالد روشن میشود و دید ایشان او سبحانه بیان
از حوائج و مصالح دینیه و دنیویه والهامات بهائم و طیور و هوام بر وجهیست که از حد احصا متجاوز
است بر وجهی که بوصف هیچ واصفی احاطه آن نتوان کرد فسبحان ربی الاعلی وبحمده وَالَّذِی
أَخْرَجَ الْمَرْعَى و آن خدای که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه یعنی برویاند چیزی راکه چهارپایان بخورند
فَجَعَلَهُ پس گردانید آن گیاه را بعد از سبزی آن غُثَاءً گیاه خشک و خرد و مرده در بن
أَحْوَى سیاه و تیره و در حال قوت بهائم است محققان از مضمون این آیه فهم کرده اند که چراگاه
مستمتعات دنیا اگر چه تازه و سیراب سبز و خرم نماید اما در اندک مدت بسبب هبوب ریاح خزان
حوادث تیره و بی طراوت خواهد شد مرویست که چون جبرئیل آیتی یا سورتی از قرآن نازل شدی
پیش از آنکه جبرئیل آنرا تمام کردی آن حضرت شروع در قرائت قرآن فرمودی بسبب آنکه مبادا
فراموش کند حق تعالی این آیت فرستاد سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر تو خوانیم قرآنرا یعنی جبرئیل
بامر ما بر تو خواند یا ترا قاری گردانیم بالهام قرائت فَلَا تَنْسَى پس تو فراموش نکنی آنرا جهت
قوت حفظی که بر تو ارزانی داشته إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدای که فراموش کنی آنرا
و آن گاهی باشد که تلاوت آن منسوخ گردد و حق تعالی آنرا از صفحه خاطر تو محو نماید لقوله تعالی او ننسها نأت
بخیر منها در خبر است که چون قرآن را بحضرت منزل گشت جبرئیل علیه السلام بفرموده ملک جلیل رسالت یکبار
قرآنرا تماما بر آنحضرت خواندی برای تذکره و رفع مظنه نسیان إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستی که
اوست که میداند آشکارا از اقوال و افعال شما وَمَا يَخْفَى و آنچه نهانست در نفس از آنچه داعی

ست بر چه که آن حرف سبب نسیانست اندیشه را بخود راه مده که منّ حافظ توام از نسیان آ

صلاح و در القای آنست در خاطر تو و منسی آنچه مصلحت در نسیان است وَنُیَسِّرُکَ و دل ترا آن

گردانیم و توفیق دهیم ترا لِلْیُسْرٰی برای سلوک طریقتی که آسانتر و سهلتر است و آن حفظ و جهت

با شریعت که الیسر شرایع است از روی اخذ و تعلیم فَذَکِّرْ پس پند ده بقرآن مردمان را اِنْ نَفَعَتِ الذِّکْرٰی

سوگند پند دادن این اشعار است با آنکه تذکیر در صورتی واجبست که نفع آن مقصود باشد و از

نتیجه مامور شد آن حضرت باعراض کردن از کسی متولی شود و از پند گرفتن روی بگرداند کقوله تعالی

واعرض عنهم واعرض عن من تولّی عن ذکرنا سَیَذَّکَّرُ زود باشد که پند پذیرد مَنْ یَخْشٰی کسی که

بترسد از خدای چه او تفکر خواهد کرد در موعظه و از بدی عاقبت اندیشه خواهد نمود و بحقیقت آن

عالم خواهد شد و بآن پند خواهد گرفت وَیَتَجَنَّبُهَا و پهلو تهی کند از موعظه اِلَّا الْاَشْقَی بدبخت

ترین یعنی کافری که اشقی از فاسق است یا از کفر بجهة توغل او در کفر و لهذا گفته اند که این آیه در حق ولید

مغیره و عتبه ربیعه نازل گشته و بر هر تقدیر اَلَّذِیْ یَصْلَی النَّارَ الْکُبْرٰی اشقی آنکسیست

که در آید باتش در که در جهنم که آتش درکات دیگر سوزنده تر است و در حدیث آمده که این آتش

شما یعنی آتش دنیا جزویست از هفتاد جزو آتش دوزخ و گفته اند که نار کبری در طبقه سفلی است که

جای آل فرعون و منافقان و منکران مایده و عیسی باشد و نار صغری در طبقه علیا که جای گنه کاران

امت سید انبیاست و نزد بعضی نار کبری مطلق آتش آخره است و از صغری آتش دنیا ثُمَّ لَا یَمُوْتُ

پس آن بدبخت ترین مردمان نمیرد فِیْهَا در آن نار کبری تا آسایش یابد وَلَا یَحْیٰی و زنده باشد

نه زندگی که از آن راحت بیند بلکه آن حیات وبال او باشد و همیشه تمنای زوال آن کند که آن حیات

مستلزم فنون عقاب و الوان عذاب باشد قَدْ اَفْلَحَ رستگاری یافت مَنْ تَزَکّٰی کسی که

پاک شد از کفر و معصیت با ایمان نمود و تقوی وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ یاد کرد نام پروردگار خود را
بزبان و دل فَصَلّیٰ پس نماز گذارد و تا رستگار شد که طهارت کرده تکبیر احرام گفت پس این تکبیر نماز
پنجگانه را گذارد و جابر عبد الله انصاری فرموده که تفسیر این آیت را از رسول علیه الصلوات والسلام
پرسیدم فرمود یعنی آنست که رستگار شد هر که باطن را از خبث کفر پاک کرد و شهادتین اقرار نمود
پس بر پنج نماز یومیه محافظت نمود و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که تزکی تصدیق است بصدقه
فطر لقوله تعالی قد افلح من تزکی یعنی عطا کرده زکوة فطر را پس متوجه شد بمصلی پس گذارد نماز عید را
و از ابن عمر بن العالیه و ابن سیرین نیز مرویست که مراد تزکی زکات فطر است و ذکر تکبیر عید و صلوة
نماز عید بعد از آن اهل شقاوت را که بدنیا مشغول شدند کار آخرت نمیکنند خطاب میکند که ای اهل شقاوت
شما مستعد آخرت نمی شوید بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا بر میگزینید زندگی دنیا را و بجهة آن
عملی نمیکنید که موجب سعادت شما باشد و سبب فوز و فلاح شما در آخرت ابن مسعود فرموده
که دنیا باز حاضر آمد از مطاعم و مشارب و مناکح و سایر لذات را بنظر آراسته گردانید اند و آخرت
را از ما غایب کردند و اقتصار بر وصف آن نمودند بجهة این ما دنیا را بر آخرت اختیار کردیم
و نقد را بر نسیه بر گزیدیم و بجهة غرور جهالت غفلت و تفکر نکردیم در آنکه نسیه باقی بهتر است از نقد فانی
وَالْآخِرَةُ خَیْرٌ و سرای آخرت بهتر است وَأَبْقیٰ و پاینده تر چه نعیم آن با لذات خالص است
از کدورات و متصف ببقا إِنَّ هٰذَا بدرستی که این سخن یعنی مضمون قد افلح تا آخر با آنچه در این سوره
است لَفِی الصُّحُفِ الْأُولیٰ هر آینه در صحیفهای پیشین است یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل
شد که صُحُفِ إِبْرٰهِیمَ صحیفهای ابراهیم خلیل است وَمُوسیٰ و صحف موسی یعنی الواح تورات
مراد آنست که معنی آنکه امر مذکور در قرآن مکتوب است ابو ذر غفاری رحمة الله علیه روایت کرده که

پیغمبر

پیغمبر علیه السلام را گفتم یا رسول الله انبیا چند بودند فرمود صد و بیست و چهار هزار گفتم انبیای مرسل چند
بودند فرمود سیصد و سیزده و باقی غیر مرسل گفتم آدم پیغمبر بود فرمود نعم حق با او تکلم فرمود و بید قدرت
خود او را ایجاد فرمود ای اباذر چهار پیغمبر است از عرب اند هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو گفتم یا رسول الله
حق تعالی چند کتاب انزال نموده فرمود صد و چهار کتاب از الجمله ده صحف بر آدم نازل شد و بر
شیث پنجاه و بر اخنوخ که ادریس پیغمبر است و اول کسی که خط نوشت او بود و بر ابراهیم
ده و بر موسی تورات و بر عیسی انجیل و بر داود زبور و بر من فرقان سورة الغاشیة ابی بن کعب
از پیغمبر علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره تلاوت کند حق تعالی حساب را بر وی آسان گرداند
و ابو بصیر از ابو عبدالله صلوات الله نقل کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل مداومت نماید
حق تعالی او را غریق رحمت خود گرداند در دنیا و آخرت و او را ایمن گرداند از عذاب آتش دوزخ
وجه آنکه چون حق تعالی ختم سورة الاعلی نمود بترغیب عباد در ثواب روز معاد که آن افضل و باقیست
افتتاح این سوره بذکر بیان احوال آخرت کرد و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو
ای محمد حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ خبر واهیه و تعبیه که پوشنده است مراد قیامت است که اهوال
و شداید آن احاطه خلایق نماید و بهیبت آن همه کس فرا رسد یا آتش دوزخ که بر چهره دوزخیان
فرود آمد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویهای کفار در آن روز خَاشِعَةٌ ترسناک بود و ذلیل مراد اصحاب
وجوه اند و ذکر وجوه جهت آنست که اثر ذلت در وجه پیدا می‌شود و مراد آنست که اهل کفر خوار و ذلیل
و بیمقدار باشند عَامِلَةٌ عمل کنند نَاصِبَةٌ رنج کشنده در العمل یعنی دوزخیان در آن عمل
مشغول باشند که رنج و تعب بسیار بایشان رسد مثل کشیدن سلسلهای آتشین که بر گردنهای
و دستهای ایشان نهاده باشند و خوض در آتشین و صعود و سقوط در عقاب دوزخ و غیر آن

انواع عذاب و با در دنیا رنج و تعب کشیده اند در عملی که نفع ندیدند ازان در عقبی بلکه آنها را در
مهالک و متاعب اند و با رنج کشیدن باشند در دنیا و در عقبی بلکه بخلاف امر الهی باشد و آنها
را نباشد و اصحاب صوامع و اهل بدع و آرای باطله و این قول مأثور است از سعید بن جبیر
و زید بن اسلم و ابی الضحی و از ابن عباس مرویست و ابو عبد الله علیه السلام که هر که نصب عداوة
تازه کرده و ناصبه را شعار خود ساخته اگرچه در عبادت جد و جهد تمام کند و مرتکب جمیع اقسام
طاعت شود که از اهل این آیتست و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکورست که ایشان جمعی اند
که مخالفت کرده اند دین خدا را بآنکه روزه داشته اند و نماز گذارده و کسانی اند که نصب عداوت
امیر المؤمنین کرده پس حق تعالی افعال و اعمال ایشانرا قبول نخواهد کرد تَصْلَى و حفص بصیغه معلوم خوانده اند
یعنی در آیند نَارًا حَامِيَةً در میان آتش بنهایت حرارت رسیده که زبانه زند مراد دشمنان
خدا و ایشان همیشه ملازمان آن باشند هرگز خلاصی ازان نباشند تُسْقَى آشامیده میشوند
یعنی بعد از آنکه عطش ایشان بنهایت رسیده باشد بیاشامند ایشانرا مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ از آب
چشمه بغایت گرم رسیده قتاده گفته که آنروز که آتش آفریده باشد آب او میجوشانیده ازان و بعد
بیان شراب ذکر طعام ایشان میکند که لَيْسَ لَهُمْ نیست مر دوزخیان را طَعَامٌ خوردنی إِلَّا
مِنْ ضَرِيعٍ مگر ضریع و آن گیاهیست خارناک که آنرا برگ نباشد چون تر باشد آنرا شبرق گویند و گیاه
چهارپایان باشد و چون خشک شود سم قاتل گردد و آنرا ضریع خوانند و هیچ دابه گرد آن نگردد
و در آخرت شجره باشد بمشابه ضریع بود و آنرا بخورند دوزخیان و ابن عباس از پیغمبر علیه السلام
روایت کرده که ضریع چیزیست که میان دوزخ آتش دوزخ است و مشابه خار است تلخ تر از
صبر و گندیده تر از مردار و حرارت آن بیشتر از آتش است و حق تعالی آنرا ضریع نام نهاده جهة آنکه

اکل این خراعه کنند در معاف و افتن اواز اکل آن و ابو درداء و ابو حسن گفته اند که روز قیامت روبهای
اهل دوزخ را زشت گردانند مانند کرد اران و علت گرسنگی بر ایشان مسلط گردانند
تا چنان شوند از غایت جوع عذاب آتش بر ایشان سهل نماید و ایشان بی طاقت شده
بفریاد آیند و طعام طلبند بعد از چهل سال ایشان را ضریع دهند که هزار سال در گلوی ایشان ماند و فرو
نرود و بقوله تعالی و طعاما ذا غصة پس بخاطر ایشان گذرد که در دنیا چون طعام در گلوی ایشان میگرفت
آب می آشامیدند پس بجهت آن آب طلبند تا آن بگلوی ایشان فرو در رود و بعد هزار سال ایشان را
از ابتدا آب دهند چون نزدیک دهن آرند بیاشامند روی ایشان همه بسوزد و پوست باز گردد
کقوله یشوی الوجوه بئس الشراب و چون بیاشامند امعا و احشای ایشان پاره پاره گردد کقوله و سقوا
ماء حمیما فقطع امعاءهم آورده که چون ابو جهل و اتباع او این آیت را بشنیدند گفتند
محمد ما را از خبری میترساند که چون شتران از ان سیر میکردند و فربه میشوند و قوت پیدا میکنند ما اگر آنرا
بخوریم سیر شویم و فربه و این بر وجه تعذیب و تعنت میگفتند چه ضریع بد اشتر بلکه هیچ دابه نمیخورد
لا یسمن فربه نمیکند ضریع دوزخ کسی را و لا یغنی و رفع نمیکند من جوع هیچ گرسنگی را
یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو امر است و هیچ کدام آنجا حاصل نخواهد داد و بعد از ان در ذکر و صفت
بهشتیان میکند که وجوه یومئذ ناعمة روهای بهشتیان در ان روز ناعمة تازه باشند و اثر
نعمت برو پیدا و صاحب بهجت و سرور و ارباب وجوه متنعم و مرفه باشند در انواع لذات
لسعیها مر عمل خود را راضیة پسند کننده یعنی عملی که کرده باشند بان راضی شوند در ان وقت
که جزا و ثواب آنرا ببینند و بانواع کرامت برسند یعنی چون نفع اعمال و جزای عبادات ایشان را
بایشان ظاهر گرداند بان راضی و خشنود شوند فی جنة عالیة در بهشت رفیع مقدار و بلند قدر

باشند و مرتفع القصور والدرجات چه علی جنت بر دو وجه است علو الشرف والجلالة و علو المکان

والمنزلة لا تسمع نشنوند خداوندان آن وجوه یا نشنوی توای مخاطب فیها دران بهشت عالی

لاغیة لغوی و بیهوده یا کلمه یا نفسی که خداوندان لغو باشند یعنی کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد

فیها عین جاریة دران جنت چشمه روان بود در غایت عظمت و کثرت که هرگز منقطع نگردد

و بعضی ازان می و بعضی ازان انگبین و بعضی از شیر و بعضی از آب و انهار بر روی زمین بهشت گذرد

و بر وفق مراد بهشتیان و در اخدود و انهار فیها سرر درانجا تختها باشند مرفوعة رفیع القدر

با برداشته تا مومن که بر بالای آن برآید جمیع نعم دایمی که حق تعالی باو کرامت فرموده باشد بنظر او

درآید و اصل این تختها از زر بود و مکلل بزبرجد و در و یاقوت و در معالم آورده که مرفوع باشد

در هوا چون صاحبش خواهد که بروی نشیند در زمین آید و چون بر آن قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع

خود باز رود واکواب و در جنت کوزهای بی دسته و لولو باشد موضوعة نهاده شده پیش

بهشتیان و مهیا و آماده نزد ایشان تا احتیاج نداشته باشند بطلبیدن یا نهاده بر کنارهای عیون

معد و مهیا برای شراب و نمارق مصفوفة و بالش نهاده بر هم یکدیگر متصل بجنب

یکدیگر تا هر کدام که خواهند بنشینند و زرابی مبثوثة فرشهای فاخر عریض که گسترده شده باشد

در هر جا که اراده بهشتی باشد یا متفرق در مجالس عاصم بن حمزه از امیر المومنین علیه السلام روایت

کرده که آنحضرت ذکر اهل جنت میکرد و در اثنای آن فرمود که بهشتیان بیایند در بهشت داخل شوند

و اصل خانهای ایشان از سنگ لولو باشد درانجا سرر مرفوعه و اکواب موضوعه و نمارق

مصفوفه و زرابی مبثوثه باشد و اگر نه آن بودی که حق تعالی آنها را از برای تمتع و تلذذ ایشان

خلق کرده نورهای دیده ایشان از اشعه و لمعات و تزیین آن پراگنده شدی و فی نور ماندی و

دمن

دست در گردن زوجات خود کنند و بر بالای تختهای بلند نشینند در بعضی تفاسیر آورده‌اند
که چون کفار از سید ابرار شنیدند که در بهشت سریرها باشند بغایت بلند درازی آن بمقدار
صد ساله راه باشد و کمتر و بیشتر ازان تعجب کردند و گفتند که این دعوت بدا اگر راستست
پس بلال و خباب و امثال ایشان کاری عظیم افتاده چه مدت متمادی باید که بر بالای آن تختها
بر آیند و زمان طویل باید که از بلندی آن فرود آیند آیه آمد که أَفَلَا يَنظُرُونَ آیا نمی‌نگرند ایشان
إِلَى الْإِبِلِ بسوی شتر که بقدرت ما كَيْفَ خُلِقَتْ چگونه آفریده شده است یعنی با آن بلندی
و بزرگی مسخر کودکی میشود تا بر او بر می‌آید و فرود می‌آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در فرمان
بهشتی باشند و در بعضی تفاسیر آمده که موشی مهار شتری گرفته می‌برد چون بسوراخ رفت شتر
بدر سوراخ بایستاد چون در سوراخ او را کشیدند شتر بخمید و شتر کشید سر فرود آورد و سر بر در
سوراخ نهاد مردمان واقف شدند و گفتند سبحان الله بدین عظمت مسخر جانوری بدین ضعیفی
شده در تبیان آورده که مخاطب عرب‌اند و اکثر ایشان اهل بر اند که مال ایشان و بهر طرف که
می‌نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی‌بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید وَإِلَى السَّمَاءِ و با نمی‌نگرند
تا آسمان که بحکمت بالغه كَيْفَ رُفِعَتْ چگونه بلند برداشته شده است بی‌عمدی و ستونی وَإِلَى
الْجِبَالِ و نظر نمی‌کنند بکوهها که بقدرت عالیه كَيْفَ نُصِبَتْ چگونه برافراشته شده است بر زمین
وَإِلَى الْأَرْضِ نمی‌نگرند بزمین كَيْفَ سُطِحَتْ چگونه پهن شده است تا جای آرام مخلوقات باشد
خلاصه معنی آنست که نظر کنند در انواع مخلوقات بسایط تا متیقن شوند بر کمال قدرت خالق و انکار اقتدار
او ننمایند بر بعث و نشور و لهذا در عقب آن میفرماید فَذَكِّرْ پس پند گوی ای محمد ایشان را و اگر از روی
عناد نظر در دلایل مذکوره نکنند تا راه برند بقدرت ما بر بعث الحاح منمای زیرا که بر تو متعین تذکیر است

إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ جز این نیست که تو پند دهنده لَسْتَ عَلَيْهِمْ نیستی بر ایشان
بِمُصَيْطِرٍ مسلط تا اجبار کنی ایشان را بایمان إِلَّا مَنْ تَوَلَّى لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکیر
وَكَفَرَ و نگروند و حق را بپوشند فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ پس عذاب کند خدا او را الْعَذَابَ الْأَ
كْبَرَ عذابی بزرگتر یعنی عذاب آخرت که عظیم از عذاب دنیا است که قحط و قتل و اسیر ایشان است
إِنَّ إِلَيْنَا بدرستی که بسوی ماست یعنی بحکم ما إِيَابَهُمْ بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا
پس تحقیق که بر ماست حِسَابَهُمْ شمار از اعمال ایشان در محشر این آیت جامع وعد نعیم است
و وعید کفار و خلاصه معنی آنست که ای محمد اندوه و ملال بر خاطر عاطر خود راه مده که کفار اگرچه با تو معاندت
میکنند و ایذا و آزار تو میرسانند بازگشت همه ایشان بحکم ماست و مجازات ایشان بر ماست
و عنقریب از دغدغه ایشان فارغ شوی و بهره مند به عذاب ایشان خوشحال و شادمان گردی.
سورة الفجر ابی ابن کعب از پیغمبر علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره در لیالی عشر ذی الحجه
بخواند آمرزیده شود و اگر در روزهای آن بمیرد بجانب بهشت رود و هر که در سایر ایام بخواند از برای او نوری
کرده در قیامت داود بن فرقد از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که سورة الفجر بخوانید در
فرائض و نوافل که این سوره حسین بن علی است علیهم السلام هر که قرائت آن کند در روز قیامت
حشرش با حسین علی باشد و در درجه او در بهشت بدانکه چون حق تعالی ختم سوره مذکوره نمود
بانکه مرجع خلق با وست و حساب ایشان بر او افتتاح این سوره نمود بتاکید معنی که آن قسم او ست بر
مرصاد و فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْفَجْرِ و سوگند باول صبح اول که مانند عمود از افق طالع
میشود و راست می ایستد و این پیش از صبح دوم است باندک زمانی و آن وقت مناجات و
مجال دعای دوستان است یا سفیدی صبح دوم که هنگام نماز و زمان اجتماع بندگانست برای آن

با نماز صبح

با نماز صبح که فرشتگان دران شاهد اند که ان قران الفجر کان مشهودا و نزول ابن عباس مراد ازو همه روز است

و گویند مراد اول محرم است که سال ازو منفجر میشود و یا اول ذی حجه که ابتدا لیالی عشر است یا بامداد صبح جمعه که حج

مسکینان است یا صباح روز غره که وظایف دعا و نماز در انست یا صبح دوم روز عید یا اول روز

قیامت یا انفجار خلقان از قبور و در بیابان گویند که اشارتست بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت

رسالت صلی الله علیه السلام و آن در وقتی بود که آن حضرت در طایف بود و لشکر اسلام که دوازده هزار

مرد بودند از غایت تشنگی بوی استغاثه نمودند و گفتند یا رسول الله تن و جان ما فدای خدا و رسول باد

اگر ما هلاک شویم کافران خرم شوند حضرت قدحی طلبید و انگشت خود را دران نهاد و چهار عالم چهار چشمه آب

از انگشتان با شکاف او روان ساخت تا ما همه چون شنیدن آب از چشمه ازان بر میجوشید و همه لشکر

سیراب شدند و جنگها و سایر ظروف از آب پر ساختند و یا مراد انفجار مطر از سحاب یا انفجار معرفت

از سر عارف یا صبح عرفان از قلوب عارفان که روشنتر از آفتاب بحجاب ممنوع شود و نور معرفت صبح به

حجاب ممنوع نگردد یا انفجار ازدیده عاصیان و لیال عشر و سوگند بده شب یعنی ده ذی الحجه که عرفه

دران است یا محرم که روز عاشوره ازانست یا ده آخر رمضان که شب قدر در وست یا شعبان که شب برات

در وست و یا ده شب موسی که تتمه سی شب بود که و اتممناها بعشر و الصبح و الشفع مراد عشر ذی الحجه است

از انس مالک مرویست که حق تعالی سوگند باین ده روز خورد جهت آنکه ایامی دوستتر از ده ذی الحجه ندارد

و هر روزه ازان در ثواب برابر روزه یک ساله است و قیام هر شب ازان مانند قیام هر شب قدر و

در حدیث نبوی آمده که درین ده روزه دارد چنان باشد که هزار بنده آزاد کرده و دو هزار شتر بان

قربان کرده و دو هزار اسب بغازیان داده تا در راه خدا غزا کنند و دو ساله روزه او را بنویسند

یک سال ازان و یک سال بعد ازان و هر که درین ده صدقه بدهد چنان باشد که آنرا به پیغمبران تصدق نموده و هر که

ورا کی بعبادت بیماری رو وچنان شود که رسول خدا را اضافت نموده وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وسوگند
بجفت وطاق مراد جمیع اشیا اند که از زوج وفرد خارج نیستند یا شفع لیالی مذکور است ووتر آن
ویا روز نحر که عاشر ایام عشره است وعرفه که تاسع آنست واز ابو جعفر وعبدالله علیهم السلام روایتست که
شفع یوم ترویه است ووتر یوم عرفه وگویند وتر آدم است وشفع جفت وی حوا ویا شفع جمیع ایام و
لیالیست ووتر روزی که شب بعد از و نباشد یعنی روز قیامت ویا شفع تضاد اوصاف مخلوقات
است چون عز وذل وقدرت وعجز وعلم وجهل وقوت وضعف وموت وحیات ووتر انفراد صفات الهی
چون عزی بی ذل وقدرت بی عجز وعلم بی جهل وقوت بی ضعف وحیات بی موت یا شفع جمیع
مخلوقات مانند کقوله ومن کل شیء خلقناه زوجین ووتر خالق آن قل هو الله احد وباقی اقوال
درین باب حواله بصحح الصادقین وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ وسوگند بشب آنگاه که بگذرد ومقتضی شود که
والليل اذا ادبر ونقید بمعنی جهت آنست که در تعاقب آن قوت دلالتست بر کمال قدرت ووفور نعمت
جه محی سایر ونفعی آن اولی دلالتست بر آنکه فاعل این مختص است بعز وجلال ومتعالی است از اشباه
وامثال ومنادی وحیای گفته اند که لیل بمعنی جا واقبل است یعنی سوگند بشب که بیاید وبرود
از دور عقب روز ونزد مجاهد وعکرمه وکلبی مراد لیله مزدلفه است که اجتماع مردمان در آنست بجهت
طاعت رحمان وآمدن صباح دران شب از عرفه بمزدلفه وگذار نماز صباح دران واز آنجا بمنی
رفتن ونزد جمعی شب قدر است واصح آنست که مراد جمیع لیالیست اما بجهت تعظیم اقسام مذکوره سفر باید
هَلْ فِي ذَٰلِكَ آیا هست درانچه قسم یاد کردیم قَسَمٌ مقسم به بسندیده لِذِي حِجْرٍ خداوند
عقل را استفهام برای تقریر وتحقیقست یعنی تحقیق که این اقسام مذکوره عظیم آنکه هست مر خداوندان
عقول را که تعقل کنند دران ومقسم علیه محذوفست تقدیر اینکه لیعذبن یعنی سوگند باین امر مذکوره که

عذاب کرده شوند

عذاب کرده شوند کافران معاند واول بر حذف جواب قسمست اَلَمْ تَرَ کَیْفَ خطاب بحضرتست و
مراد شهید بد کفار قریش است یعنی آیا ندیدی و ندانستی ای محمد مراد تقریر است یعنی البته معلوم تو شد
فَعَلَ رَبُّکَ که چه کرد پروردگار تست بِعَادٍ یا دلاو عاد بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام که قوم هود بودند
تسمیه ایشان باسم پدر است همچنانکه تسمیه بنو هاشم بهاشم واینها ارم که سبط ارم بودند و
اینها از اولاد عاد اولی اند که باسم خود تسمیه یافته اند نه عاد و اولی اند که باسم خود تسمیه یافته اند نه عاد
اخیر که جو اد ایشان بودند و ایشان را ثانی تقسیم سکفتند پس تقیید عاد بارم جهة اشعار است بآنکه ایشان
عاد اولی قدیمه اند نه اخیره گویند ارم نام بلدة ایشان است و برین تقدیر مراد اهل ارم باشند ذَاتِ الْعِمَادِ
خداوندان قامتهای بزرگ وگویند استخوانهای تن هر یک از ایشان چون ستونی بوده و درازی
بالای هر یک کمتر از هزار گز و بانصد گز و چهار صد گز نبود و از رسول علیه السلام روایتست که از قوم عاد
مردانی بودند که ایشان را با گروهی خصومت افتادی قوت و توانایی ایشان این قدر بودی که از کوه
سنگی برکندندی باندازه قبیله ایشان و بیاوردندی که بر سر آن قبیله زدندی وهمه را بیکبار هلاک کردندی.
و نزد بعضی ذات العماد باین معنیست که اهل خیمها و خرگاه ها بودند چه صحرانشین بودندی و خیمهای
ایشان را برافراشته الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا آن قبیله که آفریده شده مانند ایشان و مردم درازی
قد و بزرگی جثه یا در رفعت و ثبات و قوت فِی الْبِلَادِ در شهرها است آنست که ارم بلدة عاد نیست
ذَاتِ الْعِمَادِ صفت آنست یعنی شهر ارم خداوند ستونی عظیم و بناء رفیع است که مثل آن در ربع
بلادی نبوده و هست و آن شهریست که شداد بن عاد آنرا بنا کرده و عاد را دو پسر بود یکی شداد
دوم شدید هر دو پادشاه روزگار و جهانیان با قتدار بودند چون شدید در گذشت سلطنت
جمیع ممالک بر شداد قرار گرفت و همه ملوک سر اطاعت پیش او بر زمین نهادند و پادشاهی باستقلال

کند و دعوی خدایی کرد و هر چند انبیا که با و مبعوث شده بوده اند ذکر وعد و وعید میکردند معجزات
مینمودند عناد او بیشتر میشد و چون ذکر بهشت از انبیا شنیده بود در رد فا تردید گفت من نیز مثل آن
بسازم پس بر مثال آن در بعضی از صحاری عدن باغی بنا کرده و آنرا ارم نام نهاده بعد از اتمام با اهل مملکت
متوجه آن شده یکروزه راه مانده بود که حقتعالی صیحه از آسمان بر ایشان نازل ساخت و همه هلاک
شدند و وهب بن منبه روایت کرده که عبد الله بن قلابه گفت بطلب شتری گم کرده در صحاری
میگشتم بشهری رسیدم که باره محکم داشت و بر حوالی آن قصور بسیار و منارهای عالیمقدار بود و من بامید آنکه
کسی را ببینم و احوال شتر خود بپرسم بدر حصاری در آمدم دری عظیم دیدم که به بزرگی مثل آن ندیده بودم
بر دو مصراع از طلا بود و مرصع و مکلل بلولو و یاقوت سرخ و سفید و غیر آن از انواع جواهر آنجا
بنشستم و متحیر و متعجب ماندم و چون کسی پیدا نشد دابه خود را انجا بستم و شمشیر حمایل کرده بشهر در آمدم
و از مشاهده آن شهر حیرتم بیشتر شد و هیبت بر من مستولی گشت قصرها دیدم بر ستونها از زبرجد
و یاقوت و خشتی از زر و خشتی از نقره و بر بالای غرفها بهمین کیفیت و فوق آن غرفه غرفهای دیگر
از طلا و نقره و لولو و یاقوت مصاریع آن بمثل مصاریع مدینه و فرشها بر همین طریقه از لالی و زر و مشک
و زعفران و بجای سنگریزه مرواریدهای آبدار ریخته و بجای خاک مشک و زعفران پاشیده و چون
او را بدیدم و هیچکس آنجا پیدا نشد خوف و ترس من بیفزود و از آنجا متوجه کوچها و بازارها شدم و
درختهای بسیار در حوالی آن نشانده بودند و تنهای آن از زر مطرز کرده بودند و برگهای از زبرجد و
شکوفها از سیم و میوهای آن رسیده و در درختان آبهای روان بر روی لولو و مرجان و نهرهای
آن زر و سیم و قنوات آن از فضه که لمعات آن بر روشنی روز غالب بود من گفتم که بحق آنکه
محمد را بخلق فرستاد که مثل این در دنیا نیست نه الجنة التي وعدها بها المتقون این آن بهشت که حقتعالی

متقیان را

مشقیان را با آن وعده داده پس قدری آن جواهر و لولو و مشک و زعفران برداشتم و بر پشت بستم
و از آن شهر بیرون آمدم و خواستم که از زبرجد و یاقوت درهای آن شهر بکنم نتوانستم پس بیمن
بازگشتم و آنها را بمردمان می نمودم و ایشان را در آن تعجب می شد تا این خبر اشتهار یافت و بمعاویه که در آن
وقت حاکم شام بود اعلام کردند معاویه مرا در خلوت طلبید و صورت حال را از من پرسید من قصه
خود را از اول تا آخر باو اخبار کردم پس مرا در مجلس نشاند و کعب الاحبار را طلبید و گفت یا ابا اسحق
در دنیا شهری هست که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان مکلل با جواهر گفت قصه آنرا با من
بگو کعب گفت این عاد اولی اند نه عادی که قوم هود بودند زیرا که ایشان و هود همه از نسل عاد اول
بودند و عادی که پدر قبیله عاد اولی بود و ایشان باسم وی مسمی بودند دو پسر داشت شداد و
شدید و چون عاد بمرد هر دو پسر او پادشاه ممالک شدند و همه پادشاهان عهد خود را مقهور
و مغلوب ساختند بعد از آن شدید هلاک شد و پادشاهی بر شداد مقرر شد و همه ملوک منقاد
او شدند تا آنکه هیچ کس نبود که با او مقاومت توانست نمود و نهصد سال عمر داشت چون وصف بهشت
شنید بخاطرش رسید که مثل آنرا در دنیا بسازد پس باقصا و اکناف عالم فرستاده همه را خبر کرد
که من چنین و چنین بنائی میسازم هر که از جنس جواهر قلیل و کثیر داشته باشد باید که بفرستند
مردم عالم از ترس او آنچه داشتند بجانب او فرستادند و مقدار قطمیری نزد خود نگذاشتند و
وی صد قهرمان را مقرر کرد و با هر یکی دو هزار بنا و استاد دوست کرد و ایشان در تمام عالم گشتند بتجسس
موضعی که آب و هوای خوش داشته باشد تا آنجا عمارت بنا کنند به صحرای عدن یافتند پس آنجا
بنا و بنای ارم کردند از زر و نقره و مرصع بانواع جواهر و در آن نهرها و چشمه های آب روان کردند
و درختها نشاندند و همه بزر و سیم مطرز کردند و غرض سیصد سال باتمام رسید و چون آنرا تمام کرد

حصنی در اطراف آن بنا کشیدند و در گرد آن حصن هزار قصر بنا کردند از جواهر و یاقوت چون خبر اتمام
آن بشداد رسید ده سال دیگر بتهیه راه اشتغال نمود امرا و وزرا را جمع کرده از دار السلطنت
خود بتماشای آن شهر روان شد و چون بمنزلی یک روزه آن رسید حق تعالی ملکی را فرستاد
تا صیحه برایشان زد تا همه بمردند و آن شهر از نظر مردمان پوشیده شد و خوانده ام که در زمان
حکومت تو مردی کوتاه قد بالا سرخ رنگ سبز چشم که بر روی او خالی و بر عنق او نشانی باشد
بطلب شتری بدانجا رسد و آنرا ببیند چون باز نگریست و ابن قلابه را بدید گفت والله ذلک
الرجل بخدا که این مرد است از عمال شیبانی روایتست که چون شداد و اتباع او بصیحه هلاک گشتند
و برا پسری بود نام او مرثد بن شداد او را بر ممالک خلیفه کردند پدر را بر گرفت و بحضرموت آورد
و برا بالصبر و کافور بیندود و بر غاری و بر تختی از زر خوابانید و هفتاد حله منسوج بزر و سیم بروی پوشیدند
و لوح بزرگ بالا نهاد وَثَمُودَ آیا بدیدی و خبر بتو رسید که چه کرد آفریدگار تو بثمود که قوم صالح
پیغمبر بودند الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ آنکه میبریدند سنگها و کوه ها را برای ماوای خود بِالْوَادِ بوادی
قری کقوله تعالی وینحتون من الجبال بیوتا فارهین و گویند اول که تراشیدند کوهها و سنگهای
رخام ثمود بودند و ایشان هزار هزار و هفتصد و نود هزار روستا و شهر و خانه از سنگ بریدند حق تعالی
صالح را برایشان فرستاد متابعت او نکردند آخر عذاب برایشان نازل شد و همه مستاصل گشتند
و تفصیل آن در ما تقدم مذکور شد وَفِرْعَوْنَ و آیا ندانستی و خبر بتو نیامد که چه کرد معبود و کارساز تو بفرعون
ذِي الْأَوْتَادِ که خداوند جنود بسیار و اموال و حشم بیشمار بود و استحکام عز ملک و بیخ بنیان
بود و میخها که ربط و اتصال پارچهای ضرب بیکدیگر تو بدست یا خداوند خیمهای بیشمار که در
وقت نزول میزدند چه او را لشکری فراوان بود بهر جا که فرود آمدندی خیمه و خرگه کشیدندی

استحکام

استحکام خیمه تو بدست از نیجهة ذی الاوتاد بان اعتبار که نرد او با وتاد بازی میکردند و بلهو و لعب
مشغول می شدند و یا از ان حیثیت که بچهار میخ عذاب مردمان میکرد و این نزد اکثران مشهور است
تا هلاک میشدند و از انجمله حزبیل باران وی که ماشطه دختران فرعون و آسیه بنت مزاحم را باین طریق
هلاک کرد چنانکه تفصیل آن در منهج الصادقین بابسط وجهی مرقوم شد الَّذِينَ این گروه آنند
که بجبل و عوابت طَغَوْا از حد بندگی در گذشتند و بر انبیا تکبر و تجبر نمودند فِي الْبِلَادِ در شهرها
که حاکم بودند فَأَكْثَرُوا پس بسیار میکردند فِيهَا الْفَسَادَ در آن شهرها تباهی را که آن قتل مردمان
بود بغیر حق و غصب اموال ایشان و غیر آن از انواع تعدی و چون کفر و ظلم بسر حد نهایت رسید مستوجب عذاب شدند
فَصَبَّ عَلَيْهِمْ پس بریخت بر ایشان رَبُّكَ پروردگار تو سَوْطَ عَذَابٍ تازیانه عذاب مراد ازان
نوع عذاب است چه اصل سوط خلط است و تازیانه را ازان جهة آن سوط میگویند که مخلوط الطاقات است
و بعضی ازان بالای بعضی و بکر پس حقیقت معنی آنست که فرو گرفت ایشان را آنچه آمیخته شده بود برای ایشان
از انواع عقوبت در دنیا و آخرت إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَبِالْمِرْصَادِ هر آینه
در گذرگاهست و در موضع ترقب یعنی همچنانکه کسی در مرصاد نشسته مترصد گذرندگانست و هیچ چیز از و
فوت نمیشود از حق تعالی نیز فوت چیزی نمیکردد از افعال و اقوال بندگان بلکه همه آنرا می بیند و میشنود
و اصلا بر او پوشیده و پنهان نیست همه را بر وفق آن جزا خواهد داد و از صادق علیه السلام منقولست که
مرصاد قنطره ایست بر صراط که ازان نگذرد کسی که ظلم کرده باشد بر بنده از بندگان خدا و مراد نه مکان نیست
بلکه او سبحانه است تا ان ولهذا از امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که پروردگار ما در کجا بود قبل از
آنکه آفریند آسمانها و زمینها را فرمود و این سوال عن مکان وکان الله لا مکان یعنی این که بمعنی
کجاست سوال از مکانست و حال آنکه خدا بود و هیچ مکانی نبود حاصل که حق تعالی عالم است بافعال بندگان

و مر بد طاعتست از آن ن و کاره و معصیه از آن ن فَاَمَّا الْاِنْسَانُ پس آدمی نمیخواهد این را
و اهتمام ندارد مگر در دنیا و مستلذات آن پس از نیخهاست که اِذَا مَا ابْتَلَاهُ چون بیازماید
رَبُّهُ او را پروردگار او بشکر نعمت یعنی اراده نماید که سپاس داری او بر توانگری ظاهر گردد
فَاَکْرَمَهُ پس گرامی کند بجاه و اقتدار وَنَعَّمَهُ و نعمت دهد او را و معیشت بر وی فراخ گرداند و
تا همانی کار وی سازد فَیَقُوْلُ پس گوید از روی فرح رَبِّیْ اَکْرَمَنِ پروردگار من گرامی کرد مرا
یا من این گرامیها فرمود یعنی گمان برد که سبب کرامت او توسیع نعمت است بر وی و قرب و منزلت
او نزد خدای و استحقاق او بآن نه بجهت اشغال و رجحان وَاَمَّا اِذَا مَا ابْتَلَاهُ و اما آدمی چون
بیازماید او را پروردگار او بصبر بر درویشی فَقَدَرَ عَلَیْهِ پس تنگ سازد بر وی رِزْقَهُ
روزی او را فَیَقُوْلُ رَبِّیْ پس گوید از روی جزع و ناشکیبائی آفریدگار من اَهَانَنِ خوار کرد مرا
یعنی گمان برد که سبب هوان فقر است بجهت این گوید که خدا مرا بفقر خوار کرد و این حاصل معنی است
که آدمی بجهت اشتغال او بحطام دنیا و لذات آن کرامت خود را بدر روشنی این قصور نظر و قلت
فهم است موذی مکرامت و از این است و توسعه کاهست که بعضی باشد راج است کَلَّا بَلْ نه چنان نیست
آدمی قصور کرده از کرامت بغنا و اهانت بفقیر بلکه فعل شما برتر از اقوال شما و دلالت او دشوار است
بر هلاکت شما بمال و آن اینست لَا تُکْرِمُوْنَ الْیَتِیْمَ گرامی نمی دارید طفل بی پدر را و تفقد و دلجوئی
او نمیکنند بصله و عطیه تخصیص یتیم جهت آنست که او را کافلی نیست که بامراد قیام نماید و مرویست که حضرت
رسالت علیه السلام اشارت بسبابه و وسطی کرد و فرمود که من و کافل یتیم چون این دو انگشتیم
در انضمام دخول در بهشت و درجات آن و مقاتل گفته که قدامه بن مظعون در حجر امیه بن خلف
یتیم بود و امیه او را از حق خود گشن منع میکرد و مال او را که نزد امیه بود در کفاف او صرف نمیکرد

حق تعالی فرمود

حق تعالی فرمود که مال یتیم را که در تحت تصرف شماست صرف نفقه او نمیکنید و این بنا عادت کفار بود
که یتیم را محروم میساختند از مالی که بطریق ارث باو میرسید وَلَا تَحَاضُّونَ و تحریص نمیکنید یکدیگر را عَلَىٰ
طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر دادن طعام بدرویش مراد آنست که بجهت فرط محبت شما بر حطام دنیا نه یتیم را
دلنوازی میکنید و نه مسکین را نوازشی مینمایید و نه یکدیگر را بران ترغیب میکنید وَتَأْكُلُونَ
التُّرَاثَ و میخورید مال میراث را أَكْلًا لَمًّا خوردنی که خداوند جمع است یعنی جمیع مالها را از حلال و حرام
میخورید و هیچ تفرقه نمیکنید میان ایشان و از یکدیگر امتیاز نمینمایید و گویند مراد مال ایتام است که
با مالهای خود خلط میکردند و همه را میخوردند و ایشان را از آن محروم میساختند و یا مالهای خود را
برغبت تمام میخوردند و حقوق واجبه آنرا به مستحقان نمیرسانیدند یا آنچه میت جمع کرده بود از ظلم
آنرا میخوردید با وجود علم شما بمعصیت آن وَتُحِبُّونَ الْمَالَ و دوست میدارید مال را حُبًّا جَمًّا
دوستی بسیار و فراوان با حرص و شره و منع حقوق یا دوست میدارید کثرت مال را از فرط حرص
و بجهت آن جمع میکنید و از غیر آن منع مینمایید و از بدی عاقبت آن اندیشه نمیکنید كَلَّا باز ایستید
ازین امر ناشایست و یاد کنید تحسر روزی که إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ چون شکافته شود زمین
و ران دَكًّا دَكًّا شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره گردد و تلال و جبال آن همه هموار گردد
و مانند گرد بر هوا پراگنده شود وَجَاءَ رَبُّكَ و بیاید پروردگار تو یعنی ظاهر گردد قدرت و آثار هیبت
و سطوت پروردگار تو وَالْمَلَكُ و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صَفًّا صَفًّا صفی از پس صفی بحسب منازل
و مراتب و در بعضی تفاسیر آورده اند که اهل هر آسمانی علحده باشند از ضحاک منقولست که دران روز
آسمان منشق شود فرشتگان از اماکن خود بر زمین نازل شوند و بهیئت صف شده احاطه جمیع جنیان
و آدمیان نمایند و چشم بر ایشان گمارند تا چه حادثه رخ نماید وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ .

وآورده شود و در آن روز جهنم یعنی حاضر کرده شود و از پرده حجاب و احوال آن با اهل محشر باین نموده شود
کقوله تعالی وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ يَوْمَئِذٍ در آن روز يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ یاد کند آدمی گناهان خود را
باید کبیره زیرا که عالم شود و قبح عمل خود و بدان ندامت خورد وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ و از کجا باشد
او را یاد کردن یا پند گرفتن یعنی از کجا باشد او را فایده کردن و منفعت پند گرفتن چه ترتب نفع
بر پند کرامت که در دنیا باشد نه اینجا امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده از حضرت رسالت
علیه السلام که بعد نزول این آیه رنگ روی آنحضرت بسیار متغیر شد من سبب تغیر آنرا از آنحضرت
پرسیدم فرمود جبرئیل نزد من آمد و این آیات را بر من خواند و بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که دوزخ چگونه بیارند یا رسول الله فرمود بیارند دوزخ را هفتاد هزار فرشته و بکشند
آنرا هفتاد هزار زمام و باین طریق آنرا بعرصات آرند و بروایت دیگر چهره از جهرا است و دوزخ
هفتاد هزار نام محشر حاضر سازند پس یک شرار از شرارهای آن بجهد که اگر فرشتگان منع آن نکنند
جمله اهل قیامت را بسوزد پس من متوجه دوزخ شوم و او بسخن در آید که ای محمد مرا با تو چکار حق تعالی
گوشت ترا بر من حرام کردانیده و تر در این حال هیچکس نماند مگر گوید که نفسی نفسی و من گویم ای پروردگار
من امتی امتی بفریاد امت من رس و کافر آنرا بر وجه حسرت و ندامت يَقُولُ گوید يَا لَيْتَنِي کاش من
قَدَّمْتُ پیش فرستادم عمل خیری لِحَيَاتِي برای زندگانی من درین عالم تا در وقت
حیوات من در دنیا فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ عذاب نکنند کسی مثل عذاب خدای
أَحَدٌ هیچ یک از مردمان وَلَا يُوثِقُ و بند نکنند بسلاسل و اغلال هیچکس را وَثَاقَهُ مانند بند
کردن خدای أَحَدٌ هیچ یک چه حقتعالی نزدیک موت مومن یا در وقت بعث او یا در حین دخول
او در جنت با او خطاب کند بلفظی که با موسی در طور خطاب خود با زبان ملکی يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ

الْمُطْمَئِنَّةُ

الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفس آرام گرفته بذکر من و فارغ از غیر من که شاکر بودی در نعمت و صابر در
بلیت با ایمان آرنده و از سر طمانینت و یقین بدون خلخال ریب و اختلاج شک در وجدان
من با ایمن از خوف و حزن و عنا از عذاب من ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ بازگرد بسوی موعود کردگار
خود رَاضِيَةً در حالتی که پسند کننده باشی بآنچه بتو دهند یا شاکر صابر بودی در دنیا بر آنچه
بتو رسید بود و یا خشنودی بافعال کرمت به ثواب آن مَرْضِيَّةً پسندیده باشند نزد خدا
بعملی که کرده فَادْخُلِي پس در آی فِي عِبَادِي در زمره بندگان شایسته من با ایشان من و منتظم
شود در سلک النبیان وَادْخُلِي جَنَّتِي و در آ در بهشت من با ایشان و با زمره مقربان مرویست
که چون بنده مومن مشرف بر موت شود حق تعالی دو فرشته را بفرستد تا از برای وی تحفه از بهشت
بیاورند و باو گویند ای نفس آرمیده بیرون آی راضی و مرضی با روح و ریحان پس کیفیت شود بر آنچه
طیبه که مرانست از بوی مشک خوشبوتر باشد و چون آن رایحه را فرشتگان آسمان بشنوند با خود
گویند که نفس بنده مومن می آرند درهای آسمان بر روی او بگشایند و بر وصلوات دهند و او را نزد
عرش خدای برند و چون فرشتگان که قابض روح وی باشند بانجا رسند خدا را سجده کنند و گویند
بارخدایا تو عالمی که این بنده موحد است و هیچ ترا پرستید و در هیچ لمحه با تو انباز نگرفته حق تعالی
با میکائیل خطاب کند که این نفس را ببر و با نفسهای مومنان رو بفرما تا قبر و برا در طول و عرض هفتاد گز
فراخ سازند و از روح و ریحان جنت مطیب گردانند پس او در قبر خود چنان خواب کند که عروس بالای حجلهای
الوان و وقتی که از خوابگاه خود برخیزد همچو کسی باشد که بر او خواب کرده باشد و چون کافر را موت فرا رسد
حق تعالی دو فرشته را بفرستد و باو گویند یا ایتها النفس الخبیثة ارجعی الی الجحیم والعذاب الالیم
از سعد بن جبیر مرویست که عبدالله عباس در طائف وفات کرد مرغی بیامد و بر شکل وی کسی ندیده بود

و در قفس وی رفت و بیرون نیامد و در آن وقت که او را دفن کردند بر سر قبر وی از هاتف
آواز می شنیدند یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی.
سورة البلد ابی بن کعب روایت کرده از حضرت رسالت علیه السلام که هر که قرائت او در فرایض
لا اقسم بهذا البلد باشد در دنیا معروف شود که او از صالحان است و در آخرت شهید گردد
که او شهرت و درگاه سبحان است و او از رفقای انبیا و شهدا و صلحا باشد و نیز فرموده که هر که لا
سورة البلد حق تعالی او را امان دهد از غضب و خشم خود در روز قیامت و بدانکه چون حق تعالی ختم
سورة الفجر نمود بذکر نفس مطمئنه تبیین و تنبیه الطمئنان نمود که آن نظر است در طریق معرفت حق و
آنرا سوگند ساخت بقسم و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم لَا أُقْسِمُ البته سوگند میخورم بِهَٰذَا الْبَلَدِ
بدین شهر یعنی که چگونه سوگند نخورم بدین شهر وَأَنتَ حِلٌّ وحال آنکه تو فرود آمده بِهَٰذَا الْبَلَدِ
بدین شهر تا آنکه موضع امن و مثابه خلق حج و مکان بیت الحرام و محل ابراهیم و اسمعیل نیز شرف را
معتبر ساخت بحلول حضرت رسالت علیه السلام در آن بجهة اظهار شرف و فضل آن حضرت را
برانکه مکان تمییز شرف اهل آنست یعنی این شهر بجهة آنکه متولد تو در اینجا است و در نزول الاجلال نموده
شایسته است که بوی سوگند خورند گویند معنی آنست که در حالتی که تو حلالی باین یعنی بتو حلال شده
کسی دیگر را حلال نبوده و نیست از قتل و اسیر آوردن در ساعتی از روز فتح مکه بود که حق تعالی با و امر کرد
که کافران مکه را بکشد و اسیر کند پس در آن ساعت ابن خطل را بکشت و حال آنکه دست در استاره کعبه
زده بود و مقیس بن صبابه را و غیره نیز بقتل رسانید و بعد از آن فرمود که بدرستی که حرام کرد این حق مکه را
روزی که بیافرید آسمان و زمین را پس مکه حرام است تا آنکه قیامت قایم شود و حلال نبود مر هیچکس را که پیش
از من بوده و هرگز حلال نشود مر کسی بعد از من باشد و مرا حلال نیست مگر یکساعت از روز که حلال بود پس :

درخت انار

درخت آن را قطع نباید کرد و گیاه تر آن را نباید برید و صید آن نتوان ربایند و لقطه آن را حلال نیست
مگر کسی را که تعریف آن کند ابن عباس فرمود یا رسول الله الا الاذخر استثنا فرما که آن محتاج
الیه است حضرت فرمود الا الاذخر و والد و سوگند به پدر یعنی آدم که ابو البشر است یا ابراهیم
علیه السلام که پدر حضرت رسالت است علیه الصلوة والسلام و بانی کعبه معظمه وما ولد و آنچه زاده است
از آدم که جمیع ذریت وی‌اند که اعمار ارض‌اند با انبیا و اوصیا و اتباع ایشان و این قول ابو عبد الله
علیه السلام و بر هر تقدیر جواب قسم اینکه لقد خلقنا الانسان فی کبد بدرستی که آفریدیم آدمی را فی کبد در سختی
و رنج و انواع مشقت از ظلمت رحم و مضیق آن و تولد و رضاع و فطام و معاش و تکلیفات شرعیه
و موت و بعث و حساب و عقاب و غیر آن از سایر مصایب و بلایا و شداید دنیا و آخرت و از ابن عباس
مرویست که کبد بمعنی استوا و استقامت است یعنی آدمی را آفریدیم منتصب القامة و ایستاده بر دو پای
خود برخلاف حیوانات دیگر که ایشان بر روی افتاده در راه میروند و نزد بعضی مراد بالانسان ابو الاشدین
و کبد بمعنی شدید الخلق والقوة یعنی حق تعالی بیافرید ابو الاشدین را که در غایت قوت بود و در نهایت
صلابت و گویند که قوت او بمرتبه‌ای بود که ادیمی عکاظی در زیر پای نهادی و ده تن او را بکشیدندی
او هم پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی را بر من دست نیست
و پیوسته پیغمبر علیه السلام با وی دشمنی ورزیدی و ایذا و آزار او کوشیدی ایحسب آیا می‌پندارد او
یعنی صدید قوی و آن جاحد معاند ان لن یقدر علیه احد اینکه قادر نباشد علیه احد بر وی کسی که
از وی انتقام معانده و معادات او با پیغمبر علیه السلام بکشد و مکافات ایذا و آزار با او رساند یعنی
ظن وی آنست که قیامت قائم نگردد و کسی این انتقام از وی نکشد و در تفسیر امام عسکری علیه السلام
مذکور است که مراد از این انسان عمرو بن عبدود است و حینی که امیر المؤمنین علیه السلام بر وی عرضه کرد

در تیر روز خندق و او ازان ابا کرد و آن حضرت او را بقتل رسانید یقول کوید از روی جرئت

در وقت وقوع قیامت اهلکت هلاک کردم یعنی ضایع کردانیدم در وقت وقوع قیامت

و در و بنا ما لا لبدا اموالی انبوه و بسیار مرا و کثرت اتفاق و بیت در خیری که اهل جاهلیت آنرا

از مکارم دانسته اند و از مفاخر شمرده اند و آن صرف اموال است بر با و سمعت و افتخار و یا مراد

اتفاق آنست در معادات پیغمبر علیه السلام در روایت آمده که ابو الاشد بن رشوة بمردم داد تا پیغمبر

را بیازارند و کویند صد و این قول از وی بنا بوده یعنی آن معاند از روی افتخار میکوید که من مال بسیار

در عداوت محمد اتفاق کردم ایحسب آیا می پندارد ان لم یره احد آنکه ندید است او را احد

یکی خداوند یعنی خدا و بر او هیچ بدان قصدی که نفقه کرده جزا خواهد داد و ازو مطالبه خواهد کرد که آن مال را

از کجا کسب کرده و در چه صرف نموده و از ابن عباس مرویست که هیچ بنده را نگذارند که قدم از قدم

بر کیرد تا از وی چهار سوال بیرون آید اول از عمر که در چه بسر برده و از مال که از کجا فراهم آورده

و در کجا نفقه کرده و از علم که چکونه بدان عمل نموده و از محبت و دوستی اهل البیت علیهم السلام بعد از ان

بجهة تقریر و تذکر نعمت میفرماید که الم نجعل له آیا نکردانیدیم مر او را یعنی بیافریدیم برای او عینین

دو چشم که بدان می بیند آثار حکمت و قدرت ما را و هر چه میخواهد از مرئیات من بعد میکند و لسانا

و زبانی که بدان سخن میکوید و از ما فی الضمیر خود خبر میدهد و شفتین و دو لب که دهن او را بدان می پوشد

و بر نطق و اکل و شرب معاونت مینماید ابو حازم روایت کند پیغمبر علیه السلام فرمود که حق تعالی

میفرماید که ای فرزند آدم اگر زبانت بر تو منازعت کند در آنچه بر تو حرام کرده ام از کفتن پس اعانت

نموده ام ترا بر منع بدان و دو لب پس آنرا بر هم نه و اگر چشم بر تو نزاع کند بدانچه بر تو حرام کرده ام

و بدان پس اعانت فرموده ام ترا بدو جفن پس آنرا بر یکدیگر نه تا نه بینی و گر فرج بر تو منازعت کند بدانچه

بر تو حرام کردانیده ام

بر تو حرام کرده‌اند ام از مباشرت پس اطاعت کرده ام ترا بر آن بدو ران پس آن را بر یکدیگر نه دو فراهم آورد وَهَدَيْنَاهُ

النَّجْدَيْنِ و راه نموده ایم بر طریق خیر و شر را بانزال کتب و ارسال رسل ما نمودیم و پستان را بعد از ولادت در آن بمکید

بشیر خوردن اشتغال نمود و قول اول از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول گشت و از ابو جعفر علیه السلام که مراد بعینین حضرت

رسالت است که مظهر نبوت و ولایت‌اند و بلسان امیر المؤمنین صلوات الله علیه و بشفتین حسن و حسین علیهما السلام

و نجدین ولایت ایشان و نه امقربه و مسکین که بعد از این می‌آید محمد است و علی ابی علی علیه السلام بقرب محمد و بشرب العلم

و ما به صلی الله علیه و سلم و آل حسن از پیغمبر صلی الله علیه نقل کرده که آن حضرت فرمود که ای مردمان نجدین نجد خیر است و نجد شر

پس چه خیر کرده‌اید است نجد اشرار و دوست‌تر شما از نجد خیر مراد گشت که با وجود ظهور حقیقت خیر و بطلان شر انسان طریق

حق را گذاشته در طریق شر سلوک نمود فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس تکلیف در نیامد و شروع نکرد و از سختی یعنی رنج

کشید در مخالفت نفس و مجاهدت شیطان و بواسطه اعمال صالحه که متضمن مشقت و تکلیف است و سپاسگزاری نعم مذکور

قیام نمود مراد آنست که چرا آدمی مالی را که در طریق شر صرف کرد بقصد ریا و سمعه و افتخار عداوت پیغمبر و غیر آن از وجوه قبیحه

در اقتحام عقبه که طریق خیر است و وجوه البر انفاق نکرد و بعد از آن بجهة تعظیم عقبه مبهم باید که مَا أَدْرَاكَ و چه خبر داد ترا که

مَا الْعَقَبَةُ چیست عقبه یعنی تو نمیدانی کنه صعوبت آن از نفس و کنه ثواب آن از نزد خدای فَكُّ رَقَبَةٍ رهانیدن گردن است

از بندگی و تخلیص آن از رقبه أَوْ إِطْعَامٌ یا خورانیدن طعامی فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روز بگ خداوند گرسنگی

یعنی در وقتیکه طعام دشواری باشد بخوراند يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ بی پدری را که خداوند قرابت و خویشی یعنی

یتیم خویش منظور بوده باشد أَوْ مِسْكِينًا یا درویشی را ذَا مَتْرَبَةٍ خداوند خاک نشین باشد یعنی پهلو بر خاک نهاده و

باشد و این کنایتست از احتیاج و تنگدستی و درماندگی و خسته بنیت و رانکه فک رقبه و اطعام یتیم و مسکین در وقت تعسیر

طعام متضمن مجاهده نفس است و تحمل مشقت و شدت و در حدیث آمده که هر که آزاد کند رقبه را حق تعالی آزاد کند به هر عضوی

از آن رقبه عضوی از او را از آتش دوزخ و هر که سیر گرداند گرسنه در روز قحطی حق تعالی در روز قیامت او را در آورد از درهای

بهشت که داخل شود دران مگر کسی که کرده باشد مثل آنچه او کرده و جابر بن عبد الله از آنحضرت روایت کرده
که از چیزها آنکه موجب آمرزش است طعام دادن مسلمانان گرسنه ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا پس بود آن
ان ان معاند جاحد از آنکه ایمان آورده اند وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و وصیت کرده اند یکدیگر را بشکیبایی بر طاعت تا
از معصیت یا در مصیبت و محن آلهی بر انواع مشقت یا مطلق محن که بنده مؤمن بآن مبتلا می شود وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ
و وصیت کرده اند ببخشایش و مهربانی بر بندگان خدا خصوصاً بر اهل حاجت و ذوی قرابت و بانموجبات رحمت خدا
که ارتکاب است بطاعت و اجتناب از معصیت أُولَئِكَ آن گروه مؤمنان که بصبر و مرحمت یکدیگر را وصیت
میکنند أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ یاران دست راست اند که از جانب یمین عرش بهشت درآیند و با خداوندان
یمن و برکت وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویده اند بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی بدلایلی که نصب کرده ایم
بر حق از کتاب و سنت و حجت یا بآیتهای قرآن هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ایشانند اصحاب دست چپ
ایشان را از جانب شمال عرش بدوزخ برند یا ایشانند اهل شآمت نکبت اند عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ
بر ایشان است در دوزخ آتشی پوشیده یعنی سر آن درکه در آنجا معذب باشند پوشیده شوند و اطباق آن را مضبوط
سازند که نه ریحی که موجب روح و راحت باشد در آن درآید و نه دودی که از آن بیرون آید پس بالکلیه ناامید باشند
از راحت و آسایش و دایم معذب باشند ثواب سورة الشمس ابی بن کعب از پیغمبر علیه السلام روایت کرده که
هر که این سوره را بخواند ثواب او چون ثواب کسی باشد که هرچه شعاع آفتاب و ماه بروی افتد در راه خدا تصدق
کرده باشد و از ابو عبد الله علیه السلام روایت است که سوره والشمس و واللیل و والضحی و الم نشرح بسیار بخوانند
در روز یا در شب هیچ چیز نزد او حاضر نباشد مگر در روز قیامت برای او گواهی دهد از موی و پوست
و گوشت و عروق و اعصاب و عظام وی و جمیع آنچه زمین آن را برداشته حق تعالی گوید قبول کردم گواهی شما
شما را از برای بنده خود و امدادا از آتش دوزخ امان دادم ببرید او را در بهشتهای من تا هر بهشتی که خود اختیار کند

او را ببرید

او را بدهید بخشش رحمت و فضل من پس گوارنده و خوش گوار باد آن بهشت از برای بنده من بدانکه چون حق تعالی
اختتام سورة البلد نمود و بذکر نار موصده درین سوره بیان میکند که نجاة و فوز آن هرکسی راست که تزکیه نفس
خود کنند و بجهة آنکه این تاکید قسم یاد کرده فرمود بسم الله الرحمن الرحيم وَالشَّمْسِ وسوگند آفتاب عالمتاب
وَضُحَاهَا و بروشنی و درخشندگی او و در آن وقت که بلند شود بموضع چاشت و ضوء او ممتد و منبسط گردد بر
زمین و آن محل چاشت است قتاده گفته که مراد همه روز است وَالْقَمَرِ و بماه جهان بها إِذَا تَلَاهَا چون بر پی
کند آفتاب را یعنی در عقب طلوع آفتاب کند یا طالع شود بعد از غروب آفتاب در لیلة البدر یا طلوع آفتاب باشد در
استداره و کمال نور در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که ابو بصیر از ابی عبد الله الحسین علیهما السلام روایت
کرده که مراد از آفتاب حضرت رسالت است که لمعات نور هدایت او تمام عالم را منور ساخته و بقمر امیر المومنین است که
کسب آن نور از آن حضرت نموده و من جميع الوجوه تابع و تالی شد وَالنَّهَارِ وسوگند بروز إِذَا جَلَّاهَا چون
جلا و بدو ظاهر گرداند آفتاب را در وقت ارتفاع خود چه آفتاب درین وقت نیک متجلی میشود و بنهایت
انجلا میرسد و جرم آن بر ظهور می آید وَاللَّيْلِ وسوگند بشب إِذَا يَغْشَاهَا چون بپوشاند یعنی روشنی آفتاب را
مستور سازد یا پوشیده گرداند و فرو گیرد آفاق را عالم را وَالسَّمَاءِ وسوگند بآسمان وَمَا بَنَاهَا و کسی که
او را بنا کرده است بقدرت کامله و آنچه وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا وسوگند بزمین و آن قادر بتمام القدرت
که گسترده است آنرا و مسطح گردانید برای مقر بندگان وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا و بنفس آدم یا مطلق
نفوس و بحکیم غالب الحکمت که تسویه فرموده اعضای او را و وی را آراسته خلقت گردانید فَأَلْهَمَهَا پس الهام
داد و افهام نموده مر آن نفس را فُجُورَهَا دروغ و ناپاکی و بی باکی او را وَتَقْوَاهَا و پرهیزکاری و نیکوکاری
و فرمانبرداری او را یعنی اعلام او کرده که فجور و معصیت و انواع شرور قبیح است و تقوی و طاعت و اصناف
فعل خیر حسن است و تمکین او داده در اختیار کردن هرکدام از آن جواب قسم اینکه قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا بدرستی که

رستگار شد هر که پاکیزه گردانید نفس خود را از نجاسات رذایل و کفر و معصیت با مشغول نمودن او را بمعرفت و طاعت

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيهَا و بدرستی که بی بهره ماند هر که گم کرد نفس خود را بجهالت کفر و ضلالت

یا گم گردانید قدر و مرتبه او را بفسق و معصیت ابن عباس از پیغمبر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت در وقت

تلاوت این آیت فرمودی که تزکیه نفس موجب تصفیه دلست هر گاه نفس از ذنوب و هواجس کاسته شود فی الحال

دل از لوث تعلق بما سوی صافی گردد و همگی خاطر مصروف وارد بر آنچه بی شک گذاری و بالکلیه مستغرق شود

بمطالعه جمال پروردگار صاحب کشاف آورده که جواب قسم محذوف است و آن محذوف اینست که سوگند بامور مذکوره

که فرود آورد خدای عذاب را بر کفار مکه بجهت تکذیب ایشان رسول خدا را همچنانکه عذاب را فرود آورد بر ثمود بجهت

تکذیب ایشان صالح پیغمبر را کما قال كَذَّبَتْ ثَمُودُ و تکذیب کردند قبیله ثمود بِطَغْوَاهَا بسبب طغیان

و عدوان خود مر صالح را یعنی طغیان و ایشان را بر تکذیب داشت إِذِ انْبَعَثَ در وقتی که برخاست أَشْقَاهَا

بدبخت ترین قبیله ایشان که قدار ابن سالف بود فَقَالَ لَهُمْ پس گفت مر آن قبیله را رَسُولُ اللَّهِ فرستاده

خدا یعنی صالح علیه السلام نَاقَةَ اللَّهِ دست بدارید ناقه خدا را یعنی ناقه خدا را یعنی ناقه را که خدای بمحض

قدرت آنرا از سنگ بیرون آورده وَسُقْيَاهَا و کرد نکنید شراب را یعنی ناقه را از شراب آن منع نکنید.

در وقتی که نوبت اوست تا عذاب شما فرو نیاید فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کرده اند صالح را در آنچه تجویز

ایشان کرده بود از حلول عذاب بعد از عقر ایشان فَعَقَرُوهَا پس پی کردند و مجروح ساختند ناقه را یعنی بشمشیر

قوایم او را قطع کردند و بکشتند فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ فرو پوشانید عذاب را بر ایشان رَبُّهُمْ پروردگار

ایشان بِذَنْبِهِمْ بسبب گناه ایشان فَسَوَّاهَا پس یکسان کرد آن دمدمه را بر همه ایشان یعنی

ایشان را مستاصل ساخت زیرا که بعقر آن راضی بودند و در تکذیب متفق یکدیگر وَلَا يَخَافُ

و نمی ترسید خدای عُقْبَاهَا عاقبت دمدمه را همچنانکه ملوک میترسند از عاقبت هلاک و بجهت آن

یعنی

بعضی را باقی میگذارند مراد آنست که از آنچه عقب هلاک واقع میشد که آن معارضه خصم است بانبان
وانتقام کشیدن از آن و هیچ کس را بر دو سببی نه دوست و نجات راه دو راه نه در طبرسی آورده بروایت
صحیحه و اسانید وثیقه آمده که عثمان بن صهیب از پدر خود روایت کرده که حضرت علیه السلام امیر المومنین
علیه السلام را گفت یا علی بدبخت ترین پیشینیان کیست امیر المومنین فرمود عاقر الناقه و حضرت فرمود
امیر المومنین و عمار یاسر نیز این روایت کرده از آنحضرت علیه السلام سورة اللیل ابی بن کعب از پیغمبر روایت
کرده که آنحضرت فرمود که سورة واللیل بخواند حق تعالی چندان عطایا و کرامت فرماید که تا آن راضی و خورسند شود
و او را از غیر و نیکی عاقبت دهد جمع امور دنیوی و اخروی او را سهل و آسان گرداند و در روایت دیگر بهمان
و این امور کفایت کند و او را ثابت بدارد و صلاح کند و بدانکه چون حق تعالی در سوره پیش بیان حال مومنان
نمود درین سوره نیز مثل آن امتزاج کرد و آنرا مشوک ساخت بقسم فرمود بسم الله الرحمن الرحیم واللیل سوگند
بشب اذا یغشی چون بپوشد آفتاب را یا روشنی روز را یا جمیع عالم را بظلمت خود والنهار و سوگند بروز
اذا تجلی چون آشکارا کرد بزوال ظلمت شب یا متبین کرد بطلوع آفتاب و این شب و روز اعظم منافع
بندگانند و لهذا افتتاح قسم بآنها شد بعد از آن فرمود وما خلق الذکر والانثی و سوگند بقادر عظیم
القدر که بیافرید نر و ماده را یعنی حوا و آدم که مونث و مذکر و آدمیانند که با جمیع مذکر و مونث را از انواع حیوانات
جواب قسم اینکه ان سعیکم لشتی بدرستی که سعیها در اعمال و اقوال هر آینه پراکنده و مختلف است
چون بعضی همه عقل بعضی از سعی شما موجب نجاة است و رستگاری و بعضی دیگر سبب هلاکت و گرفتاری و از
رسول خدا روایت است که مردم بر دو نوع اند یکی آنکه خود را بخرد و آزاد کند و دیگری آنکه خود را بفروشد
و هلاک کند پس بیان اعمال مختلفه و بیان آن که فاما من اعطی پس اما آنکه بداد حقوق مال خود را در راه خدا
واتقی و پرهیز از معاصی کرد وصدق بالحسنی و تصدیق نمود بکلمه نیکوتر که لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعده

عوض را که اینست و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه یا غیر از هر کلمه که دلالت کند بر جود یا بابا و روایت مثوبت شود

حسنی را که جنت است فسنیسره پس زود باشد که آسانی دهیم و اسباب لطف با و کرامت فرمائیم تا آماده

للیسری برای طاعتی که الیسر و اهون امور باشد بر وی بطیب نفس و بجهت آن اقدام نماید یا آماده سازیم او را

برای حالتی که مودی شود به یسر و راحت و آن دخول جنت است و از حضرت رسالت علیه السلام روایت که

هیچ روز آفتاب بر نیاید الا بر دو جانب او دو فرشته هستند که میگویند بار خدایا هر که مال نفقه میکند عوض ده و بخیل تعجیل

تلف کن و بعد از آن فرمود مصداق این سخن اینست که فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری

و اما من بخل و هر که بخل کرد بدادن حقوق مال خود یا بکلمه توحید و استغنی و بی‌نیاز دید خود را بشهوت

دنیا از ثواب خدا و بدین سبب موجبات آن که ارتکاب طاعت هست و اجتناب از معصیت توجه ننمود

و کذب بالحسنی و تکذیب کرد کلمه نیکوتر که توحید هست یا غیر آن از کلمات حقه یا خصلت نیکو را

که دین است یا دین اسلام فسنیسره پس مهیا گردانیدیم او را یعنی بجهت آن عناد اسباب لطف از او باز گیریم

و او را در بادیهٔ خذلان فرو گذاریم تا آماده شود للعسری برای خصلتی یا حالتی یا طریقه که مودی او باشد

با عسر و اشد امور که آن دخول نار است یا منع الطاف کنیم از وی تا طاعت نزد او دشوارترین چیزی شود

کما قال یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء و ما یغنی عنه و دفع نکند از وی عذاب را

ماله مال او که بدان بخل کرده اذا تردی چون هلاک شود یا در دوزخ افتد و واحدی باسناد خود بعکرمه

میرساند که ابن عباس فرمود که سبب نزول این آیات آن بود که مردی از انصار در سرای او درختی از خرما

بود که بعضی از شاخهایش در سرای همسایه درویش عیال وار او آویخته بود و صاحب آن درخت هر گاه که

بر بالای درخت رفتی و میوه آن چیدی اگر احیانا از آن میوه بیفتادی و اطفال همسایه آنرا برداشتندی

آن مرد فی الحال به پایین آمدی و آنرا از ایشان بستدی و اگر آن در دهن داشتندی انگشتان در دهن

کردی

گروهی و بیرون آورد آن مرد همسایه بشکایت او را بحضرت رسالت علیه السلام معروض داشت آن حضرت
صاحب درخت را طلبید گفت ای مرد فلان نخله خود را که شاخ او در خانه همسایه تو است بمن فروش بنخله که در بهشت
تو دهم آن مرد گفت مرا نخلستان بسیار هست و این بهترین نخلهاست خاطر من بسیار بآن متعلق است و بجهة
این فروختن آنرا بخود قرار نمی توانم داد و ابو الدحداح چون این سخن را از پیغمبر شنید گفت یا رسول الله اگر من آن نخل
از او بخرم از من میخری بآن درختی که در بهشت باو میدادی حضرت فرمود آنرا میخرم بنخله از نخلات بهشت که باو میدادم
پس ابو الدحداح نزد آن مرد رفت و از او طلب بیع آن کرد آن شخص گفت تو میدانی که پیغمبر آنرا از من میخرید که در
بهشت بمن دهد و من بجهة آنکه آن درخت بهترین نخلات من بود و دلبستگی تمام بآن داشتم بوی نفروختم اما اگر تو
بر وفق مدعای من میخری تو میفروشم ابو الدحداح گفت مدعای تو چیست گفت اینکه کمتر از چهل نخله نفروشم
ابو الدحداح هر چند مبالغه کرد بکمتر از چهل درخت راضی نشد پس آن درخت او بخرید بچهار بستانی که مشتمل بر چهل درخت بود
در مدینه و مردمان را بران بیع گواه گرفت و بعد از آن نزد پیغمبر رفت و گفت یا رسول الله آن نخله را از صاحبش خریدم
حضرت آن نخله را از ابو الدحداح بخرید بدرختی که در بهشت بوی و مدینه بسرای همسایه رفت و با وی گفت که این نخله را بستد
تو و بعد از آن حق تعالی این سوره را فرستاد و در آن بیان فرمود که سعی آدمی مختلف است یعنی سعی انصاری
که از برای دنیا بود و سعی ابو الدحداح که از برای آخرت بود پس قوله فاما من اعطی ابو الدحداح است که در آن درخت
را بچهار بستانی بخرید و برسول علیه السلام بخشید و بجهة آن بعذاب نیران گرفتار نگشت و مال او آن عذاب را
از او دفع کرد و این روایت از عطا نیز منقول است و چون خصوص سبب موجب تخصیص حکم نمیشود چنانچه در موضع
خود مقرر شد پس هر که متصف بصفت ابو الدحداح و آن مرد انصاری باشد در این حکم داخل خواهد بود ان
علینا للهدی بدرستی که بر ما واجب است راه نمودن یعنی حکمت و مصلحت ما مقتضی آنست که بندگان
مرد بیان کنیم بحق نصب دلایل و بیان شرایع این دلیل است بر وجوب لطف بر خدا و ان لنا و بدرستی که

ما راست كل آخرة والاولى سراى آخرت وسراى پيشين كه دنياست وچون مالك هردو ملك مايم هرچه

خواهيم بهر كه خواهيم دهيم تا ثواب دارين را بمهديان دهيم وتاركان اهتدى ضرر بايشان رسانند بلكه ضرر راجع بخود ايشان

شود كه من اساء فعليها فانذرتكم پس بيم كنيم شما را اى اهل مكه نارا تلظى آتشى كه زبانه ميزند لا يصليها

در نيايد در آن آتش بطريق دوام ولزوم الا الاشقى الذى مگر آن بدبخت ترى كه كذب آن شقى

تكذيب كرد حق را ومهتدى نباشد وتولى وروى بگردانيد از اطاعت مفروضه ومرتكب آن نشد چون مرد

انصارى كه منافق بود تكذيب پيغمبر عليه السلام كرد واطاعت او اعراض كرد وفاسق مومن اگرچه بآتش داخل شود

اما نه بطريق دوام باشد وسيجنبها ودور باشد ودور كرده شود از آن آتش الاتقى پرهيزكارتر

يعنى مجتنب از شرك وعصيان الذى يؤتى ماله ميدهد مال خود را يعنى آنرا در مصارف زر صرف ميكند

يتزكى ميجويد بدان پاكى را نزد خداى يعنى باخلاص آنرا بدون شائبه ريا وسمعه بعد از آن در صفت اتقى كه معطى

است از روى اخلاص ميفرمايد كه وما لاحد عنده نيست هيچكس را نزد آن معطى من نعمة تجزى نعمتى

ومنتى كه مكافات كرده شود يعنى قصد نكند باعطاى آن مجازات آن نعمت را بلكه اعطاى آن نميكند الا

ابتغاء وجه ربه الاعلى مگر براى طلب رضاى پروردگار خود كه برتر وبزرگتر است نه براى مكافات آن

ولسوف يرضى وزود باشد كه خشنود شود بآنچه خدا بوى دهد از مثوبات عظمى از براى مجازات عطاى

مال بقصد اخلاص وتقرب نزد حضرت ذو الجلال در خبر است كه رسول عليه السلام نخل تابستان ابو وحداح

بكند نشتى فرمودى كه ابو وحداح را در بهشت عوض بهتر ازين خواهد بود سورة الضحى ابى بن كعب از پيغمبر عليه السلام

روايت كرده كه هركه اين سوره را بخواند حقتعالى او را از جمله كسانى كرداند كه لشرف شفاعت پيغمبر عليه السلام كه حاجت

در بهدرت نيايد كه من بغايت مشتاق بودم واين آيت را بر وخواند وما نتنزل الا بامر ربك وبعد از آن

به ويكبر را كه ولا تقولن لشىء انى فاعل ذلك غدا الا ان يشاء الله پس قصه اصحاب كهف وذو القرنين

را العلم

را تعلیم آن حضرت داد بطریقی که در سورة الکهف گذشت و در جواب سوال از حقیقت روح این آیه آورد

که و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و بجهة رد قول کفار که قائل این قول بودند و حق

ربه به وقلی این سوره را بر او نازل ساخت و بضحی و لیل قسم یاد کرد بر آنکه والضحی واللیل اذا سجی

ما ودعک ربک ونگذاشت ترا پروردگار تو و از تو نبرید وما قلی ودشمن نگرفت ترا بلکه حبیب خود

و برگزیدت از آدمی و نازنین باشی بر کرد وحی از تو منقطع نشد و همیشه ظهیر و معین تو باشد در دنیا وللآخرة

خیر لک بهتر است مر ترا من الاولی از این سرای یعنی کرامت خدا تو را در آخرت بهتر است و از کرامت

او تو را در دنیا چه آخرت باقیست و خالص از شوایب و دنیا فانی است و مشوب بمصائب و نوائب و با نهایت

امر تو بهتر است از بدایت چه ساعة بر درجه مصاعد و بر تو نعمه کمال مترقی ولسوف یعطیک و زود

باشد که بدهد ترا ربک آفریدگار تو نعم نامحصورا فترضی پس خشنود شوی بآن این وعده ایست شامل جمیع انچه

با وعطا فرماید در دنیا از کمال النفس و نصرت و ظفر بر اعدا و روز فتح مکه و داخل شدن فوج فوج در دین اسلام

و غالب گشتن او بر قرایط و تغیر و اجلای ایشان و نشر عساکر و سرایای او در بلاد عرب و عجم و فتح مداین و حصول

در اقطار ارض و هدم ممالک جبابره بدست ظفر پیکر وی و نیت کنوز اکاسره و رعب و خوف در دل شرق و غرب

و اعلای دین اسلام و نشر دعوت و استیلای مسلمانان بر جمیع اهل عداوت و در آخرت از مثوبات جلیله و

درجات علیه و مراتب عالیه که هیچکس بکنه آن نرسد مگر ذات او سبحانه و از منصب شفاعت و نجات عصات امت

آن در سینه منت که تخلیص امت از عقوبت بسبب شفاعت موجب رضا و خشنودی آن حضرت خواهد بود از عبد الله عمر

روایتیست که روزی رسول صلی الله علیه آیت فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم

تلاوت فرمود که مخبر است از استعطاف ابراهیم علیه السلام از حق برای امت خود و بعد از آن آیت ان تعذبهم

فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت الغفور الرحیم که مبنی است از استرحام عیسی علیه السلام از برای عاصیان

قوم خود پس دست مبارک برداشت و گفت رب امتی امتی حق تعالی جبرئیل را امر کرد که حبیب مرا از من سلام برسان
و بگوی که چون میدانی کرامت و تقرب تو بدرگاه از همه انبیا در پیش است چرا غمگینی و غم امت خود
میخوری جبرئیل چون پیغام بگذارد حضرت فرمود خدایا امتی گنهکار دارم و پیوسته غم ایشان میخورم و ایشان بر من
بسیار جان بغم و دل من باز اندوه ایشان مجروح است مرهم مرحمتی بر جراحت دل من از دار الشفای مغفرت
خوشتر عنبری که مفرح دل من باشد عطا فرما حق تعالی بوی خطاب کرد که هیچ غم مخور که رضای ترا حاصل کنم پس این آیت
بر تو نازل ساختیم که ولسوف یعطیک ربک فترضی رسول صلی الله علیه السلام ازین خوشحال گشته فرمود اذا لا رضی
و واحد من امتی فی النار چون چنین است من راضی نشوم مادام که یکی از امت من در دوزخ باشند بو جعفر محمد
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که روز قیامت مرا چندان شفاعت دهند که گویند حسبی رضیت رضیت
بسمت بسمت و راضی شدم و خشنود گشتم و در آثار آمده که چون رسول حق تعالی آواز او را با جماعت برسانند
که در دوزخ مانده باشند ایشان فریاد برآرند که بار خدایا اثر شفاعت رسول چه شد حق تعالی میفرماید که اگر شفاعت
او بشما نرسید رحمت ما واسع است و همه کس را نصیب بس باید که همه اهل توحید را از دوزخ بیرون آرند و
به بهشت برند حضرت ابن شریح بن محمد بن علی بن الحسین صلوات الله علیهم روایت کرده که در کوفه منبر فرمود که
ای اهل عراق بزعم شما آنست که امیدوارترین آیتی از قرآن اینست که یا عبادی الذین اسرفوا الآیة اما ما اهل بیت
برآنیم که امیدوارترین آیتی اینست ولسوف یعطیک ربک فترضی بحق خدا سوگند که مراد ازین شفاعت است که
حق تعالی باو کرامت فرماید در حق اهل توحید تا آنکه او گوید ای پروردگار من راضی و خشنود شدم و بعضی از اهل بیت
که آن حضرت علیه السلام راضی نخواهد شد که یکی از امت وی در دوزخ باشند و از صادق علیه السلام روایت
که روزی رسول علیه السلام بخانه فاطمه زهرا رفت و دید که گلیمی از پشم پوشیده و دست مبارک خود آرد خمیر میکرد
و فرزند خود را شیر میداد و آب در چشم مبارک گردانید فرمود که ای دختر من تلخی دنیا را بشیرینی آخرت بده که حق تعالی

ای دخت

این آیت را بمن نازل گردانید که ولسوف یعطیک ربک فترضی و نیز از صادق صلوات الله علیه روایتست
که چه من آن زمان راضی خواهند شد که هیچ موحدی در دوزخ نماند از ابن عباس روایتست که حضرت رسول فرمود
که از پروردگار خود پرسیدم و دوست داشتم که از او نپرسیده‌ام گفتم سلیمان پیغمبر را ملک عظیم دادی و فلان را و فلان را این
و آن عطا نمودی حق تعالی فرمود که ای محمد الم یجدک آیا نیافت پروردگار تو ترا یتیما کودکی بی پدر یعنی
عالم بود یتیمی تو فآوی پس جای داد ترا در کنف کفایت جد و عم الجنان بود که حضرت رسالت شش ماه
در شکم مادر که پدر او عبدالله رحلت نمود و عبدالمطلب نیز رحلت نمود و حضانه او مستقل با بوطالب شد که برادر عبدالله
بود و از جانب مادر و هر یک از عبدالمطلب و ابوطالب بر وی چون پدر مشفق بودند و او را باحسن وجه تربیت
میدادند تا آنکه بحد بلوغ رسید از صادق علیه السلام پرسیدند که چرا پیغمبر را یتیم گردانیدند فرمود تا هیچ آفریده
را بر وی حق نبود باشد و تولیت کار او خدا کند و مجاهد گفته که عرب دری را که نفیس تر و ثمینی است یتیم خوانند
پس معنی آنست که خدای تعالی ترا در میان کاینات بی نظیر و یگانه یافت بشرف فضل و کمال و قابلیت و منفرد و منقطع علاقه نسبت
بما سوی و بجنبه آن ترا در صدف نبوت جای داد و وجدک ضالا و یافت ترا راه گم کرده بر دروازه مکه وقتی
که حلیمه دایه ترا آورده بود تا بجد سپارد فهدی پس راه نمود ترا با آنکه جدت را اثر رسانید و کیفیت این حال
بر منوال بود که چون مادر آن حضرت از دار فنا بسرای بقا رحلت نمود جد وی عبدالمطلب حلیمه بنت ابی ذویب که
از قبیله بنی سعد بود بشرف ارضاع او نامزد کرد و حلیمه او را بقبیله خود برد و چون ایام ارضاع او منقضی شد
و برابر داشت تا بجدش رد کند و نزدیک مکه او را در موضعی بگذاشت و بطهارت گرفتن رفت چون باز گشت
رسول را نیافت از هر که می پرسید از وی خبر نداد حلیمه گوید فریاد بر آوردم که یا عبدالمطلب محمد را پروردم
بدر مکه آوردم او را گم کردم پس با خود اندیشه نمودم که او را نیابم بر بالای کوهی روم و خود را از بر اندازم و هلاک کنم
و این شرمساری نکشم پس در مکه درآمدم و فریاد میکردم که وا محمداه پیری تکیه بر عصا کرده چون جزع مرا دید

گفت ترا چیست من قصه خود را باز گفتم وی گفت بیا تا نزد هبل رویم که اعظم اصنام است و شفاعت کنیم
با او ما را هدایت کند و محمد را بما نماید پس پیر نزد خانه کعبه آمد و بوسه بر دست هبل میداد و میگفت ای فریادرس
خبر باو این زن فریادرس وی شو بگیر وی گفت که فرزندم گم شده است او را بسیار جزع میکند طوق منتی
در گردن ما افکن و محمد را بوی نما حلیمه گفت که همین که نام محمد بر زبان پیر گذشت هبل و دیگر بتان بر روی
در افتادند و هاتف آواز داد که ای پیر دور شو که هلاکت این بتان در دست محمد خواهد بود پیر لرزید
و عصا از دستش بیفتاد و دندان بر دندان میزد پس روی بحلیمه کرد و گفت دل مشغول مدار که این محمد را خدایی است
و برا ضایع نسازد چون خبر گم شدن محمد بعبد المطلب رسید گمان برد که بعضی از قریش او را هلاک کرده اند شمشیر
برکشید و آواز داد که یا آل غالب قریش همه آمدند و گفتند یا سید را چه افتاده است وی صورت حال
باز گفت و با قریش سوار شد و در شعاب مکه بگشت او را نیافت اسلحه را بینداخت و روی به باب الحرم
نهاد و طواف کرد و گفت یا رب راد ولدی محمدا و اردده الی و اتخذ عندی یدا یا رب ان محمد لیس یوجد فقریش
مسند وار یعنی ای پروردگار باز گردان بمن فرزندم احمد را و فراگیر از نزد من منتی و نعمتی نه ای قریش کافرین
اگر محمد یافت نمی شود همه قریش متفرق و متلاشی شوند ندای از آسمان بوی رسید که ای قوم جزع مکنید که محمد
را خدایی هست که حافظ و ناصر اوست عبد المطلب گفت وی کجا است آواز آمد که بوادی تهامه نزدیک درخت ام غیلان
عبد المطلب سوار شد و با اشراف قوم خود روی بدان وادی نهاد و ورقه بن نوفل در اثنای طریق بوی رسید در راه
با او موافقت کرد و چون برسیدند بآن موضع رسول صلی الله علیه و سلم را دیدند که با شاخی از درخت بازی میکند
عبد المطلب بجهت آنکه مدتی از وی دور افتاده بود او را نشناخت از وی پرسید که یا غلام تو کیستی گفت
انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب گفت فدیناک نفسی یعنی نفس من فدای تو باد پیاده شد و او را در بر گرفت و بوسید
و در کنار خود بر جای داد و بمکه آمد و بعضی در تفسیر این آیه گفته اند که ای محمد ترا در معالم نبوت و احکام شریعت

ضال یافت

خیال یافت پس هدایت کرد و ترا عالم گردانید چنانکه فرمود ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان
مراد احکام ایمانست و الا ایمان آن حضرت از اول عمر تا آخر عمر از وسوسهٔ کفر مبرا بود که ما کان لنا ان نشرک
بالله من شیء و باقی وجوه درین باب در منهج الصادقین توان یافت و وجدک عائلا و یافت ترا
عائل یعنی درویش عیالوار فاغنی پس توانگر ساخت ترا بمال خدیجه تا بآن تجارت کردی و بعد از آن بغنایم
دار الحرب یا دل ترا بی نیاز گردانید بقناعت که آن قناعة کنز لا یفنی و راضی و خورسند ساخت ترا بآنچه
عطا فرمود بتو و عیاشی باسناد خود از ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما روایت کرده
که آنحضرت در تفسیر این فرموده که آیا نیافت ترا یتیم یعنی فرد و یگانه که مثلی نبود در میان خلقان پس جای داد
مردمان را بسوی تو و یافت ترا ضال در میان قوم که نمی شناختند فضل ترا پس راه نمود ایشان را بسوی تو و یافت
سائل خود غنی مردمان را پس غنی گردانید ایشان را بتو بعد از آن میفرماید که ای محمد چون شربت یتیمی و تنهایی چشیدی
و درد و بینوایی و تنگدستی کشیدی فاما الیتیم پس اما یتیم را فلا تقهر پس قهر مکن و از رو مران و حقیر مشمر
و قدر ایشان بشناس و در طریق احسان و رافت و عطوفت با ایشان سلوک نمای و اما السائل و اما
درویشان که خوانند فلا تنهر پس زجر مکن و بانگ بر ایشان مزن و محروم مساز درویشی خود را فراموش مکن و با طالبان
علم شریعت در تعلیم و افاده خود منع مکن آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت علیه السلام هیچ یتیم را به
ملاطفت فرمودی و انواع مرحمت و احسان نسبت بایشان مرعی داشتی و هرگز سائلان را از درگاه خود
محروم نساختی و مکرر امت ترا بآن وصیت فرمودی و از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایتست که هر مجلس از مسلمانان که
یتیم باشد پس نکو گردانند ولایت خود را و دست خود را بر سر او نهد مگر که حق تعالی بهر موی حسنه برای او
بنویسد و بهر موی سیئه ازو محو نماید و از هر موی او درجه او بلند فرموده هرگاه یتیمی بگرید عرش خدای تعالی
بلرزد و بسبب گریه او پس حق تعالی گوید ملایکه را که ای فرشتگان من کیست که یتیم را که بگریه در آورده ملایکه گویند

خدایا تو داناتری پس گوید ای فرشتگان بدرستی که من شما را گواه میگیرم بر آنکه هر که یتیم را در زمین خاموش
کند و خشنود سازد من در روز قیامت از و خشنود باشم آورده اند که سید عالم صلی الله علیه و سلم یتیمی را
تعهد و تفقد نمیود و شفقت و عطوفت میفرمود از قضا یتیم وفات کرد و رسول صلی الله علیه و سلم آن شب
از طعام نکشید و تاسف بسیار میخورد پرسیدند که یا رسول الله چرا دل مبارک را غمگین کردی اگر فرمایی یتیم دیگر حاضر
گردانیم تا در خدمت تو بسر برد فرمود آن کودک یتیم بد خو بود و من با خوی بد او بسر می بردم و بخلق نیکو با او رفق
میدادم امید کردم و مرا بدین اجری چنین و ثواب عظیم بود و دیگری این عرض حاصل نشود و انس روایت کند که
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر گاه سائلی بیاید نزد تو و بر اسب نشسته و کفها گسترده حقی بر تو واجب گردانید
و اگر چه بصنفی خرما باشد مراد آنست که هیچ سائلی را محروم مساز اگر چه بر اسب سوار باشد و بروایت دیگر
حق سائل بده اگر چه در وصیت او دست در تخت باشد و در حدیث قدسی وارد شده و منقول از ابو عبد الله که حق تعالی
میفرماید که هیچ چیز نیست مگر که غیر خود را وکیل گردانیده ام که قبض آن کنند الا صدقه که من او را فرا میگیرم و کسی را
در آن وکیل نمیگردانم تا آنکه اگر مردی یا زنی بیتیم تمری یا نصف تمره صدقه کند من او را میپرورم چنانکه شخصی کره
اسب و شتر بچه را پرورش دهد و چون روز قیامت بمن رسد آن صدقه او مانند احد شده باشد و اما
بنعمة ربک فحدث و اما نعمت پروردگار خود که آن نعم مذکور است فحدث پس سخن گوی یعنی اظهار نما که
اعلام نمای و افشای آن بکن بحدیث کردن شکر منعم است و اخفای آن مظنه کفران نعمت و بنزد مجاهد مراد نعمت نبوت است
که اعظم نعمت و تحدیث بآن تبلیغ آنست بهمه خلقان و نزد کلبی نعمت قرآن است و تحدیث نمودن بآن تلاوت
کردن آنست سوره الم نشرح ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقل کرده که هر که این سوره را بخواند ثواب او
مانند ثواب کسی باشد که بمن ملاقات کرده باشد و مرا از غمها شاد کرده باشد و شفاعت او بر من واجب باشد
جه ارتباط این سوره بسوره سابق اشتراک تعداد نعمت است در خاتمه و فاتحه بر و بسم الله الرحمن الرحیم

الم

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ گشاده نکردیم برای تو صَدْرَكَ سینهٔ ترا همناجات حق و دعوت خلق و غم امت
و اعبای رساله و روی گنجید با از ملال ترا گنجایش این ندادیم که هر چه اسرار وحی و حکمت بر تو وارد شود توانی کرد
مراد او از استفهام انکار تقریر است یعنی البته بار اندوه و الم که خاطر ترا مضیق ساخته بود و از تبلیغ رسالت و خلاص
و جام بود مقاساة و دعوت جن و انس از دل زایل گردانیم یا منشرح ساختیم آنرا از برای علوم و حکم و حفظ قرآن و آسان
گردانیدیم تلقی وحی بر آن بعد از دشواری آن وَوَضَعْنَا عَنْكَ و برگرفتیم از تو وِزْرَكَ بار گران ترا الَّذِي
أَنْقَضَ ظَهْرَكَ آن باری که شکسته و گران ساخته بود پشت ترا و آن ثقل عبای رساله بود و اصرار و تکذیب
کفار و عجز او از رشاد آنها که حق تعالی تحمل آنرا بر او آسان گردانید و معجزات و براهین پشت او را قوی گردانید
و او را مسلط ساخت بر همه الشیطان و اکثر الشبان شرف اسلام رسیدند و باقی در دست او بواسطه اسلام
گرفتار شدند یا وضع کردیم از نقل احکام شریعت را و آنرا بر تو سهل و آسان گردانیدیم وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ
و برداشتیم برای تو اظهار قدر ذکر ترا بنبوت و رسالت و خاتمیت با آنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان
و اقامت و تشهد و خطبه تا مرا یاد نکنند مگر ترا در عقب آن یاد کنند با خود بر تو صلوات فرستادیم و
بندگان را امر کردیم بدرود دادن یا طاعت و رضای خود را در طاعت و رضای تو گردانیدیم والله و رسوله
احق أن يرضوه و من يطع الله و رسوله و اطيعوا الله و اطيعوا الرسول يا نبي الله و يا رسول الله لقب تو گردانیدیم
یا نام رفیع ترا در کتب سابقه مذکور ساختیم یا روز قیامت ترا شفیع بندگان گردانیم و مقدم و پیشوای اولین
و آخرین ساختیم ذو النون مصری فرموده که آن رفعت ذکر اشارت بآنست که همه انبیا بر حوالی عرش جولان
می نمودند و طایر همت آن حضرت بالای عرش پرواز میکرد آورده اند که مشرکان تعییر مومنان میکردند
و آن حضرت بجهت این مهموم بود که مبادا مسلمانان از اسلام رغبت بگردانند حق تعالی جلال غم خود را که بر او
غالب شده بود تذکار نموده و بعد از ان فرموده که ای محمد صبر کن و دل خوش دار فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بدرستی

که با هر دشواری که در دنیاست آسانی است در عقبا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا آمده است یعنی که با هر دشواری دیگر آسانی است

آسانیست در مرتبه دوم و در موضع آورد که با عسری که در مرتبه باشد یسریست در بهشت و بعضی گفته که کلام اول

راحتست یا آنکه با ضیق صدر و در زمانی که منقض ظهر باشد و ضلال قوم و ایذای ایشان شرح صدر است و وضع

توفیق امداد طاعت پس از روح خدا مایوس مشو وقتی که غم و هم تو طاری شود و کلام ثانی تکرار اول است برای

تاکید یا استیناف وعده با آنکه عسر مشفوع است بیسری که ثواب آخرة است و این قول الصق و اسبق است بمقام

از قول اول و در تفسیر حسینی از ابن عباس نقل کرده که حق تعالی فرموده که آفریدیم یک عسر را و دو یسر هرگز غالب نشود یک

عسر بر دو یسر و از حسن منقول است که روزی رسول صلی الله علیه وآله وسلم از خانه بیرون آمد مسرور و فرحناک خندان

و میگفت هرگز غالب نگردد یک عسر بر دو یسر فان مع العسر یسرا و صاحب کتاب نظم در تفسیر این آیه آورده که حق تعالی

پیغمبر خود را مبعوث ساخت در وقتی که بضاعتی نداشت و درویش بود و قریش سرزنش او کردند و گفتند

اگر غرض تو از این دعوت طلب غناست ما ترا چندان مال بدهیم که توانگرترین اهل مکه شوی پیغمبر از این معنی بسیار مغموم شد

و گمان برد که قوم او بجهت فقر تکذیب او میکنند حق تعالی این آیه فرستاد و او را بوعده غنا تسلیه داد و حاصل حقیقت

معنی آنست که باید فقر و الحاجة اهل مکه میگویند ترا غمگین نسازد چه با این عسرت یسری و عامه بلاد یمن را از برای او

مفتوح ساخت و دو بیست شتر بتحت تصرف آورد و آن حضرت قوت یک را از برای اهل خود نگذاشت

و باقی را در راه خدا التصدق فرمود و بعد از آن حق تعالی بروجه استیناف فرمود که إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا و بعد از آن

بجهت ترغیب وی بر شکر واجبها و در عبادت و رنج کشیدن بر طاعت فرمود که فَإِذَا فَرَغْتَ پس چون

فارغ شوی از تبلیغ رسالت فَانْصَبْ پس رنج کش در مراسم عبادات یا چون از نماز فارغ گردی جهد کن

در دعا یا چون از گذاردن احکام فراغت یابی باستغفار او را امت مشغول شو چون از نوع عبادت پردازی

شروع کن در عمل نوعی دیگر از آن یعنی باید که همیشه مشغول عبادت باشی و در هیچ وقتی از مشقت طاعت فارغ نباشی

دیا چون

و با چون از فرایض فارغ کردی بعد از تشهد دعا کن بر حوایج دنیوی و اخروی خود و سایر اهل ایمان و
صادق علیه السلام نیز فرموده که مراد به نصب معنی اجتهاد است بعد از نماز خفتن در حین جلوس و یا چون از
غزوه فارغ شوی میل بعبادت کن و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیهما
نقل کرده که چون فارغ شوی ای محمد از حجة الوداع و ادای تبلیغ نصب کن علی را برای خلافت و جانشین خود
و الی ربک و بدعای پروردگار خود فارغب رغبت کن در همه اوقات و هر چه خواهی از او خواه نه از غیر او
که او در بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرة او مهبط و سخن تو بر درگاه او مقبول است و دعوات
طیبات تو در محل و از ابو عبد الله علیه السلام منقول است که چون از نماز فریضه فارغ شوی جد و جهد نما و در
بسوی پروردگار خود و رغبت کن بجانب او در سوال آنچه باید تو را از او طلبی در همه احوال و در تفسیر عسکری علیه السلام
مسطور است که علی را نصب کن برای امامت و وصایت و خلافت خود و رغبت بجانب جناب احدیت کن
از این سرای فانی خود را بدار الخلود رسان و بفراغت تمام و بمقعد صدق قرار گیر سورة التین ابی بن کعب از پیغمبر خدا
چنین روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی او را دو خصلت با کرامت کند یکی عافیت و یکی یقین مادام
که در دنیا باشد و چون وفات کند بعدد هر که این سوره را خوانده باشد ثواب روزه یک روز با و عطا فرماید
و شعیب عقرقوفی از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که هر که و التین در فرایض و نوافل بخواند بموضعی در بهشت که
آرزو کند با و دهند و چون اختتام سوره مذکوره امر بندگان بود بر رغبت کردن بحق تعالی افتتاح این سوره
باین طریق شد که او خالقیت که مستحق عبادت است بجهت تاکید آن امر که ساخت بقسم فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
و التین و سوگند بانجیر و الزیتون و بزیتون تخصیص این دو میوه بقسم از جمیع ثمار بجهت آنست که
انجیر فاکهه طیبه است و بی فضله و غذای لطیف و سریع الهضم و دوای کثیر النفع و ملین طبع و محلل بلغم و مطهر کلیتین
و مزیل ریگ مثانه و مفتح سده کبد و طحال و مسمن بدن و در حدیث آمده که او قطع بواسیر کند و نقرس را فایده دهد

و اما زیتون هم میوه است و هم نانخورش و دوا و روغنی کثیر المنافع دارد و گفته اند مراد از تین و زیتون منبت

آنهاست که آن دو کوه است در ارض مقدسه یکی را تین زیتا و دیگری را طور تیناء گویند هر یک را معبد گران

انبیا بوده و در معالم گوید که تین مسجد اصحاب کهف است و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان گفته جبل جودی و جبل بیت المقدس

و بروایت ضحاک تین المسجد الحرام است و زیتون مسجد اقصی وَطُورِ سِينِينَ و سوگند بطور سینا یعنی کوه زبر که محل

مناجات حضرت کلیم علیه السلام بود و سینین و سینا هر دو بمعنی بقعة السبت و از مقاتل نقلست که سینا بلغه نبط کوهی است

که در وی اشجار مثمره نابت شده باشد و نزد عکرمه بمعنی کثیر النبات و الشجر است و از عبد الله عمر روایتست که چهار کوه

است که نزد حق تعالی مقدس است اول طور سینا که البقعة السبت که موضع مناجات موسی بود دوم طور زیتا که

بیت المقدس است سیم طور سینا که دمشق است چهارم طور طیما که مکه است وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ و سوگند

بدین شهر که امان و پناه اهل مکه است از خسف و رجف و سبی و قتل و حاجیان که در وی داخل شوند پس امین

بمعنی مومن باشد یعنی ایمن سازنده و از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایتست که مراد بتین امام حسن است

و زیتون امام حسین که دو میوه دل مصطفی و مرتضی و فاطمه زهرا اند و از طور سینین امیر المومنین علیه السلام و از

بلد امین فاطمه علیها السلام حاصل که حق تعالی سوگند خورده باین امور مذکوره که متضمن برکات عظیمه اند برین لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ

بدرستی که ما آفریدیم جنس آدمی را فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ در نیکوترین تعدیلی و راست کردنی در شکل و صورت و تسویه

اعضای یعنی مخصوص گردانیدیم او را از میان حیوانات با انتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و کمال نفس

و نطق و تمیز و تدبیر و استجماع خواص مکونات بیافزودیم او را مظهر اتم و اکمل و مجلی اعم و اشمل جامع آیات

الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ بعد از آن بسبب عدم شکرگذاری او بر نعمت خلقه قویه بسویه حسنه خود

رَدَدْنَاهُ باز گردانیدیم او را در عاقبت امر او أَسْفَلَ السَّافِلِينَ برترین همه فروتران در خلق و ترکیب

یعنی صورت حسنه قبیح صورت او را گردانیدیم خلقت بهیه او را با سوء خلقه مراد اصحاب دوزخ اند که در آتش

بصورت هایله

بصورت منکره در خلق مستقبحه مخلوق کرده اند یا باز گردانیدیم او را بزیرترین همه زیرتران از اهل درکات یعنی
او را در آخرین درکه دوزخ رد کردیم یا باز گردانیدیم او را بعد ازین تقویم و تحسین باسفل کسانیکه فروترانند در حسن صورت
و شکل یعنی بعکس او کردیم در خلقه چون نقوس ظهر بعد از اعتدال و ابیضاض شعر بعد از اسوداد او و تشنج جلد بعد از غضاضت و کلال
سمع و بصر بعد از حدت آن و تغیر حواس باطنه و قوت عاقله بعد از نضارت ادراک آن یعنی او را رسانیدیم پس ارذل
که ارذل عمر است و در آن هیچ کاری نتوان کرد و کسی را در آن سن هیچ مزدی نباشد اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مگر آنکه
گرویده اند وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای ستوده و شایسته فَلَهُمْ پس مر ایشان راست اَجْرٌ غَيْرُ
مَمْنُوْنٍ مزدی نابریده و کم ناشده مراد نعم داعی بهشت یعنی آنکه در جوانی و صحت مزده عبادت ایشان را بنویسند
در پیری و ضعف با آنکه عمل نمیکنند همچنان و دستور مزد ایشان ثابت است انس از رسول صلی الله علیه و سلم روایت کرده
که اطفال تا بحد بلوغ نرسند هر چه کنند ثبت کنند ثواب آنرا بمادر و پدر او کرامت فرمایند کاهی که آن
با مر و نهی تا در صغیر تعلیم ... الطفل ... باشند و گناه که ایشان کنند بر ایشان ننویسند و چون بحد بلوغ
رسند بر هر کدام دو فرشته موکل کنند تا حافظ او باشند و چون چهل سال در اسلام بگذرانند بلا ایمن گردند از جنون و جذام
و برص و چون به پنجاه رسند تخفیف حساب ... کنند و چون بشصت رسد او را توفیق توبه دهند و چون به هفتاد رسد
اهل آسمان او را دوست گیرند و چون به هشتاد رسد حسنات او را مضاعف کنند و سیئات محو نمایند و چون بنود رسد
گناه اول عمر و آخر عمر او را بیامرزند و شفاعتش در حق اهل البیت قبول کنند و او را اسیر الله فی ارضه نام نهند و چون بارذل
عمر رسد حق تعالی عملی که در وقت کمال بجا آوردی در نامه عمل او بنویسد چنانکه فرموده که الا الذین آمنوا مگر آنانکه ایمان آورده اند
و عمل صالح کرده که ایشان را در کبر سن و ضعف قوت و خرافت مزدی باشد که آنرا منقطع و ناقص نگردانند بلکه چنانکه
در وقت جوانی و قوت کردی همان عمل بنویسند و از ابن عباس مرویست که مراد مومنان قرآن خوانند که چون
بنهایت پیری رسند قصور در عقل ایشان پیدا نشود ... تا آنکه ... بوی دهند بر طریق جوانی بعد از آن

بطریق التفات وی را خطاب میکند که فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث بعد این

ظهور دلایل واضحه بِالدِّينِ بروز جزا و حساب یعنی چه چیز ترا کاذب گرداند بسبب دین و انکار آن بعد از ادلهٔ قاطعه

مراد آنست که تو کافری که تکذیب مینمایی بخبر اخلاصه یعنی آنست که آفریدن آدمی از نطفه و تقویم و تسویه و تقویم

اعضا و تدریج او در مراتب زیاده تا بحد کمال و استوا و بعد از ان تنکیس او تا برسیدن او بارذل عمر واضح و دلیلست

و قدرت خالق و هر که قادر باشد بر همه این عاجز نخواهد بود از اعاده پس تکذیب تو ای آدمی بجزا بعد ازین دلایل قاطعه

أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدا بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ حکم کننده ترین حاکمان استفهام برای تقریر است یعنی بتحقیق و یقین که او احکم

الحاکمین است در هر چه کند و فرماید از تعذیب کفار و غیر آن پیغمبر صلی الله علیه و سلم هرگاه خواندی باحکم الحاکمین گفتی بلی و انا

علی ذلک لمن الشاهدین از مقاتل منقولست که معنی آیه آنست که ای محمد آیا نیست خدای اقضی القاضین در حکم

کردن میان تو و اهل تکذیب سورة العلق ابی بن کعب از پیغمبر صلوات الله علیه روایت کرده که هر که این سوره را بخواند

پس چنانست که جمیع سوره مفصل را خوانده و محمد بن حنفیه از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که هر که در روز یا در شب اقرأ باسم ربک

بخواند اگر در آن روز یا شب بمیرد شهید مرده باشد و چنان باشد که با رسول الله در راه خدا شمشیر زده چون حق تعالی

ختم سوره والتین بالسلم می خود کرد این سوره را نیز مفتتح ساخت باسم خود و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم

ربک اکثر مفسران بر آنند که اول چیزی که بر رسول نازل شده پنج آیتست از اول این سوره و نزد جمعی سوره فاتحه

الکتاب و نزد بعضی دیگر سوره مدثر زهری از عروه و عایشه روایت کرده که بدایت کار رسول هر خوابی که دیدی

همه در بیداری واقع شدی و چون تنها بودی ندا باو رسیدی و او بخلوت راغب بود می یکروز در غار حرا که نزدیکست بمکه

بر بالای ایستاده تا گاه جبرئیل علیه السلام بر او ظاهر گشته گفت ای محمد مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدایی بر این

است آنگه گفت اقرأ بخوان آنحضرت فرمود ما انا بقاری من خواننده نیستم جبرئیل مرا بگرفت و بفشرد چنانکه

بطاقت شدم پس بگذاشت و گفت بخوان همان جواب گفتم که ما انا بقاری دیگر باره بگرفت و سخن

بفشرد و گفت

بنفشرد و گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق رسول فرمود که من بترسیدم و تب گرفتم و لرزه بر اعضای من افتاد

در حجره خدیجه رفتم و گفتم دثرونی و زملونی مرا بپوشانید و جامه در سر من بفکنید و خدیجه جامه در سر من افکند من

بخفتم دیگر بار جبرئیل آمد و آیت یا ایها المدثر آورد برخاستم و این حال با خدیجه بگفتم و با او گفتم میترسم که این خیال

سودا باشد خدیجه گفت خدا این حالت را از تو دور دارد و تو مردی راست گویی و بخلق حسن متحلی و صله رحم

رعایت میکنی و تحمل از ار مردمان میکنی و مهمان را طعام میدهی و مردم را بر مصائب روزگار معاونت میکنی برخیز تا به ترد

عم رویم و او را ازین حال خبر دهیم پس نزد ورقه بن نوفل رفتیم او کتب اوایل خوانده بود و چون بشنید گفت

هنیئا لک یا محمد انت الناموس الاعظم و در کتب اوایل مانند توریت و انجیل و زبور خوانده ام

که تو پیغمبر آخر الزمانی و ختم نبوت بتو خواهد بود ای کاش من در زمان تو بودمی تا نصرت تو کردمی چنین پندارم

که ترا ازین شهر بیرون کنند و خدا تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاد که او را نرنجانیدند آنگاه رسول گفت هرگاه جبرئیل

آمدی من خواستمی که خود را بیندازم او مرا بگرفتی ورقه بن نوفل را ازین معنی خبر دادم گفت ای محمد چون این حال بتو دید نسبت تو دید

خود را مینداز بلکه بر جای خود بایست و آنچه گوید بشنو تا بود دیگر بار که جبرئیل آمد گفت انک نبی حقا اقرا

گفتم چه بخوانم گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر سوره برخواند و گفت بگو لا اله الا الله

پس نزد ورقه آمدم و صورت حال را با او بازگفتم گفت مژده باد ترا بدرستی که من گواهی میدهم که تو آن کسی

که عیسی مریم بآمدن او مژده داده و تو مثل پیغمبر مرسلی و زود بجهاد مامور شوی و اگر من آن روز را دریابم

با تو جهاد نمایم و ورقه وفات کرد و پیغمبر صلی الله علیه السلام فرمود که قس را یعنی ورقه را در بهشت دیدم جامهای

حریر او پوشیده زیرا که بمن گرویده و تصدیق کرده و قس بمعنی امام النصاری است در علم دین و این روایت را

حاکم ابو عبد الله حافظ باسناد خود از ابی میسره بن شرحبیل نقل کرده و در روایت دیگر آمده که آنحضرت علیه السلام

فرمود که جبرئیل از زیر جناح خود نامه از حریر بهشت که به در و یاقوت مرصع بود بیرون آورد نزد من انداخت

وگفت بخوان گفتم خواننده نیستم و در بن نامه چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل مرا بخود ضم کرد و منضغط ساخت
چنانکه نزدیک بود که بیهوش شوم نامه نوبت این سوره واقع شد بعد از آن مرا گفت بخوان این آیت را از من
خواند که اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ بخوان را در حالتی که افتتاح کننده باشی با استعانت بنام پروردگار خود اَلَّذِیْ خَلَقَ
آن خدائیکه بیافرید چیزی را یا خلق کرد آدم را از خاک بعد از آن آدمیان را که اشرف و اظهرند و رفیع و تدبیر و دلالت
این بیشتر است بر وجوب عبادت مقصود و از خلق بذکر اقرا و نمود و فرمود خَلَقَ الْاِنْسَانَ آفرید آدمیان را
مِنْ عَلَقٍ از خونهای بسته بعد از آن که آن نطفه بود اِقْرَأْ تکرار برای مبالغه است یا اول امر است بقراءت برای نفس خود
ثانی برای تبلیغ وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ و پروردگار تو بزرگتر است از همه بزرگان و کریمتر از همه کریمان چه او منعم است بدون
عوض و حاکمیست بی تخوف و از روی حقیقت کریم بالذات اوست نه غیر او و چه نعمتی که هست از جانب اوست یا
بر وجه اختراع و یا از حیثیت سبب اَلَّذِیْ عَلَّمَ آن خدای که آموزانید نوشتن را بِالْقَلَمِ بقلم یا علم الخط فهمید کنند
و غایبانه آنرا بنامه یا گاهی دیدند در تبیان آورده که مراد آدم است که حق تعالی علم خط را تعلیم داد او و گشتند اولیست که
اولکسی که خط نوشت ادریس بود علیه السلام ابن عباس فرمود پیغمبر را گفتم یا رسول الله رخصت باشد که آنچه از تو
بشنوم و از احادیث بنویسم فرمود نعم فان الله علم بالقلم عَلَّمَ الْاِنْسَانَ بیاموخت جنس آدمی را
مَا لَمْ یَعْلَمْ آنچه نمیدانست از امور دین و دنیا بنصب دلایل و خلق قوی و انزال آیات یا محمد صلی الله علیه
السلام را تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود که علمک ما لم تکن تعلم یا آدم را تعلیم داد آنچه با آن
عالم نبود که و علم آدم الاسماء کلها حاصل که حق تعالی در آیات ذکر مبداء امر انسان و منتهای آن نمود چه اظهار
آنچه بر او انعام فرمود از نقل او از خسیس مراتب باعلای آن بجهت تقریر ربوبیت و تحقیق کرامت خود کَلَّا باز ایست
ای جاحد نعمت از جحود و کفران خود گویند کلا یعنی حقا است و مرتبط بما بعد یعنی حقا که اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستی که
آدمی لَیَطْغٰی هر آینه از خدای بر دو گردن کشی میکند بر خدا اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنٰی بجهت آنکه دیده است خود را

کی نیاز شد

که بی نیاز شد یعنی توانگر گشته بکثرت عشیرت و اموال و مزیت و قوت و در حدیث آمده که بار خدایا من پناه
میگیرم بتو از درویشی که مرا از یاد مردم ببرد و بالا از توانگری که مرا طاغی سازد بعد از ان بطریق التفات خطاب
میکند از روی تهدید و تحذیر از عاقبت طغیان منصرف باید اِنَّ اِلیٰ رَبِّکَ بدرستی که بسوی آفریدگار تست
الرُّجْعیٰ بازگشتن همه در آخرة پس طاغی و کافر نعمت را البته جزای خود خواهد رسانید و هرگاه تامل کار چنین باشد چگونه
آدمی بسبب مال طاغی شود و عبادة حق را فرو گذارد و مسلم در صحیح خود آورده که روزی ابوجهل باصحاب خود گفت
محمد در میان شما نماز میگذارد و روی در خاک میمالد و شما او را میگذارید و هیچ نمیگویید پس بحق آنکس که باو سوگند
میخورند اگر او را ببینم نماز گذارد و پای بر گردن او نهم و او را زیر پای خود هلاک کنم گفتند این ساعت نماز
میگذارد ابوجهل بشتاب تمام نزد آنحضرت شتافت و بدو نا رسیده باز گشت رنگ زرد کرده لرزه بر اعضای
او افتاده گفتند یا ابا الحکم ترا چه رسید گفت چون رفتم که قصد محمد کنم میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش
اژدهایی بر من باز کرده و مرغان پر و بال بر بافته این خبر بحضرت رسالت رسید فرمود بخدایی که جان من در قبضه قدرت
اوست که اگر بمن نزدیک شدی فرشتگان او را پاره کردندی و عضو عضو او را بربودندی پس این آیت نازل شد
اَرَاَیْتَ الَّذِیْ یَنْهیٰ عَبْدًا اِذَا صَلّیٰ این کامل را یعنی محمد علیه السلام در وقتی که نماز میگذارد و حال که خضوع و خشوعی
در طریق تعجب خطاب بحبیب خود میکند که ای محمد خبر ده مرا که شخصی که منع صلوات کند و بنده را از نماز باز دارد جزای او
چگونه باشد و حال آنکه نزد خدا بر چه باشد اَرَاَیْتَ آیا می بینی تو ای نامی عبد از صلوات اِنْ کَانَ
اگر بنده باشد منهی از نماز عَلَی الْهُدیٰ بر راه راست اَوْ اَمَرَ یا فرماید خلق را بِالتَّقْوٰی بپرهیزکاری او را باز
توان داشت ازین اَرَاَیْتَ آیا می بینی اِنْ کَذَّبَ اگر تکذیب کند ابوجهل ترا با سطلق سخن حق را
وَتَوَلّیٰ و روی بگرداند از ایمان و سرگردد از طریق فرمان حق چه نوع عذاب باشد در جهان اَلَمْ یَعْلَمْ
آیا نمیداند ابوجهل یعنی نادانسته است بِاَنَّ اللّٰهَ یَرٰی بانکه از روی تحقیق خدای میبیند قصد او را

مطلع است بر احوال شنیعه او و بر ایشان جزا خواهد داد و در آیت اشارت است بآنکه حق تعالی از برای
محق انتقام کند از مبطل حاصل که خطاب اول و آخر راجع بمنهی است که حضرت رسالت علیه السلام
در خطاب ثانی راجع بناهی که ابوجهل است پس حق تعالی در حکم حکم است که دو خصم نزد او حاضر شوند و او
هر یک را مخاطب سازد بجایی که مناسب او باشد از اکابر علما منقول است که در کلام ان الله یری هم وعد مندرجست
و هم وعید یعنی ای زاهد پرستش کن بطریق خلوص که خدا ترا می بیند و ای فاسق توبه کن که ترا می بیند و ای مرائی اخلاص ورز که
ترا می بیند و ای در خلوت قصد گناه کرده متنبه شو که ترا می بیند و در خبر است که در روشنی العبد از گناه توبه کرده بود
و منکر بیست گفتند چند گریه کنی که خدای عفو و غفور است گفت هر چند عفو کند خجلت آنرا که دید چگونه از خود دفع
کنم آورده اند که نوبت دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز می گذارد ابوجهل گفت مرا می ترسانی و حال آنکه مجلس
از همه اهل وادی بزرگتر است و اهل مجلس من بیشتر آیه آمد کلا باید که باز ایستد این ناهی معاند و کافر جاحد که
ابوجهل است تا حقا که لئن لم ینته اگر باز نه ایستد ابوجهل از ایذای محمد صلی الله علیه وسلم و از نهی او از
عبادت لنسفعا بالناصیة هر آینه بقهر و شدت بگیریم او را بموی پیشانی او و بر العنف بدوزخ کشیم
ناصیة کاذبة خاطئة بگیریم و بکشیم موی پیشانی کسی را که دروغ گوست و خطاکار یعنی ابوجهل
و بخواری تمام او را بدوزخ کشیم فلیدع نادیه پس باید که بخواند اهل مجلس و عشیره خود را تا یاری او کنند
سندع الزبانیة زود باشد که ما بخوانیم زبانیه را در دوزخ که ملائکه غلاظ و شداد اند برای بردن او
بدوزخ ابن عباس از پیغمبر نقل کرده که اگر ابوجهل اهل مجلس خود را میخواند هر آینه زبانیه او را میگرفتند و در ساعت
هلاک میکردند کلا باید که ابوجهل ازین قول باطل باز ایستد که نه چنانست که او میگوید و تصور میکند
لا تطعه فرمان مبر او را ای محمد بترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت قدم باش واسجد و سجده کن
خدا را یعنی بر سجود خدا و استمرار نما مراد آنست که بر دوام نماز گذار واقترب و نزدیک شو بپروردگار

و خود را

وجود را وسیله طاعت مر او قرب منزلت است و سکانه ابن مسعود از پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقل کرده که
آن حضرت فرموده که بنده بپروردگار خود اقرب باشد که در سجود باشد و این سجده در عزایم اربعه است و
باجماع علما بامر بر طریق وجوب است هم بر قاری و هم بر سامع از ابو عبد الله علیه السلام روایت است که العزایم
الم تنزیل و حم السجده و النجم اذا هوی و اقرأ باسم ربک و ما عداها فی جمیع القرآن مسنون و لیست
بمفروض یعنی این چهار سوره از عزایم اند و ماعدای آن در جمیع قرآن سنت است و مفروض نیست سورة القدر
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند همچنان باشد که تمام ماه رمضان
روزه داشته و لیلة القدر را بطاعت و عبادت احیا کرده و از ابو عبد الله علیه الصلوة منقول است
که هر که انا انزلناه را بلند بخواند همچنان باشد که شمشیر کشیده باشد در راه خدای و هر که آنرا بپنهانی قرائت
کند همچو کسی باشد که در خون خود غلطیده باشد در راه خدای و هر که آنرا ده بار بخواند هزار گناه از دیوان او
محو شود و بدانکه چون حقتعالی ختم سورة العلق نمود بامر سجده و تقرب بجانب او افتتاح این سوره کرد بذکر
لیلة القدر که تقرب در آن بیشتر و زیاده است از بواقی لیالی و سایر ایام سال و فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم
ثعلبی در تفسیر خود از وهب منبه روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم و اصحابه را خبر داد که در بنی اسرائیل
عابدی بود شمسون نام که هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدا جهاد کرد اصحاب متعجب شدند گفتند ما با این عمر کوتاه
و عملهای قاصر چنین دولتی چگونه توانیم رسید حق تعالی این آیت فرستاد که انا انزلناه یعنی بدرستی که ما
فرستادیم قرآنرا از لوح محفوظ بدنیا فی لیلة القدر در شب قدر یعنی ابتدای نزول آن درین شب بود
و با تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ باسمان دنیا آمده و در بیت العزة بسفره سپرده و روح الامین در
بیست و سه سال آیه آیه سوره سوره بحسب مصالح بدنیا آورده و این قول معظم مفسران است و ما ادریک و چه چیز
دانا گردانید که تا بدانی ما لیلة القدر چیست شب قدر یعنی در ادراک تو نتوان رسید عزت و شرافت این شب که در

شب طاعت کنند بخیر نزد فرشته گردد و عملی که در وی واقع شود نزد خدا با قدر بود و با منزلت و قدر بکه درین شب
احیا کند با قدر گردد و گویند لیلة القدر بجهة آنست که درین شب از نزد ملک ذی قدر کتاب ذی قدر
بر رسول ذی قدر نازل شد بر امت ذی قدر بر دست ملک ذی قدر و گویند قدر بمعنی قضاست یعنی
تقدیر کنند بر کارها چون بحکمه نقص را بدان راه نبود یا قدر بمعنی تنگیست چه زمین در آن شب بر ملایکه تنگ شود
از بسیاری ایشان که بزمین آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ شب قدر بهتر است مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه
که غازی بنی اسرائیل یعنی شمسون در آن جهاد کرده مر کسی را که آنرا دریابد و بطاعت بروز آورد و مرویست که
شمسون مردی قوی هیکل و شجاع بود و همه کفار بجهة کثرة محاربه او عاجز بوده ند و در دفع او هیچ چاره نمیدانستند
و آخر نزد زن او فرستادند و او را بمال دنیا فریب داده ند و گفتند چون او بخسبد وی را ببندید تا ما او را هلاک کنیم
زن وی را بریسمانی قوی بست چون آگاه شد ریسمان بگسیخت و با زن خود گفت چرا چنین کردی گفت تا قوت ترا
باز یابم که در چه مرتبه است و اکنون بگو ترا بچه توان بست که از آن عاجز شوی گفت بموی وی ببست بیدار شد
عاجز گشت و زن کفار را خبر کرد بیامدند و او را بجای خود بردند و چشمهای او برآوردند و گوش و بینی او را ببریدند
وی بدرگاه الهی بنالید چشمها و اعضا ایش را باز داد و از بندش خلاص کرد و ملک آن شهر را دختری بود که بالای
ستونهای محکم بنا کرده بود بر آنجا نشسته شمسون بیامد و آن ستونها را بجنبانید ملک از قصر درافتاد
و هلاک شد و لشکر او را بقتل آورد و همچنین طریق با کفار مدت هزار ماه کارزار نمود و حق تعالی به حبیب خود خطاب کرد
که من ترا شبی داده ام که اگر تو و امت تو اگر در آن شب بعبادت بروز رسانند ثواب آن بهتر باشد از هزار ماه
که شمسون با کفار جهاد میکرد و بعضی گفته اند که رسول خدا چهار عابد را نام برد که هشتاد سال خدا را پرستیدند
و طرفة العین در او عاصی نشدند و از یاد او غافل نگشتند یحیی و زکریا و حزقیل و یوشع صحابه را ازین عجب آمد
این سوره آورد بازنمود که عبادت در شب قدر بهتر از هزار ماه عبادت ایشانست از ابوبکر وراق روایت کنند که

ملک سلیمان

ملک سلیمان و ملک اسکندر بود و از امام حسن بن علی علیه السلام روایت است که از رسول شنیدم که فرمود در خواب دیدم

که بوزینگان بر منبر من میرفتند و چون جبرئیل آمد صورت واقعه را با او اعلام کردم گفت بنو امیه باشند که بعد از تو بناحق

بر منبر تو بر آیند من گفتم مدت ملک ایشان چند باشد گفت هزار ماه من دلتنگ شدم جبرئیل مرا تسلی داد و سورة الکوثر و سورة القدر

بمن آورد و در آن باز نمود که شب قدر بهتر از هزار ماه بنی امیه است فقیه گوید که از اول عهد بنی امیه شمار نگاه میداشتم تا آخر زمان ایشان

هزار ماه بود نه زیاده و نه کم و بباید دانست که علما را در این شب اختلاف بسیار است جمهور ایشان بر آنند که شب قدر در ماه رمضان

است و در لیالی آن اختلاف کرده‌اند آنچه مشهور است نزد علما شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم میرود نیست

و اصح اقوال آنست که آن در عشره آخر رمضان است و از امیر المؤمنین مرویست که پیغمبر علیه السلام اهل خود را در عشره آخر

رمضان بیدار میکرد و بعبادت ترغیب مینمود و میگفت شب قدر در این ده شب طلب کنید و ابو بصیر از ابو عبدالله

روایت کرده که چون دهه آخر رمضان میرسید ازار محکم میبست از زنان اجتناب مینمود و همه شب را احیا میکرد

و بعبادت از آن کارها دور میشد و بنزد ابو سعید خدری شب قدر بیست و یکم رمضان است و در صحیح بخاری

مذکور است که ابو سعید خدری گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که شب بیست و یکم تا روز نماز میگذارد و آن شب

تا صبح از آسمان باران می آمد و در مسجد آب فرو می آمد و رسول در میان آب و گل سجده میکرد و بامداد چون از مسجد بیرون

آمد اثر گل بر جبهه الف مبارکش بود و نزد اکثر علمای امت شب بیست و سیم است و اختیار اهل بیت همین است

عیاشی از اسناد خود از زراره روایت کرد که عبد الله الواحد بن مختار انصاری گفت که از ابی جعفر علیه السلام

از رسول سوال کردم که از لیلة القدر فرمود در دو شب است شب بیست و یکم شب بیست و سوم یکی از این دو شب را

برای من جدا کن فرمود چه میشود ترا که عمل کنی در دو شبی که لیلة القدر یکی از آن دو شب است و شهاب بن عبد ربه گفت

که ابی عبد الله را گفتم که خبر ده مرا از لیلة القدر فرمود بیست و یکم و بیست و سیم است عبد الله بن بکر از زراره روایت کرده

که یکی از صادقین صلوات الله علیهما پرسیدم که لیالی رمضان در کدام شب غسل سنت است فرمود که شب نوزدهم .

و شب بیست و یکم و شب بیست و سیوم و بعد از ان فرمود که شب بیست و سیوم لیلة الجهنی است و تسمیه این
شب بلیلة الجهنی جهة آنست که مردی جهنی نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله منزل من از مدینه دور است
شبی از شبهای ماه رمضان تعین فرما تا بمدینه آیم و بعبادت قیام نمایم آنحضرت فرمود که علیک بلیلة الثالث
والعشرین بر تو باد که شب بیست و سیوم اختیار کنی برای عبادت و بعضی از عامه شب قدر بیست و نهم را میدانند
و این قول نزد بعضی بصحت نه پیوسته و در خبر آمده که شیطان درین شب قدر بیرون نیاید تا بر برق و بکر
نوبت جاست و نتواند که کسی را آزار رساند و سحر هیچ ساحری در آن اثر نکند و از ابن عباس مرویست که حق تعالی
در شب قدر جبرئیل را با هزار فرشته از سدرة المنتهی فرستاد و با ایشان علمهای نور و آنها را در چهار جا بر نهد بر پشت
خانه کعبه و بر سر روضه مطهره حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و در بیت المقدس و در طور سینا جبرئیل
با ملائکه گوید پراگنده شوید از زمین پس هیچ سرای و بقعه نماند مگر که در آنجا مومنی و مومنه باشد که نروند که سلام گوی
با هر یا صاحب از حرام با صورت محبت باشند و همه زبان تهلیل و تسبیح بگشایند و استغفار کنند برای امت محمد صلی الله
علیه و سلم و چون صبح شود روی باسمان نهند ساکنان آسمان دنیا باستقبال ایشان بیرون آیند و گویند از کجا می آیید
گویند از دنیا دی شب شب قدر بود ایشان گویند خدای با امت محمد صلی الله علیه و سلم چه کرد گویند صلحای امت را بیامرزید
و شفاعت ایشان در حق اهل ایمان قبول فرمود پس فرشتگان آسمان دنیا آواز تسبیح و تهلیل بر آرند بعد از آن
با فرشتگان آن آسمان تا بآسمان بر سند و همان جواب شنوند و اظهار بشارت و سرور کرده به تسبیح و تهلیل مشغول شوند بهمین منوال
تا بآسمان هفتم رسند و نزد سدرة المنتهی همین حدیث گویند و همین جواب شنوند و زبان به تسبیح بگشایند اهل بهشت
عدن آواز ایشان را بشنوند یا رضوان گویند این چه آواز است گویند فرشتگانند که خدا را تسبیح و تهلیل میکنند
برای امت صلی الله علیه و سلم ایشان نیز آواز بر آرند به تسبیح و تحمید و حاملان عرش نیز چون آواز ایشان
بشنوند و کیفیت احوال را معلوم کنند به تسبیح و تهلیل قیام نمایند از جانب الهی خطاب در رسد که این چه آواز است

و او عالم‌تر باشد که گوینده شنیده‌ایم که امتان محمد را شرف مغفرت شده اند و شفاعت صالحان در حق طالحان مقبول درگاه تو
شده حق تعالی فرماید ای امت محمد راست نزد من آنچه هیچ چشم ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته
و در خبر دیگر آمده که جبرئیل با هفتاد فرشته بزمین فرود آید و میکائیل با هفتاد هزار فرشته لوای حمدی بیارند و آنرا چهار جناح
باشد یکی بشرق و یکی بغرب یکی بآسمان و یکی بزمین بر لوای حمدی نوشته باشد که امت مذنبه و رب غفور و هیچ جای نباشد
که جبرئیل با فرشته در آنجا نرود و سلام نکند و سلام ایشان با اهل ایمان باشد چنانکه میفرماید تنزل الملائکة فرود آیند بر زمین فرشتگان
بزمین والروح و فرود آید جبرئیل با ایشان فیها در شب قدر اصح آنست که جبرئیل با فرشتگان که ایشان را علاقه
آشنایی با اهل زمین هست فرود آیند و بخانه‌های مومنان در روند و جبرئیل مومنان را مصافحه کند و علامت مصافحه
جبرئیل اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک چشم باشد حاصل که بجهت شرافت این شب ملائکه و روح فرود آیند باذن ربهم
ربهم من کل امر از جهت هر کاری بزرگ که حق تعالی قضا فرموده است و هر کاری از خیر و برکت یا هر امری از روزی و اجل
سلام هی تقدیم خبر جهت افاده حصر است یعنی نیست این شب مگر سلامتی یعنی تقدیر کرده نشود درو الا سلامت
و خیر بر خلاف شبهای دیگر که خیر و بلیه هر دو تقدیر کرده میشود یا نیست این شب مگر سلام بجهت کثرت سلام کردن ملائکه
درین شب بر قائم و راکع و ساجد اهل ایمان یا ممنون باشد که ضرری و اذیتی بکسی نرسانند و این سلامتی و برکت
و فضیلت و کرامت در آن شب ممتد است حتی مطلع الفجر تا دمیدن سفیده صبح سورة البینة از ابی کعب
روایتست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که اگر مردمان بدانستندی آنچه درین سوره است از فضیلت و مثوبت اهل و مال
را رها کردندی و این سوره را بیاموختندی هیچ منافقی این سوره نخواند و نه کسی که در خدا شک داشته باشد و بخدا سوگند
که از آن زمان که خدا آسمان و زمین را آفرید و فرشتگان این سوره میخوانند و در هیچ فتور در قرائت ایشان نمیشود و هیچ
بنده این سوره را نخواند مگر او سبحانه فرشتگان را بفرستد تا محافظت او کنند در دین و دنیا و از برای او طلب مغفرت
و رحمت کنند و اگر در روز قرائت کند بعدد هر چه روشنی روز و تاریکی شب باو رسد او را ثواب دهند ابو جعفر علیه السلام فرموده که

هر که لم یکن را تلاوت کند از شرک بری گردد و در دین محمد ثابت و راسخ شود و در روز قیامت با صفت ایمان
مبعوث گردد و حساب او را آسان کند و بدانکه چون حق تعالی در سورة القدر بیان فرمود که قرآن حجت است درین
سوره بیان میفرماید که کفاری که قبل از نزول قرآن بودند و در هیچ وقتی خالی از حجت نبوده اند میفرماید که بسم الله الرحمن
الرحیم لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا نبودند آنکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ اهل کتاب مشرکان پیش از آنکه
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مبعوث شود گفتند که ما باز نمی ایستیم از دین خود و ترک آن نمیکنیم تا آنکه
پیغمبر موعود که در توریت و انجیل مکتوب است مبعوث گردد یعنی محمد صلی الله علیه وسلم حق تعالی ازین خبر داد که اهل
توریت یعنی یهود و نصاری که ملحد شدند در صفات حق وَالْمُشْرِكِينَ و از مشرکان که عبده اصنام بودند
مُنفَكِّينَ باز ایستادگان از کفر حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا آنکه آمد بدیشان حجتی روشن یعنی پیغمبر صلی الله علیه
وسلم با قرآن که مبین صفت است با سایر معجزات وی چنانکه میفرماید که آن حجت بینه رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ
فرستاده خدا است يَتْلُو میخواند بر امت خود صُحُفًا مُّطَهَّرَةً صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان و بطلان
یعنی قرآن و تسمیه قرآن بالصحف جهة آنست که آن جامع اسرار جمیع صحایف است فِيهَا در آن قرآن كُتُبٌ
قَيِّمَةٌ نوشتهها نسبت راست و درست و ناطق بحق که مواعظ احکام است خلاصه یعنی آنست که اهل کتاب و
مشرکان بر دین خود بودند تا بشرف ایمان رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ و متفرق نشد یعنی اختلاف نکردند
در شأن پیغمبر صلی الله علیه السلام الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنانکه داده شدند کتاب توریت و انجیل
إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ مگر بعد از آنکه بدیشان حجتی مبین که محمد است یعنی پیش از بعث آن حضرت
صلی الله علیه وسلم همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از مبعوث مختلف شدند و بعضی بوی گرویدند و بعضی
کافر گشتند حاصل که اهل کتاب قبل از بعث آن قدوه احباب وعده میدادند بر اجتماع کلمه و اتفاق کردن بر حق
وقتی که آن حضرت مبعوث شود و ایشان را از حق تفرقه نمود و بر کفر و باطل ثابت نگردانید مگر امت پیغمبر صلی الله

علما دل

علیه و سلم مثل آیه کریمه و کانوا یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به وَمَا أُمِرُوا
و مامور گشتند اهل کتاب با آنچه در توریت و انجیل است إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مگر جهة آنکه پرستش کنند
خدا برا مُخْلِصِينَ و حالی که پاک کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدا کیش خود را از شرک و الحاد حُنَفَاءَ
و میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز مفروضه را در اوقات آن
وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة واجبه را در کل حول وَذَٰلِكَ و آنچه مامور شدند بآن دِينُ الْقَيِّمَةِ دین ملت
کرد رست و راست است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب
یهود و نصاری اند وَالْمُشْرِكِينَ و از مشرکان که عبدة اصنام اند فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ باشند
روز قیامت خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که جاوید باشند در آن اگرچه عذاب ایشان در شدت و ضعف باشد
یعنی عذاب اهل شرک اشد از اهل کتاب أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ آن گروه ایشان بدترین آفریدگان
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای ستوده و پسندیده
أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ آن گروه ایشان بهترین همه آفریدگان جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان که خیر البریه اند
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای با اقامت تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ میرود از تحت اشجار یا قصور آن جویها یعنی بوستانهای آب مرغوبست خَالِدِينَ فِيهَا
جاوید باشند در آن بهشتها أَبَدًا همیشه این تاکید خلود است رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود باشد
خدای از ایشان بجهة توحید و تنزیه او سبحانه از کسب طاعت و خیرات از امام رضا علیه السلام مرویست که مراد
بخشنودی خدای از ایشان اراده ثواب عظیمست و رسیدن ایشان بمرتبه جلیله وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود
باشند از خدا بدان ثواب بحساب بدنشان و ایشان را بمنتهای مرادات رسانند ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد
از احسان و رضوان لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ برای کسی است که بترسد از عقوبت پروردگار خود یعنی از معاصی اجتناب نماید

و بموجبات مثوبات مشتغل باشند در کتاب شواهد التنزیل ابی حاکم حسکانی روایت کرده که حاکم ابو عبدالله حافظ
خبر داد ما را باسناد مرفوع بر یزید بن شراحیل انصاری کاتب امیر المؤمنین صلوات الله علیه شنیدم از آنحضرت
که فرمود در وقت رحلت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم سینهٔ مبارک او را بسینهٔ خود اسناد کرده بودم
فرمود که ای علی آیا نشنیدهٔ آیهٔ کریمهٔ إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات أولئك هم خير البرية آن
شیعیان تواند و وعده گاه من و وعده گاه شما کنار حوض کوثر خواهد بود و در وقتی که جمیع خلق اولین و آخرین
مجتمع شده باشند برای حساب و جزا شما را بخوانند و شما سفید رویان و دست و پای سفید باشند و همه اعضای
شما نورانی و درخشنده بود و شما را در آنروز بغر المحجلین ندا کنند و این موجب فوز و فلاح شیعیان
آنحضرت است و مقاتل بن سلیمان ضحاک نقل کرده که ابن عباس فرمود که أولئك هم خير البرية نازل شد
در شان علی و اهل بیت او و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب خود که مسمی است بحلیة الابرار روایت میکند
باسناد خود از ابن عباس که چون این آیه نزول یافت حضرت رسالت خطاب کرده بعلی و اولیا علیه السلام و فرمود
که ای علی مراد بخیر البریه توئی و شیعه تو و چون روز قیامت که حقتعالی خلق را برانگیزد و در آنروز تو و شیعه تو
از خدا راضی و خشنود باشید و حق تعالی نیز از شما خشنود باشد و اعدای تو یا علی در آنروز محشور شوند
و ایشان در آنروز مغضوبان و مقهوران باشند و طبری نیز در کتاب مناقب ذکر کرده باسناد از مسروق
که او گفت من از عایشه شنیدم که میگفت از رسول علیه السلام شنیدم که در حق خوارج میفرمود که هم شر الخلق
والخلیقه یقتلهم خیر الخلق والخلیقه و قاتلهم علی ابن ابیطالب فی النهروان یعنی خوارج بدترین آفریدگانند
که کشندهٔ ایشان بهترین آفریدگان باتفاق امیر المؤمنین در نهروان ایشانرا بقتل رساند سوره اذا زلزلت
ابی ابن کعب از رسول روایت کرده که هر که قرائت این سوره کند همچنان باشد که قرائت سورة البقره کرده و ثواب کسی که
ربع قرآن را تلاوت نموده باشد یابد و شهرت از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که هر که چهار بار این سوره را

بخواند همچنان باشد که هر از تلاوت کرده و این روایت از امام علی موسی رضا نیز مرویست از انس بن مالک
که رسول علیه السلام مردی را از اصحاب پرسید که یا فلان متزوج شوی گفت نه یا رسول الله زیرا که نزد من چیزی نیست
که بآن متزوج شوم فرمود با تو قل هو الله احد نیست گفت بلی فرمود آن ثلث قرآنست بعد از ان فرمود با تو نیست
با تو قل یا ایها الکافرون گفت بلی این ربع قرآنست باز فرمود آیا نیست با تو اذا زلزلت الارض گفت بلی فرمود
ربع القرآن بعد از ان فرمود تزوج تزوج تزوج برو زن کن را این سه بار تکرار فرمود و از ابو عبد الله علیه السلام
نیز مرویست که ملال مگیرید از قرائت اذا زلزلت الارض هر که قرأة او در نوافل اذا زلزلت الارض باشد
هرگز حق تعالی او را ابتلای اذا زلزلت گرفتار نسازد و بزلزله و صاعقه و آفتی از آفات و با هلاک نشود و چون بمیرد
مامور شود بداخل شدن در بهشت و در وقت وصول حقتعالی با او خطاب کند که مباح گردانیدم بهشت خود را برای تو
پس در ان ساکن شو و هر جا که خواهی آرام گیر که ممنوع نیستی از ان و بدانکه چون حقتعالی ختم سوره البینه نمود به بیان
حال مومنان و کافران افتتاح این سوره به بیان وقت آن و گفت بسم الله الرحمن الرحیم اِذا زُلزِلَت
الاَرضُ چون جنبانیده گردد زمین زِلزالَها جنبانیدن وی که مقدر است نیز و یا نفخه اولی یا ثانیه
وَاَخرَجَتِ الاَرضُ و چون بیرون آورد زمین اَثقالَها بارهای گران خود را که احیا و اموات و دفاین
و کنوز است یعنی آنرا از درون خود بیرون اندازد دفاین و اخراج دفاین و کنوز و اظهار آن تحسر و عصاوه است
و بدوقتی که نظر بآن کنند زیرا که ایشان بواسطه آن از خدا عاصی شده اند و مردود آنرا گذاشته و از نفع آن محروم گشتند
وَقالَ الاِنسانُ و گوید آدمی یعنی کافر و منکر بعث همه آدمیان بعد از مشاهده این حال وی گویند ما لَها چیست
و زمین و زمین را که همه متزلزل شد پوشیدهای خود را آشکار ساخت و قول اول اصحست و کافران بجهة عدم تصدیق
ببعث چون این قول شنوند بمعنی آنکه گویند من بعثنا من مرقدنا و اما مومنان گویند ما وعد الرحمن و صدق
المرسلون یَومَئِذٍ آنروز تُحَدِّثُ سخن گوید زمین بزبان حال ام والاصح آنست که حق تعالی قوت تکلم در و

آفریند همچنانکه در شجره موسی سخن در آید گوید أَخْبَارَهَا خبرهای خود را که این جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات

بسبب چیست تا خبر دهد از عملهای هر یک از مکلفات که بر بالای آن کرده باشند از خیر و شر این قول اکثر مفسرین

است و مصدق اینست که در حدیث واقع شده که آنحضرت با اصحاب گفت میدانید که خبرهای زمین چه باشد

گفتند الله و رسوله اعلم فرمود اخبار زمین آنست که گواهی بر هر مردی و زنی با آنچه عمل کرده باشند بر بالای آن و گوید

فلان فلان چنین چنین کردند در روز چنین و چنان پس خبر زمین این باشد مرویست که ابو امامه در مسجد الحرام نماز

میگذارد و هر نمازی در بقعه از آن روز از و پرسیدند چرا چنین میکنی گفت تا همه زمین روز قیامت گواه باشند و این

آیه تلاوت کرد که یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ یعنی سخن گوید زمین بسبب آنکه پروردگار تو أَوْحَىٰ لَهَا

وحی کند مر او را یعنی امر کند و دستوری دهد او را که خبر دهد از عملهای مردمان که بر تو واقع شده و با معنی این

باشد که بحدیث زمین این وجه باشد که گوید وحی کرده بمن خبر پس خبر دهم شما را با آنچه از شما صادر شده

واحدی با سناد وثیقه روایت کرده که پیغمبر فرموده که بر وضو بهترین عمل خود که نماز است محافظت کنید

و خود را نگهدارید از زمین که آن مادر شماست هیچکس در وی عمل خیر و شر را نکند الا که او خبر دهنده باشد بآن

در روز قیامت یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النَّاسُ در آن روز باز گردند مردمان از مخارج خود که قبور ایشانست بموقف حساب

أَشْتَاتًا پراکنده کنندگان یعنی گروه گروه جمعی نورانی و ایمن و طایفه ظلمانی و خایف روی بحسابگاه آورند

یا از حساب باز گردند بعد از آن عرض پراکنده بعضی متوجه بهشت باشند و بعضی بدست چپ بدوزخ شتابند

لِیُرَوْا أَعْمَالَهُمْ تا نموده شوند عملهای خود را برویت قلب یعنی معرفت با عمال خود پیدا کنند تا ببینند

جزای کردارهای خود را یا صحایف اعمال خود را بخوانند و آنچه کرده باشند از صغیر و کبیر بنظر ایشان در آید

پس تفسیر باید فَمَن یَعْمَلْ هر که از اهل ایمان عمل کند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خورد یا بمقدار ذره آفتاب

خَیْرًا نیکی یَرَهُ ببیند پاداش آنرا وَمَن یَعْمَلْ و هر که بکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ بوزن مورچه سرخ یا

شرا

مغفرت آنرا که باید مکافات مثقال هرکه بکند یعمل ومن آنرا پاداش ببیند ببیند یره شرا

الهی شامل حال او نشود و در اسباب نزول آورده که دو کس بودند یکی سایل را لقمه و کسوه و کری همی نواخت و میگفت و

این اندکست چیزی چیزی باید کرد تا بران مزد دهند و دیگری گناه خود را خوار میداشت و میگفت بار از قطره بود

باک بکنبار عذاب خواهند کرد حقتعالی آیه مذکوره را در باب این دو کس فرو فرستاد و در خبرست که صعصعه بن ناصیه که

جد فرزدق بود نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد گفت یا رسول الله از آنچه بر تو فرود می آید بر من خوان آن حضرت

این آیه بر او خواند گفت حسبی حسبی یعنی بسنده مراد باکی بسنده مرا آنکه بشنوم از قرآن غیر ازین آیه از عبد الله مسعود

منقولست که محکم ترین آیتی در قرآن این آیتست و پیغمبر خدا این آیه را جامعه فاذه گفتی از ابن عباس مرویست که

هیچ مؤمنی و کافری نباشد که در دنیا خیری یا شری بکند مگر که خدای تعالی در قیامت عمل وی را باو نماید اما سیئات

مومن را بیامرزد و حسنات او را مزد دهد و حسنات کافر را رد کند و بسیئات معذب سازد محمد بن کعب گفته که معنی

آنست که هرکه در دنیا مثقال ذره نیکی کند و او کافر باشد جزا باید در مال و نفس و فرزند تا چون از دنیا

برود او را هیچ خیری نباشد و اگر مثقال ذره بدی کند و او مومن بود در دنیا عقوبت باید بحادثه که بوی رسد

در نفس و مال و اهل تا چون از دنیا مفارقت کند او را هیچ فعل بدی نباشد و در خبرست که چون این آیه نازل شد

بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله این کار عظیم است که هرکه مثقال ذره از عملی که از ما صادر شود حساب کنند فرمود که

مکاره که در دنیا بشما رسد از رنج و بیماری و مصیبت در برابر مثاقیل شر شماست و اما مثاقیل خیر مدخر است تا روز

قیامت بشما دهند سورة العادیات ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و سلم روایت کرده که هرکه این سوره بخواند

ده بعدد هرکه بستوده کرده باشد در مزدلفه و در جمع حاضر شده ده حسنه برای او بنویسند و از ابو عبد الله

علیه الصلوة مرویست که هرکه والعادیات بخواند مداومت نماید حقتعالی او را در قیامت با امیر المومنین مبعوث سازد

و از رفقا و جلیسان آن حضرت باشد در جنت عدن چون این سوره در ذکر قیامت است و جزای اعمال همچنانکه سورة الزلزال

از نتیجه این را متصل بساخت و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و در بعضی تفاسیر آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم منذر بن عمرو انصاری را با خیلی از اصحاب نقیب لشکر کرده فرستاد و فرمود باید که فلان روز وقت
صبح بدیشان رسید و غارت کنند و باید که فلان روز بیاید ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور بر رودخانه
عظیم توقفی افتاد و منافقان زبان دراز کرده با یکدیگر میگفتند که تمام این سریه در بادیه بهلاک شده اند و کسی که
رساند نمانده این خبر بمؤمنان رسید اندوهناک شدند حق برای دلخوشی اهل ایمان از حال آن سریه بشارت داد
این سوره خبر داد و عبد الله صلوات الله علیه و جمعی کثیر از مفسران و محدثان در سبب نزول این سوره فرموده اند
که جماعتی عرب از بنی سلیم نزدیک مدینه آمدند در وادی رمله جمع شدند و غرض ایشان از این اجتماع آن بود که
بر مسلمانان تاختن آورند و بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کید کنند و ایذا و آزار بان حضرت رسانند
چون آن سرور بر احوال ایشان مطلع شد علم اسلام بابوبکر داد و او را با جمعی از اهل اسلام بدان وادی روان ساخت و بر محاربه
امر فرمود چون ابوبکر بحوالی آن وادی رسید ایشان بر حال او مطلع شدند و تهیه جنگ کردند و در محاربه مبادرت
نمودند و خود را بلشکر اسلام رسانیدند و آغاز جنگ کردند ابوبکر از ایشان بترسید و روی بهزیمت نهاد و لوای سطوت
انهزام و عدم ثبات و رسوخ او در جنگ بسی از مسلمانان بقتل آمدند و چون ابوبکر منهزم شد و توقع فتح و فیروزی
نیافت حضرت پیغمبر صلی الله روز دیگر علم بعمر بن خطاب داد و او را با جمعی از اصحاب بان وادی فرستاد و بمعاندان
بدستور سابق محاربه در آمدند و آنرا در ساعت منکسر و منهزم ساختند و چون عمر برگشت و بالفتح و النصر موفق نشد
پیغمبر علیه السلام بسیار ازین جانب بسیار ملول گشته غبار ملال بر خاطر آن حضرت نشست عمرو بن عاص برخاست و گفت
یا رسول الله مرا انظر است که من صاحب عذرم و طریق مکر و حیله را خوب میدانم و امیدوارم که از روی غدر بر ایشان
غالب شوم و مظفر و منصور باز آیم حضرت التماس او را قبول فرمود و او را با جمعی بجانب آن وادی فرستاد
عمرو چون بحوالی وادی رسید از حال او آگاه و آغاز جنگ کردند و عمرو را نیز شکست دادند چنانکه جمعی کثیر از اهل اسلام

بکشتند

بکشتند و چون کار بر عمرو تنگ شد فرار نمود و بحضرت رسالت علیه السلام باز گشت پیغمبر ازین حالت متألم و غمگین
شد فرمود علی بن ابیطالب را بخوانید چون حضرت شاه اولیا حاضر شد فرمود یا علی این علم را بگیر بجانب رمله
متوجه شو ابوبکر و عمرو عاص با جمعی دیگر نیز در خدمت امیرالمؤمنین روان گردانید چون امیرالمؤمنین توجه فرمود
حضرت رسالت تا مسجد احزاب متابعت آن سرور نمود و در حق شاه ولایت دعا فرمود و بعد از ان
برگشت و کیفیت سیر آن سرور چنین بود که در شب میراند و بروز مختفی میشد و قرار میگرفت تا کسی بر ان سرور
مطلع نشود پس بدین نهج خود را بحوالی آن وادی رسانید و از مقابل ایشان در آمد عمرو بن عاص چون آن حالات
آن شاه اولیا بدید و دانست که آن حضرت بر اعدا مظفر خواهد گشت پس او را عرق عصبیت در حرکت آمد و آغاز
فساد کرده با ابوبکر گفت باید که تو بعلی ابن ابی طالب بگویی که درین وادی شیران و گرگان بسیارند
و ما از شر ایشان ایمن نیستیم احتیاط آن است که ما از دهنه این وادی بیرون رویم و بر بالای این وادی برآیم و از ضرر
سباع ایمن باشیم تا آسیبی از سباع بما نرسد و غرض عمرو ازین نصیحت نبود بلکه مقصودش این بود که
چون ایشان بر بالای آن وادی برآیند اصحاب آن وادی از حرکات و اصوات ایشان آگاه شوند و بر ایشان
تاختن کنند چنانکه او و یاران او مغلوب شدند علی بن ابیطالب نیز مغلوب گردد و او را مرتبتی بر ایشان نباشد
ابوبکر این حال را بر امیرالمؤمنین عرض کرد شاه اولیا اصلا التفات بگفتار او نکرد و از مقوله او اعراض کرد و عمرو همین حکایت
بعمر خطاب گفت و عمر همین حال را بعرض رسانید التفات بگفتار او نیز نکرد و آنچه مقتضی رای شریف آنحضرت بود عمل مینمود
تا در اول صبح خود را بنزدیک آن جماعت رسانید و بیخبر بر ایشان تاخت و با ایشان آغاز جنگ فرمود بعنایت الهی
و برکات انفاس حضرت رسالت پناهی بر ایشان غالب شد و مظفر و منصور گشت و بعضی را مقتول ساخت و بعضی را
اسیر گردانید و در سلاسل کشید از نتیجه این غزو غزوة سلسله خوانند و چون صفدر منصور گردید متوجه مدینه
گشت و در وقتی که نزدیک مدینه رسید عالم علیه السلام باستقبال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از مدینه بیرون آمد

وچون چشم شاه اولیا بر چهرهٔ منور سید انبیا افتاد از مرکب فرود آمد و در رکاب آنحضرت را بوسه داد

وحضرت رسالت در حق او دعا فرمود و تحسین او نمود و از غایت فرح فرمود که ای علی اگر مرا اندیشه آن نه که طوایفی از امت

نبودی واز انحراف ایشان از جادهٔ شریعت باکی نمیداشتم که ناگاه در شان تو غلو کنند و در محبت تو مبالغه

کنند چنانکه امت عیسی در حق او غلو نمودند گمراه گشتند هر آینه در شان تو امروز بر وجهی سخن میگفتم و مردمانرا

در حق تو مقالی میشنوانیدم که هر طایفه از امت من که تو بر ایشان میگذشتی ایشان خاک اقدام ترا بر میداشتندی واز

آن استشفا مینمودند یا علی بر مرکب خود سوار شو که خدای تعالی و رسول از تو راضی اند و در آن وقت که حضرت او

بر طایفهٔ بنی سلیم دران وادی غالب شد هنوز خبر فتح آن حضرت بمدینه نرسیده بود که جبرئیل از نزد ملک جلیل

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آورد و آن حضرت را بفتح و نصرت امیرالمؤمنین بشارت داد و این سوره را بر آن

حضرت فرود آورد که وَالْعَادِيَاتِ و سوگند باسپان دونده و غازیان که وقت دویدن نفس میزنند

ضَبْحًا نفس زدنی باواز که نه صهیل بود فَالْمُورِيَاتِ پس سوگند به بیرون آورندگان آتش از سنگ بسم های خود

یعنی اسپانی که سم بر سنگی که بر آن آید آتش بر جهد قَدْحًا زدنی مر او آفت که چون سم بر سنگ زنند از آن

ازان آتش فرو زنند یعنی تکاور آتش زنند فَالْمُغِيرَاتِ پس سوگند باسپان غارت کنندگان صُبْحًا در وقت صبحدم

مراد راکبان اسپانند که غارت کنندهٔ اموال اعدا اند و چون سبب غارت کردن اعدا اسپانند پس گویا که آنها

غارت کنندگان اند و اغارت بمعنی سرعت سیر آمده یعنی سوگند باسپان شتابان کننده در رفتار بوقت صبح

فَأَثَرْنَ بِهِ پس بر انگیختند بوقت صبحدم نَقْعًا غباری که در کنار آن قبیله و حین دویدن شتابان

فَوَسَطْنَ پس در میان در آمدند بِهِ بوقت صبح جَمْعًا گروهی از دشمنان دین که بنی سلیم اند

جواب قسم آنکه إِنَّ الْإِنسَانَ بدرستی که آدمی یعنی ابن ابی کعب و نوالح او که از اجلاف در میان

مردمان می‌افکند یا مطلق کفار لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را لَكَنُودٌ ناسپاس است حسن گفته که کنود آنست

که تنها خورد و عطا ندهد و بنده را زند و فضل بن عباس گفته که کنود آنست که بیک مصیبت همه نعمتها را
فراموش کند وانّه و بدرستی که آن علی ذلک لشهید هر آینه گواه است وانّه و بدرستی که
آدمی لحب الخیر بجهت دوستی مال و گرانی انفاق بر آن لشدید هر آینه سخت یعنی بخیل است
و امساک او بنهایت رسیده و گویند معنی آنست که آدمی دوست دارنده مال است از بعضی اکابر نقل است
که اگر مال را دوست داری بده تا باز تو بود و بنه و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند پس حق تعالی بر سبیل
تنکیر و وعید منبر باید که افلا یعلم آیا نمی‌داند آدمی اذا بعثر چون برانگیخته و زنده کرده شود
ما فی القبور آنچه در گورهاست یعنی اموات وحصّل و حاصل کرده شود و جمع کرده و در صحف یعنی ظاهر سازند
نوران ما فی الصدور آنچه در سینه‌هاست از خیر و شر یا تمیز کرده شود آنچه در صدور است از نیک و بد از
یکدیگر جدا کنند مراد آنست که صفای صدور که اعتقادات حق و باطل و نیات ریا و اخلاص از یکدیگر متمیز
سازند و بر وفق آن جزا دهند همچنانکه بر اعمال ظاهره مکافات نمایند انّ ربّهم بدرستی که پروردگار
ایشان بهم بایشان یعنی بافعال و اقوال ایشان یومئذ در روز رستخیز لخبیر هر آینه آگاه و داناست
و معنی علم او سبحانه بایشان در روز قیامت مجازات اوست مر ایشان را بر مقادیر اعمال ایشان چه از
علامت خبر است و علم اوست بایشان سورة القارعة ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت
کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی در روز قیامت ترازوی اعمال او را گرانبار سازد و از ابو جعفر علیه السلام
مرویست که هر که سوره القارعة بخواند حق تعالی او را از فتنه دجال نگهدارد و از فیح جهنم او را ایمن گرداند و اینکه
اتصال این بما قبل اتصال نظیر است بنظیر چه این سوره نیز در احوال آخرت است کما قال بسم الله الرحمن الرحیم
القارعة ساعت یا حالت کوبنده ما القارعة چیست کوبنده مراد روز قیامت است که بسبب
هول و شدت تمامی مهدمات را بکوبد یوم یکون الناس در روزیکه باشند مردمان از شدت رستخیز کالفراش

الْمَبْثُوثِ مانند پروانهای پراکنده در کثرت و ذلت و ضعف و انتشار و اضطراب و تطایر بدواعی از
جمیع جوانب وَتَكُونُ الْجِبَالُ و گردد کوهها از هول آن روز كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ مانند پشم رنگین که زده باشند
بجهت تفرق اجزای آن و تطایر آن در هوا تشبیه جبال بعهن بجهت آنست که منکوس است بود یا باعتبار فرط قبول تفرق
چه رنگ پشم راست گیسو در آن روز منتشر میشود پس تفصیل حال مردمان میکند در آن روز بقوله فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ
پس هر که گران باشد مَوَازِينُهُ اعمال موزونه یا ترازوهای اعمال او و بعضی در آن روز مقادیر انواع حسنات
او راجح باشد فَهُوَ فِي عِيشَةٍ پس او در زندگانی باشد رَاضِيَةٍ پسندیده وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ
و اما هر که سبک باشد مَوَازِينُهُ اثقال وزن کرده او یا میزانهای کردار او یا آنکه حسنات با
سیئات راجح باشند فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ پس مأوای اوست هاویه و آن درکه اسفل زیرترین درکات
دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ و چه دانا کرد ترا مَا هِيَهْ چیست هاویه نَارٌ حَامِيَةٌ آتشیست که گرمی و
سوزش او بغایت رسیده و دائم الحرارتست مرویست که عمق هاویه بر وجهیست که چون اهل دوزخ
را دران اندازند هفتاد خریف بقعر آن نرسند و بصحت پیوسته که فردای قیامت صحایف اعمال را وزن
خواهند کرد باین وجه که صحیفه طاعات را در کفه و صحیفه معصیت را در کفه دیگر نهند و هر کدام راجح باشد حکم آنرا
باشد حکم آنرا باشد و اگر هر دو مساوی باشد حق تعالی بفضل خود نظر در سیئات نکند و صاحبش را [illegible]
بهشت در آورد سورة التکاثر ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که هر که این سوره
بخواند حق تعالی حساب آن نکند نعمتی که در دنیا برو انعام کرده باشد و ثواب کسی که از هزار آیه بر خوانده
باشد در نامه او ثبت کند و از ابو عبد الله نقلست که هر که سوره الهیکم التکاثر را در فریضه قرائت کند
حق تعالی ثواب صد شهید برای او بنویسد و اگر در نافله بخواند ثواب پنجاه شهید و چهل صف ملایک در نماز
فریضه با او نماز بگذارند و نیز از ابو عبد الله از پیغمبر صلی الله روایت کرده که هر که این سوره را در وقت خواب

بخواند

بخواند قبر محفوظ باشد و از ابو امامه از حضرت رسالت صلی الله علیه السلام کرده که خوانندهٔ این سوره

بحساب نخست برند و در روایت صحیح ثابت شده که هر که دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول یکبار فاتحه

و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله احد دو بار و در دوم فاتحه یکبار و ده بار الهیکم التکاثر و این نماز را

میگویند و بعد از آن بگوید اللهم صل علی محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان حق تعالی هزار فرشته به قبر

آنکس فرستد که این نماز برای او گذارده با هر فرشته نوری و حله و قبر او را فراخ گردانند تا روز نفخ صور و بعد

آنچه آفتاب بر او واقع شود مصلی را حسنات دهد و هزار درجه او را بردارد و بدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ القارعة

در صفت قیامت فرمود در این سوره ذکر آنکس میکند که تفاخر بکثرت قبیله او را باز داشته از یاد آن

و مستعد نماید بسم الله الرحمن الرحیم از مقاتل و کلبی منقولست که بنی عبد مناف بن قصی و بنی سهم بن عمرو

بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت قبیله و هر یکی گفتند که مردمان ما بیشتر اند و سادات و اشراف در میان ما زیاده

چون ایشان یکدیگر را شمردند بنی عبد مناف غالب آمدند بنی سهم گفتند بسیار از مردمان ما در جاهلیت کشته شدند

و نامرده و زنده یکدیگر را شمار میکنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی سهم به خانواده بیشتر آمدند و حق تعالی این

سوره را نازل ساخت از قتاده مرویست که یهودان گفتند که ما از بنی فلان بیشتریم و بنی فلان قبیله دیگر و ایشان

مشغول بودند و اوقات میگذرانیدند تا آنکه بر صفت کفر و ضلالت مردند حق تعالی این سوره را در بارهٔ ایشان

فرو فرستاد الهیکم التکاثر مشغول کرد شما را مفاخرهٔ یکدیگر به بسیاری قبیله و عشیره از طاعت و ذکر

آخرة حتی زرتم المقابر تا حدی که زیارت کردید یعنی آمدید بگورستان و شمار کردید مردگان را و با

بتکاثر اولاد و عشیرت مشغول شدند تا آنگاه که بمردید و آمدید بمقابر کلا نه چنانست که همت عاقل مصروف

دنیا شود و آخرت فراموش کند چه عاقبت این وبال و حسرت و مآل این تأسف و ندامت سوف

تعلمون زود باشد که بدانید خطای خود را در عاقبت تفاخر و تکاثر را وقتی که مرگ به تاویل و شدائد عظیم کند

نزد مرگ ثُمَّ كَلَّا پس باید که باز ایستید از یاهو سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانند

خطای تکاثر و تباهی را و معاینه آن را در وقت موت و خبر یا علم موه نزد موت باشد یا در قبر و دوم وقت

نشور یعنی چون قدم در روان مرگ نهند و طلب عت قبر در آید و مشاهده عذاب کنید و اهوال منکر و نکیر

و فشار قبر را در یابند و بعد از آنکه مبعوث گردید و عرصه قیامت در آنجا نامهای اعمال و شرار وی

کردار و این انواع نکال و عقوبات و دوزخ را در نظر شما در آرند و شمار السلسله عذاب و عقبه عقاب در کشند

و خبر جهت مبالغه مکرر باید كَلَّا نه چنانست که بکثرت مردم و زنان خود تکاثر کنید و بوفور اموال فانیه خود تفاخر

کنید لَوْ تَعْلَمُونَ اگر بدانید که چه در پیش دارید از اهوال و مخاویف عظیمه عِلْمَ الْيَقِينِ و دانش

امر محکم بیگمان باشد هر آینه شما را باز دارد و از تفاخر و تکاثر لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ بخدا سوگند که هر آینه ببینید

دوزخ را در حالت نزع وقتی که بعرصات در آیند ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا پس بخواهید دید آن را عَيْنَ الْيَقِينِ

یعنی دیدن خبری بیگمان یعنی دیدن بچشم وقتی که در آن در آیند و شبهه نیست که علم یقین منتهی علی مراتب

ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ پس هر آینه پرسیده شوید يَوْمَئِذٍ در آن روز بوقت محاسبه عَنِ النَّعِيمِ از نعمتهای

که بدان مشغول شدید و از عبادات او غفلت کردید خطاب مر کسی است که شغل دنیا او را از امور دینی باز داشته و نعیم

مخصوص باشد به شاغل متنعم باشد از امر آخرت بجهت قرینه حالیه و نصوص الشرعیه کقوله تعالی قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ

وَكُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ و از حسن روایت است که لا يسأل عن النعيم الا اهل الجحيم و گویند در وی عموم خواهند بر که

هر کس از شکر نعمت سوال خواهند کرد پس معنی آنست که ای معاشر مکلفان پرسیده خواهید شد از هر نعمتی که شما را داده

این قول اکثر مفسران است و از قتاده نقلست که حق تعالی سوال خواهد کرد از هر صاحب نعمتی که او را انعام فرموده باشد

از سعید بن جبیر روایتست که ماکول و مشروبست و غیر آن از ملاذ و از عکرمه صحت و فراغت است و موید

که ابن عباس از پیغمبر علیه السلام روایت کرده که دو نعمت اند که بسیار مردمان مغبونند در آن صحت و فراغ

صحت است و مخترعست و این از ابو جعفر علیه السلام مرویست و گویند که از هر نعمتی سوال کنند مگر آنچه در حدیث
مخصوص شده و آن قول حضرت رسالت است که سه چیز اند که بنده را از آن سوال نکنند خرقه که عورت را بآن بپوشند
و نانی ریزه که بآن گرسنگی خود را دفع کرده باشد و خانه که بآن خود را از گرما باز داشته باشند و نزد بعضی
مراد آب سرد است و سایهٔ خنک و غیر این نیز گفته اند و در روایت آمده که رسول علیه السلام این آیه را تلاوت
فرمود بر کرا نان گندم و آب سرد و نشیمنی که در آنجا متوطن شود در روز قیامت او را از این سه چیز سوال کنند
و از امام باقر و جعفر الصادق صلوات الله علیهما روایت کرده اند که مراد باین نعمت ولایت امیر المومنین است
که تمامیت نعمت بآنست و بیان این آیت که اتممت علیکم نعمتی و عیاشی نیز باسناد خود روایت کرده
که ابو حنیفه کوفی معنی این آیه را از ابو عبد الله پرسید فرمود ای نعمان چه نعمتی نزد تست ابو حنیفه گفت طعام امنیت
و آب سرد فرمود اگر حق تعالی در روز قیامت ترا از هر لقمه و شربت آبی که خورده باشی و آشامیده سوال کند پس
ایستادن تو بآن موضع بطول انجامد گفت یا ابن رسول الله پس نعیم کدام است فرمود که ماییم که اهل البیتیم و حقتعالی
بما انعام فرموده است و بندگان و بما الفت گرفته اند بعد از آن که مختلف بودند و متفرق حق تعالی بما الفت افکند
و در دلهای ایشان و ایشان برادران هم گردانید بعد از آنکه دشمنان و بما ایشان را بدین اسلام راه نمود و این نعمتی است
که منقطع نشود و خدای تعالی ایشان ترا از حق این نعمتی که بآن منعم کرده است بر ایشان سوال خواهد کرد و این نعمت حضرت
رسالت است و عترت اطهار او صلوات الله وسلامه و علیه علیهم اجمعین و در عیون الرضا از امام علی بن موسی الرضا
روایت شده که آن حضرت فرمود مراد از این نعیم در این آیه نه آب سرد است و نه سایه خنک و نه خواب خوش
و نه طعام پاکیزه و غیر آن از اقسام نعم دنیویه چنانکه اهل خلاف گفته اند زیرا که حقتعالی سوال نکند بندگان خود را
از آنچه بتفضل خود بر ایشان انعام کرده باشد و بر ایشان منت ننهد بآنچه امتنان از نعم مخلوق قبیحست پس چگونه
آنرا بمنسبت بخالق توان داد ولیکن مراد از نعیم در این آیه دوستی ماست که اهل البیتیم و موالات ما که حقتعالی سوال کند

بعد از توحید و نبوة زیرا که بهشت جایگاه با بن نعیم وفا کند او را بروضه رضا رساند که هرگز تهمت فنا و زوال

نه پذیرد و بعد ازین از آبای کرام خود علیهم السلام حدیث کرده که پیغمبر و امیر المؤمنین صلوات الله را گفت که ای

علی اول چیزی که بنده را بعد از مرگ از آن سوال کنند کلمتین شهادتین باشد و ولایت و محبت تو پس هر که بآن

اقرار کند و اعتقاد نماید بنعیم ابدی و سعادت سرمدی رسید و سورة العصر ابی بن کعب از پیغمبر علیه السلام روایت کرده که هر که

سورة العصر بخواند حقتعالی ختم او بصبر کند و در قیامت با صابران و اصحاب حق حشر کند و بروایت دیگر از پیغمبر مرویست

که هر که والعصر تلاوت کند او را بیامرزد و از جمله کسانی باشد که بحق بصبر وصیت کرده باشند و از ابو عبد الله روایتست که

هر که والعصر را در نوافل قرائت کند حق تعالی در روز بعثت روی او را نورانی کند و دندانهای او را خندان و چشمهای

او را روشن و اخنان با روی درخشان و دندان خندان و چشم روشن به بهشت در آورد بدانکه حق تعالی ختم

سورت التکاثر نمود بوعید کسی که مشغول حطام دنیا شده ترک طاعت کرده و در زیانکاری آخرة گشته و درین سورت

بنز خبر از آن زیان کرده و میگوید بسم الله الرحمن الرحیم وَالْعَصْرِ سوگند بعصر پیغمبر که افضل اعصار است

یا بروزگار که مشتمل است بر عجایب بسیار و عبرت بسیار و یا بخدای روزگار و نماز عصر که صلوات وسطی است

بقول اکثر و مرتبه افضل همچنانکه پیغمبر صلی الله علیه السلام فرموده هر که نماز عصر وی فوت شود همچنانست که از اهل اهالی خود

مسلوب و مقطوع شده و بیکس و متحیر گشته بر تقدیر جواب قسم اینست که إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ بدرستی

که آدمی در زیانکاریست بسبب صرف اعمال در مطالب ناپایدار و سعی در مقاصد بی اعتبار الف و لام برای استغراق

است بقرینه استثنا یعنی جمیع آدمیان در زیانکاری فاحش اند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند بخدا و رسول

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای پسندیده زیرا که هیچ وجهی و شبهه که ایشان آنکه نشده بسرمایه عمر خود

اکتساب درجات حسنات کرده اند و بجهة این معامله آخرت رابح آمده و بحیات ابدی و سعادت سرمدی

فایز گشته و در دنیا ملازمت حق نموده از توحید خدا و لطف لعن انبیا و اوصیا عمل نموده اند طاعت و عبادة

مفرده

مفروضه و مندوبه و اجتناب نموده اند از معاصی و تواصوا و وصیت کرده اند یکدیگر را بالحق بامر ثابت
و راست و درست از اعضای و عمل که جایز باشد عقلا و شرعا انکار آن چون توحید و طاعت و اتباع کتب
و رسل و زهد و رغبت در عقبی و تواصوا و وصیت نموده اند یکدیگر را بالصبر بر تحمل مشقت بر طاعت
یا از معصیت با شکیبائی بر بلیه و مصیبت ابی بن کعب گفته که من تفسیر این سوره را از رسول خدا پرسیدم فرمود
والعصر سوگند است بآخر روز بآنکه ابوجهل در خسارت است مگر مومنان که عمل صالح کرده اند یعنی اهل البیت من
که علی بن ابی طالب است و آل اطهار او و متابعان ایشان لقوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله والذین
آمنوا و تواصوا بالحق ثوابت علی بن ابی طالب که الحق مع العلی و علی مع الحق و تواصوا بالصبر بروایتی که بر
اعدای آل محمد بایشان رسد سورة الهمزه ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و سلم روایت کرده که هر که سوره را
بخواند حق تعالی بعدد هر که استهزا بمحمد و آله کرده ده حسنه برای او بنویسد و ابو بصیر از ابی عبد الله روایت کرده
که هر که ویل لکل همزة را در فرایض خود قرائت کند درویشی از وی زایل کرده روزی بر وی فراخ شود و از مردن بد ایمن
کرده بدانکه حق تعالی بعد از اجمال خسران در سورة العصر تفصیل آن میکند درین سوره و میگوید بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که اخنس بن شریق ثقفی همیشه غیبت رسول الله در حضور ولید بگفتی و او از آن مبتهج و مسرور بودی
و در غیبت با او شریک گشتی و چون رسول بر ایشان بگذشتی بدست و چشم بر وی طعنه زدندی و بر یکدیگر
نکبد کردندی با اهل کفر این عمل قبیح ارتکاب نمودندی حق تعالی در باب ایشان فرمود که ویل لکل همزة لمزة
وای بر هر غیبت کننده و در خفیه طعنه زننده و در مواجهه و نزد بعضی معنی بر عکس است یعنی همزه بمعنی طعنت
مواجهه و لمزه غیبت است در غیر مواجهه و از ابن زید نقلست که همزه طعن بدست و لمزه طعن بزبان
و چشم و گویند که این آیه در باب امیه بن خلف نازل شد که او همیشه بهمزه و لمزه حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم مشغول بودی و بر هر تقدیر منفر باید که جامع این صفت الذی جمع مالا آنکس است که گرد کرده

مال را وَعَدَّدَهُ و شمرد آنرا مرة بعد اخرى باستشمار نگاه داشت بجهة شدت محبت و فرط تعلق او بآن
و با آنرا مستعد و آماده ساخت برای رسیدن نوازل و حوادث بآن كما قال امير المؤمنين بشّر مال البخيل بحادث او
و وارث يَحْسَبُ مي پندارد أَنَّ مَالَهُ آنكه جمع كرده و تعداد نموده أَخْلَدَهُ جاويد ساخت او را
در دنيا بجهة اين آنرا دوست ميدارد و بخيل بآنكه خلود را دوست دارد و بايد از آنست كه حب مال او را
از موت غافل خواهد ساخت يا اجل او را از ياد خواهد برد و انها مپندارد كه او مخلد است و بجهة اين عملی ميكند
كه مانند است بعمل كسی كه ظن موت نداشته باشد مرويست كه اخنس چهار هزار دينار سرخ داشت و فرط
تعلق او بآن در نهايت كمال رسيده بود و شدت محبت او بآن مرتبه غايت انجامیده با وجود آن
تكن عشر از جمع مال زايل شود و نايب لمحه از كسب آن نه غافل و نشسته است اين غنا كفر و عنا و او
بيشتر شد و كفر معاندت بجو و حضرت رسالت محكم بر ميان بست و آخر همه آنرا گذاشته بجهنم خوست و بعذاب
ابدی و عقاب سرمدی گرفتار گشت كَلَّا نه چنين است و آنچه پندارد او دوست از تخليد مال او را در دنيا بحقّا كه
لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ هر آينه انداخته در حطمه يعنی در آتشی كه عظم و كسر مر ضرب كند در و انداخته ميشود و آن
حطمه نام دركه السبت از دركات دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ و چه دانا كرد ترا تا بدانی كه چيست آن شيئی
كه اين خاصيت دارد و بعد از آن تفسير آن ميكند بقوله نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ يعنی حطمه آتش خدا است كه برافروخته
يعنی آتشی كه خدای بقهر و غضب خود آنرا برافروخته و در ضمن حق آنرا برافروزد و ديگری نتواند كه آنرا فرو نشاند
آن آتشی كه تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ برآيد و غالب شود بر دلها يعنی از همه اعضا و اطراف او در گذرد و به دلها
در آيد و همه ظاهر و باطن آنرا فرا گيرد و تخصيص افئده جهة آنست كه محل عقايد خبيثه است و ديگر آنكه دل الطف
اعضا است و الم اصعب پس الم او بايد با استيلاى نار جهنم بر دو رغايت مرتبه بايد كه فوق متصور
نباشد إِنَّهَا بدرستی كه آن آتش عَلَيْهِمْ بر ايشان مُؤْصَدَةٌ بركاشتن سر بسته شده است يعنی همه را نكه

در عمد

در بارهٔ جهنمی فرموده‌اند که آتش بر کافران فرو بسته شود فی عمد ممدّدة در ستونها کشیده شوند یعنی همچنان که
ستونها را بر درهای کشند و انها را بر آن ستونها محکم میکنند و همچنین آتش را بر کافران فرو بندند و از آن ابواب
مضبوط و مستحکم کنند مقاتل گفته که درهای آتش را بر کفار فرو بندند و آن را بمیخهای آهنین که از آتش باشند
مستحکم سازند تا غم و حرارت آتش با ایشان راجع شود و هیچ روح و راحت بر ایشان داخل نشود و عیاشی باسناد
معتبره از حمران بن اعین نقل کرده که ابو جعفر علیه الصلوة روایت کرده که کافران و مشرکان در دوزخ زبان
دراز کرده عصاة اهل توحید را سرزنش کنند و بایشان گویند توحید شما فایده بشما نرسانید و عذاب دوزخ را
از شما دفع نکرده و ما و شما برابر و مساوی ایم پس کرم حق تعالی این سرزنش را از برای ایشان نه پسندد و ملایکه
را امر فرماید که شفاعت ایشان کنند پس فرشتگان آن عدهٔ که مشیت الهی بآن تعلق گرفته باشد که
گرفتار باشند شفاعت کنند بعد از آن بانبیا خطاب رسد که شفاعت عصاة امت خود کنید ایشان بر وفق
مشیت او سبحانه شفاعت نمایند پس بمومنان خطاب رسد که شفاعت عاصیان کنید ایشان نیز بر طبق
اراده او سبحانه زبان شفاعت بگشایند و عدهٔ را که مراد الله باشد شفاعت کنند بعد از آن فرماید که انا ارحم
الراحمین آخر جوهر رحمتی من رحم کننده‌ترین رحم کنندگانم از دوزخ بیرون آیند رحمت واسعهٔ من همه عصاة
اهل ایمان چون ملخ بیرون آیند پس ابو جعفر فرمود که بعد از ستونهای آتش را بکشند و بر کفار فرو بندند و بخدا سوگند
که در میان آن محل جاوید بمانند و هرگز از آن خلاصی نیابند سورة الفیل ابی بن کعب از پیغمبر خدا روایت کند
هر که سورة الفیل بخواند حق تعالی او را از خسف و مسخ و قذف ایمن گرداند و ابو عبد الله صلوات الله علیه
روایت کرده که هر که در فرایض الم تر کیف بخواند فرشتگان و حیوانات و سایر جمادات از زمین و هوا و کوهها
و سنگ و کلوخ و غیر آن که در عالم باشند برای او گواهی دهند که او از نماز گذارندگان است و روز قیامت
منادی از حضرت ندا کند بشنوید که شما و شهادت بر بندهٔ من صادق بود و من گواهی شما را برای او قبول

کردیم در آوردید مرا به بهشت و محاسبه او کنید که او از کسیست که دوست دارم او را و دوست میدارم عمل او را

بدانکه حقتعالی در سورت الهمزة ذکر آن خبری فرمود که متعلق بود از برای طاعن و عایب و مغتاب

و مایل بدنیا و تارک عقبی و درین سورت بیان عذابی میکند که بر اصحاب الفیل نازل شد منفیر باید بسم الله الرحمن الرحیم

و در روایات صحیحه و احادیث وثیقه وارد گشته و باجماع امت نیز بثبوت پیوسته که ابرهة بن صباح الاشرم

از قبل اصحمه نجاشی که ملک حبشه بود و غیر نجاشی که در عهد رسول بود پادشاه یمن شد و قصد هدم کعبه

کرد و سبب این بود که ذرعه ذونواس یهودی که پادشاه حمیر بود جمعی از ترسایان را که مهتران بن عبد الله ثامر بودند

بر طریق اتفاق آنجا افتاده بودند بدین یهودیت ترغیب نمود ایشان قبول نکردند بعضی را بکشت و بعضی را

بسوخت و یکی از ایشان که او را اوس بن ذونواس گفتندی اسپی خوب داشت بر آن نشسته بگریخت

و نزد قیصر روم رفت و این قصه را بعرض رسانید و مدد خواست تا انتقام از ایشان بخواهد قیصر گفت مسافت

دور است و نمیتوانم که بآن طرف توجه نمایم اما کتابتی بملک حبشه بنویسم که بر دین ماست تا ترا اعانت نماید

و از ایشان انتقام کشد چون نامه بملک حبشه رسید مردی را ارباط نام با لشکری بیمن فرستاد و با او امر کرد

که ثلثی از ایشان را بکشد و ثلثی را بیمن فرستد و ثلثی را آواره گرداند اوس با لشکریان تا آن صوب رفته با ایشان

قتال کردند لشکر ذونواس متفرق شدند و ذونواس روی بهزیمت نهاد و لشکر ارباط در عقب وی میشتافتند

تا بکنار دریا رسید اسب را در دریا راند و هلاک شد ارباط بعضی از ایشان را کشته و بعضی را اسیر کرده و بعضی را

از شهر اخراج کرده بیمن آمد و کیفیت حال را بملک حبشه عرضه کرد ملک حبشه ایشان را اعلام فرمود که با لشکر خود هم

آنجا باش و بعد از مدتی ابرهه را با وی خصومت افتاد و بسیار حرب کرده روی بیکدیگر آوردند ابرهه

با ارباط گفت لشکر بیگناه اند بیا تا ما و تو حرب کنیم اگر تو مظفر شوی مملکت ترا باشد و اگر نه مرا پس

برین قرار دادند و در میان محاربه بیرون آمدند ارباط حربه بر روی ابرهه زد و حکم غلام خود را به میان ...

زانکه صلاح او در آن دید و همراه کرده بود تا اگر عاجز شود دستیار وی شود و چون آغاز محاربه شد ارباط ضربه
بزد بر روی وی و دندان ابرهه بریده شد و بجهت این وی را اشرم خوانندی ابرهه بعقب افتاد و غلام پیش آمد ارباط
را زخمی بزد و بکشت لشکر بر ابرهه جمع شدند و او را پادشاه خود ساختند این خبر بنجاشی رسید خشم گرفت نامه
بابرهه نوشت که چه کسی ترا امر کرده بود که با ارباط حرب کنی و وی را بکشی والله که لشکری بفرستم تا سر ترا
و خاک مملکت ترا لگدکوب خود آورم ابرهه نامه مطالعه کرده در حال امر نمود که تا سرش را تراشیدند پس موی سر
خود با پاره از خاک در انبانی کرده پیش نجاشی فرستاد و در نامه اعلام کرد که آنچه بدان سوگند خوردی من
بدان کار کردم من بنده توام مملکت ترا برای تو محافظت میکنم رای رای تست و حکم حکم تو نجاشی شاد شد
و آن ولایت را با وی تفویض نمود و وی را پادشاه حبشه گردانید در صنعا کلیسیائی ساخت از رخام الوان و در و دیوار آنرا
بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و قلیس نام نهاده و بنجاشی نامه نوشت که من بنام تو کنیسه ساخته ام که در
جهان مثل آن نیست و مردم از جوانب می آیند و زیارت آن میکنند طمع میدارم که چنان شود که همه
مردمان کعبه را بگذارند و بدینجانب آیند نجاشی شادمان گشت و او را انواع رعایت نمود و تعظیم و تکریم او
کرد او در رسید و آن شد که با وجود حجاج بدان معطوف گردانید و این صورت اگرچه بر قریش شاق
بود لاجرم جز شکیبائی چاره ندانستند یکی از بنی کنانه بخدمت آن مشغول شد رتبه مجاورت یافت و شبی
آن بیت معبد را حدث آلوده ساخت و فرار نمود این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم
از اطراف آن متنفر گشت ابرهه از اینحال در غضب شد لشکری جمع کرد با فیلان قوی هیکل مهیب منظر بقصد
تخریب حرم محترم متوجه مکه معظمه شد و فیل محمود را که بعظمت جثه مشابه کوه بود به با خود برتا خود و بر دو
از بلاد عرب میرسید پادشاه آن بلاد با ابرهه محاربه پیش آمد و اول پادشاهی که با وی قتال آغاز کرده ذو نفر بود
از ملوک حمیر ابرهه بر وی غالب آمد او را اسیر گرفت خواست که وی را بکشد گفت مرا مکش که من در این عزم که کرده

اعانت تو و مدد تو کنم ابرهه او را بند کرد و چون بمقابل صنعم بقبیل حبیب باجمعی بیرون آمد ابرهه بر وی غالب آمد

خواست که او را بکشد وی نیز گفت که مرا زنده بداری دلیل راه تو باشم ابرهه او را نیز بند کرد و بطائف آمد مسعود بن معتب

با اهل طایف بیرون آمد و گفت ایها الملک ما را با تو نزاعی و جدالی نیست اگر خواهی دلیلی بفرستیم تا ترا بخانه کعبه راه نماید

گفت چنین باشد پس مردی را با وی فرستادند نام او ابورغال چون بمرد یک منزلی رسید که آنرا المغمس خوانند

بمرد و جان بمالکان دوزخ سپرد و او را هم آنجا دفن کردند و عادت جاری شده که هر که آنجا رسد سنگی بر گور وی زند

القصه ابرهه از آنجا مردی با لشکری عظیم پیش از خود بمکه فرستاد تا آنجا غارت کنند وی بیامد و جمیع مال حوالی حرم را

جمع کرد و چهارصد شتر عبد المطلب را بگرفت و شخصی را نزد عبد المطلب که حاکم و پیشوای اهل مکه بود فرستاد که من آمده‌ام

که خانه کعبه را خراب کنم اگر مانع شوی با تو قتال کنم والا با تو کاری ندارم عبد المطلب کسی را با وی فرستاد که کار

به پیغام گذاری راست نمی آید من بیایم و جواب گویم پس با جمعی از اولاد و اقارب و بزرگان قوم بلشکر رفت و دو نفر

که ملک حمیر بود چون بشنید که عبد المطلب خود می آید با ابرهه گفت که این عبد المطلب سید قریش است و در عرب او را

مثل نیست و در شرافت و بزرگی همتا نیست و او مردیست که همه مردم را از طعام میدهد و در سبیل و جبل وحوش و طیور را

دانه میدهد باید که حرمت وی را نیکو داری و در جایگه لایق فرو نشانی و باید آنست که ثانی در رضای او بخواهی که سر افراز جمیع

عرب است این بگفت و با عبد المطلب ملاقات کرد و وی را نزد ابرهه برد و عبد المطلب نیکو روی و نیکو بالا و فصیح زبان

بود و با شوکت و هیبت تمام و نور محمدی در ناصیه او درخشان و تابان ابرهه چون او را بدید و همی عظیم و هیبتی عجیب

از وی در دل ابرهه نشست از تخت بزیر آمد و برابر بالای دست خود بر تخت بنشاند و خود بر زانوی ادب نشست

و مترجم را طلبید و گفت از وی بپرس که بچه کار آمده عبد المطلب گفت ملازمان ملک چهارصد شتر مرا برده اند التماس آنست

که فرماید تا باز دهند ابرهه مترجم را گفت این سخن عجیب است از این مرد چه دلالت بر خفت عقل او میکند و بر خلاف آنچه

مردمان او را ستایش میکردند از کمال عقل و جلالت و مکرمت چه من با لشکری عظیم آمده ام تا خانه را که معبد و منبع آبا نسبت

و شرف

وشرف ایشان از آن خراب کنم و از آن همه چیزی نمیگوید و از شتران کرکین سوال میکنید مترجم این سخن را با عبد المطلب

باز گفت عبد المطلب گفت انا رب الابل من خداوند اشترانم و طلب اشتر خود آمدم و للبیت رب ان شاء

و یحفظه و یمنعه این خانه را خداوندیست که آنرا نگاه میدارد و منع مقصد بان آن خواهد کرد مرا بآن کاری نیست

ابرهه از این سخن هراسان گشت و خاموش شد و شتران او را باز داد و عبد المطلب شتران را بکوهی فرستاد و روی

بمکه نهاد و ابرهه آنجا بان خالف و اند لشکر بمنزل بکر آمد عبد المطلب با جمعی از قبیل عرب پیش وی رفت و گفت

ثلثی از مال حجاز و تهامه بتو میدهیم که ترک تخریب خانه کعبه کنی قبول نکرد و گفت تا کعبه را خراب نکنم و خاک بر پشت

شتران و فیلان بوطن ببرم و جای آرام نگیرم عبد المطلب باز گشت و با قریش گفت بشعاب روید تا مضرتی

نبینید پس بیامد و حلقه خانه کعبه را بگرفت چند بیت ادا کرد مضمون آنکه یا رب خدایا خانه خود را از دشمنان خود نگاه

کن و آنرا در پناه خود نگاهدار پس بیرون آمد و در جای متواری شد ابرهه روی بکعبه نهاد و با پیلان جنگی و فیل

اکبر چند ضخیم بود بیامد و سر در کوش پیل محمود نهاد و گفت پیش رو پیلان بود اگر وی برفتی دیگران نیز رفتندی و اگر

بایستادی دیگران بایستادندی یاد گفت ای محمود دانی چه جای است این حرم خداوند خانه ولیست نهار

اگر قصد آن بکردی که الله بهلاکت ابدی گرفتار شوی این بگفت و در میان ایشان گریخت و در بعضی کوهها پناه

کرد و گفت پیلان هر چند مطرقه بر محمود زدند و بکفیدند پیش نمیرفت و پیلان دیگر همچنان بر جای خود ایستاده بودند

و از سمت طلوع آفتاب بود فوجی از جانب دریا مرغانی فرستاد بشکل خطاف و با یکی سنک بود

در منقار بود و دو در چنگال هر سنگی بزرگتر از عدس و کوچکتر از نخود و بروایت ابو عبد الله علیه السلام مانند خطاف

بودند و منقارها بی هر یک سنگی بمقدار هر یک عدسی بر بالای سر هر کسی مرغی بایستاد و هر کدام را که سنگ بر سر زدندی

از مقعد بیرون آمدی و بدن استخوانش ریخته آمدی چون دمر کردی و علی الفور هلاک کردی ایشان رو بگریز

نهادند و در حالت از ... بیرون ... شد و ... چون آن حالت بدید گفت کجا است

معز الله غالب شد و اشرم مغلوب گشت و ورای آن نگاه میکرد تا همه هلاک شدند و اهل صنعا والشعرا هیچ ضرری نرسید
و ابرهه درد و علتی پیدا شد که همه انگشتان دست و پای او بیفتاد و خون و ریم ازان روان شد
و چون رضعار سینه و شکمش ورم کرد و شکافته شد بجهنم پیوست و در روایتی آنست که همه لشکریان هلاک شدند
مگر ابرهه که تنها بحبشه در رفت و بجست مرغی که نام وی ... بود بر سر بالای او میرفت تا بحبشه رسید و چون
ببارگاه نجاشی در آمد آن مرغ بر بالای سر او پرواز میکرد و ابرهه صورت حال را بعرض رسانید نجاشی از
روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که سنگ انداختند چندین مبارزان هلاک ساختند ابرهه بطرف دریچه در این
حال نظر بر آن مرغ افتاد و گفت یکی ازین مرغان است همان لحظه آن مرغ سنگی که بر فرق او افکند بعلم نجاشی
هلاک شد و این برای آن بود تا نجاشی قوت و قهر الهی را بداند و ازین صورت عبرت گیرد و باقی احوال در بیان
بمنبع الصدق تبین میرود حق تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم ازین واقعه خبر داده میفرماید الم تر آیا نمی بینی کیف
فعل ربک که چگونه کرد پروردگار تو باصحاب الفیل بخداوندان پیل یعنی ابرهه و لشکریان او و همراه اند برای تقریر است
اگرچه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آن واقعه را ندیده بود اما چون آثار آن مشاهده کرده و همه در اخبار آنرا
بتواتر شنید بروجهی که آن متعین شده بود پس گویا که آنرا دیده بود و یا رای بمعنی علم است و الشه قصه اصحاب فیل را
الم یجعل آیا نگردانید یعنی بگردانید کیدهم مکر ایشانرا که در تزویج کعبه داشتند و در تخریب خانه کعبه فی تضلیل
در تباهی و تضیع و ابطال و گمراهی و ارسل علیهم و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای هند
طیرا مرغانی ابابیل در حالی که گروه گروه بودند مرغانی متفرقه بر ایشان فرستاد ترمیهم میزدند ایشانرا میکنند
ایشانرا بحجارة من سجیل سنگی از سنگ گلین یعنی سنگ شده و این معرب سنگ گل است و ابن عباس فرمود
که آن گل پخته بود و اجر فجعلهم پس گردانید خدای ایشانرا بدان سنگ کعصف مأکول چون برگ کاه
خورده شده یعنی خورده و در وی افتاده ریزه ریزه گردیده یا بمنزله کاهی که دواب بخورد و گذاشتند سرگین گردانید

و نیز دلیل است بر این که بیش از استیصال ایشان این آیه از اعظم آیات و داله است بر کمال قدرت او سبحانه
چه مرغان ضعیف را امر کرد تا سنگ های گلین را که مقدار عدسی بود بر سر ایشان انداختند و همه بسبب آن
هلاک شدند سورة القریش ابی بن کعب از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که این سوره بخواند
حق تعالی او را بعدد هر که طواف خانه کعبه کرده و در آنجا معتکف شده ده حسنه بدهد ابو بصیر از ابو عبد الله
روایت کرده که هر که سوره لایلاف قریش بخواند حق تعالی او را در روز قیامت بر مرکبی از مراکب بهشت
سوار کند و به بهشت رساند و او را بر موائد نور بنشاند عیاشی باسناد صحیح از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که جمع
نکنید در یک رکعت دو سوره را مگر والضحی و الم نشرح و الم تر کیف و لایلاف یکی از این دو و در حکم
یک سوره اند و باجماع علمای ما نیز جمع میان این هر دو سوره در یک رکعت واجب است بدانکه چون حق تعالی
ذکر عظیم نعمت خود کرده در اینجا بیان که آن استیصال اصحاب فیل بوده و مظفر ساختن ایشان بر اعادی در عقب آن
بیان نعمتی دیگر میکند بر ایشان بقوله بسم الله الرحمن الرحیم در بعضی تفاسیر آمده که قریش را برای تجارت دو
سفر بود در زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و اهل یمن و شام و سایر مردمان ایشان را اهل حرم و ولاة
بیت الله گفتندی و حرمت داشتندی و از غارت ایمن بودندی و حق تعالی برای اثبات این نعمت
بر ایشان این سوره فرستاد لِاِیلٰافِ قُرَیْشٍ برای الفت گرفتن قریش اِیلٰافِهِمْ یعنی بجهة خو کردن ایشان
ایشان رِحْلَةَ الشِّتٰاءِ سفر زمستان وَ الصَّیْفِ و تابستان فَلْیَعْبُدُوا پس پرستید
رَبَّ هٰذَا الْبَیْتِ پروردگار خداوند این خانه معظمه را که تعظیم و تکریم ایشان بسبب آن البیت یعنی بنعمتی که بخشش
مخصوص گشته اند پس باید پرستش خداوند این خانه بزرگوار کنند نه غیر او را اَلَّذِی اَطْعَمَهُمْ آن خداوندی
که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت سیر گردانید مِنْ جُوعٍ از گرسنگی یعنی بعد از آنکه بسبب شدة فقر و فاقه
گرسنه بودند و بخیه آن روایت و طعام و جیفه میخوردند حق تعالی ایشان را بوسیله این رحلت اموال بسیار

دار ارزاق بسیار کرامت فرمود وایشانرا از آن گرسنگی برهانید و مشبع و آمنهم من خوف و ایمن ساخت ایشانرا
بجهة این حرم محترم من خوف از ترس عظیم ایشانرا که در حوالی مکه اند و در نواحی سایر بلاد و یمن و شام یکدیگر را می کشتند
وغارت میکردند یا از خوف اصحاب فیل واز امیر المؤمنین علی مرویست که مراد از آمنهم من خوف آنست
که حقتعالی ایشانرا ایمن گردانید از خوف آنکه خلافت در میان غیر ایشان باشد از حضرت رسالت صلوات الله علیه
نقلست که چون حقتعالی از فرزندان اسمعیل بنی کنانه را برگزیده واز بنی کنانه قریش را واز قریش هاشم را
واز کلبی مرویست که اول کسی که از ملوک که از مکه سفر کرد و بشام رفت واز آنجا مطایع وطعام آورد هاشم بن
عبد مناف بود و بعد از آن قریش در تجارت دلیر شدند و در بلاد مسافرت تردد مینمودند تا صاحب خدم و حشم
و اموال و اعمال گشتند و بر جمیع اهل زمان خود فایق شدند و نام هاشم عمرو العلی و چون از برای مردمان ثرید
میکرد و بان اطعام مردمان مینمود خصوصا در زمان غلا و قحط از جهة این اسم ملقب گشت سورة الماعون
ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه وسلم روایت کرده که هر که سوره بخواند حق تعالی او را بیامرزد و اگر
مال زکوة را ادا کرده باشد واز ابو جعفر علیه السلام منقولست که هر که ارایت الذی یکذب بالدین را قراءت
کند در فرایض و نوافل حق تعالی نماز و روزه وی را قبول فرماید و آنچه در دنیا از وی صادر شده باشد محاسبه ننماید انگاه
چون حقتعالی در سوره مذکوره ذکر نعم خود فرموده درین سوره اظهار تعجب میفرماید از تکذیب ایشان با وجود اعطای نعم عظیم
نعم خود بر ایشان و میگوید ارایت الذی یکذب آیا دیدی ای محمد و دانستی آنکس را که تکذیب میکند بالدین
بروز جزا یا بدین اسلام و باور نمیدارد آنرا با وجود وضوح امر آن و قیام حجه بینه بر صحة آن و بعضی از مفسرین بر آنند
که نصف اول آن سوره در شان کافرانست و نصف آخر درباره منافقان و نزد کلبی این سوره درباره عاص بن
وایل سهمی فرود آمد و بروایت مقاتل بن حیان در شان ولید بن مغیره و ابن جریج روایت کرده که ابوسفیان
هر هفته دو شتر را نحر کردی و چون یتیمی بیامدی عصا را بر وی زدی و او را ضربی بدادی حقتعالی این سوره در شان او

نرسانند و بعضی دیگر برآنند که ابوجهل بکذب وصیت می‌کردی هر گاه وصی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعمه و کسوت از مال

خود منع کردی و براندی و پیوسته مردمان را از انفاق باز داشتی حق تعالی این سوره را انزال فرمود آیا شناختی که تکذیب

روز جزا است که چه کس است اگر شناختی او را فذلک الذی پس او آن کس است که یدع الیتیم دفع میکند بعنف و ستم

یتیم را یعنی میراث اند بشدت و خشونت و زجر قبیح و لا یحض و تحریص نمیکند دیگران را یعنی نمی‌فرماید اهل خود را و سایر مردم را

علی طعام المسکین بر طعام دادن درویش محتاج یعنی نمی‌دهد و از غیر نمی‌فرماید و این امر میکند بجهت عدم اعتقاد او بروز جزا و چون

دفع یتیم و عدم تحریص بر طعام که رواج و قبح آن ظاهر است از عدم مبالاة بصلوات که از ارکان اسلام است بسبب تکذیب باشد

بروز جزا فویل پس سختی عذاب للمصلین برای نماز گذارندگان را بیتبت یعنی ابن ابی کعب و اصحاب او را که همه

منافقان اند الذین هم آنان که ایشان عن صلوتهم از نماز خود ساهون غافلان و بیخبران اند و آنرا وقعی

نمی‌نهند و چیزی نمی‌شمرند بجهت عدم اعتقاد ایشان بثواب آن و عدم خوف عقاب بر ترک آن بجهة دفع ضرر اهل اسلام

از خود و عدم نظر مردمان بشرط ادا می‌کنند از نماز و در خفیه و خلوت ترک آن میکنند الذین هم یراؤن آنکه ایشان

ریا میکنند تا گویند نمازگزار و یمنعون الماعون و منع می‌کنند مال زکوة را از اهل استحقاق یعنی آنرا نمیدهند و نسبت

در آنکه تکذیب بروز جزا اعظم اسباب است برضاعت خود چه آن مانع جمیع دواعی خیر است و باعث جمیع اقسام

شرور و معاصی است و از یونس بن عمار روایت کرده که گفت از ابی عبد الله صلوات الله علیه از این

آیه سوال کردم و گفتم مراد از این وسوسه شیطانی است در نماز فرمود مراد از آن وسوسه شیطانیست چه آن همه کس را

واقع میشود بلکه مراد آنست که از نماز غافل شود و آنرا واگذارند تا آخر وقت و نیز از آن حضرت مرویست که

مراد ترک نماز است و کاهلی در آن و محمد بن فضیل از ابوالحسن علیه الصلوات نقل کرده که مراد ضایع گردانیدن

نماز است و عدم التفات و بی‌تمیز بودن در کاهلی و در ماعون از امیر المؤمنین و ابو عبد الله علیهم السلام و ابن عمر و حسن

و قتاده و جمعی از صحابه و تابعین که مراد از ماعون زکوة مفروضه است و ضحاک گفته که مقصد ... و ابن مسعود و ابن عباس و سعید بن جبیر

كفته اند كه ماعون مطباخ خانه است كه مردمان آنرا به يكديكر دهند چون ديك وكاسه وتبر ودلو وداب ونمك
وآتش وابوبصير از ابوعبدالله نقل كرده كه ماعون قرض است وعاريت دادن مطباع خانه واقدام نمودن
بهر امر معروف كه از جمله زكوة است كفتم يا ابن رسول ما را همسايه هايي هستند كه چون بايشان عاريت ميدهيم مي شكنند
وفاسد ميسازند اكر ايشانرا از ان منع كنيم ما را كناهي باشد فرمود ترا كناهي نيست اكر ايشانرا منع كني كاهي كه ايشان
مكسور وفاسد سازند وبعضي ماعون منحصر ساخته اند در آب وآتش ونمك از پيغمبر صلوات الله عليه روايت است كه هركه نمك
بكسي دهد چنان باشد كه شصت درويش را طعام داده وشصت بنده را آزاد كرده واكر جايي كه آب باشد
آب دهد چنان باشد كه مرده را زنده كرده ابي بن كعب از حضرت رسالت صلي الله عليه روايت كرده واكر جايي
كه آب ده چنان باشد كه مرده را زنده كرده سورة الكوثر ابي بن كعب از حضرت رسالت صلي الله عليه روايت كرده
كه هركه اين سوره را بخواند حق تعالي او را از انهار جنت آب دهد وبعدد هر قرباني كه عباد وسيله تقرب خود كردانيده باشند
در روز نحر واهل كتاب ومشركين بسبب قرب خود ساخته باشند ده حسنه كرامت فرمايد وابوبصير از ابوعبدالله
صلوات الله روايت كرده كه هركه اين سوره را در فرايض ونوافل قرائت كند حق تعالي او را از حوض كوثر آب دهد،
ودر زير طوبي حضرت رسالت صلي الله عليه محدث او باشد وبدانكه چون حقتعالي در سوره ماعون ذكر تاركان
صلوة نمود ومانعان زكوة درين سوره بيان ميكند كه هركه قيام نماز وزكوة نمايد حق تعالي خير كثير باو دهد
در اكثر تفاسير آورده اند كه عاص بن وايل سهمي بكه سيد عالم نزديك باب بني سهم ملاقات كرد وزماني
با هم سخن كفتند حضرت رسالت بيرون رفت وعاص بمسجد درآمد جمعي از صناديد قريش كه در مسجد نشسته بودند
از وي پرسيدند باكه سخن ميكفتي كفت با اين ابتر وعادت عرب اين بود كه هركه پسر نبودي او را ابتر كفتندي
يعني دم قطع است واز وعقب نخواهد ماند ودر ان ايام پسر آن حضرت كه عبدالله نام داشت ملقب بطاهر واز
خديجه حاصل شده در كذشته بود وچون اين خبر بحضرت رسالت صلي الله عليه وسلم رسيد دل مباركش اندوهناك شد حقتعالي

برای تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر عاطر او این سوره را فرستاد بسم الله الرحمن الرحیم إنا أعطیناک
الکوثر بدرستی که ما عطا کردیم ترا خیر بسیار که آن اولاد و اعقاب بیشمارند و کثرهٔ نسل و ذریهٔ اطهار از فاطمه زهرا
علیها السلام یعنی خاطر شریف را اندوهناک مگردان که ما ترا کثرتی دهیم در عقب و نسل که در روی زمین هیچ
نقص و خطا نماند که فرزندان تو در آنجا باشند و این مشهور است که بعد از امام معصوم مظلوم ابی عبد الله الحسین
صلوات الله علیه بغیر از امام زین العابدین از ذکور اهل البیت او کسی نمانده بود حق تعالی ایجاد وعدهٔ خود فرمود
از نسل او عالم را پر کرد و ابناء و اولاد و امجاد او را از حد حصر متجاوز ساخت و از ابو عبد الله علیه الصلوة نقل است که
هو نهر فی الجنة کوثر نهر است در جنت و از عایشه و ابن عمر مرویست که کوثر نهر است در بهشت و از
ابن عباس و انس نقل است که یکروز رسول با اصحاب نشسته بود ناگاه اثر وحی بر روی ظاهر شد سر در پیش انداخت
و بعد از زمانی سر بر داشت و بر بالای منبر رفت و فرمود یا ایها الناس بدانید که حقتعالی سورتی
بمن فرستاده و در آنجا بمن نوازش بسیار کرده گفتند یا رسول الله آن سوره کدام است حضرت سوره را
بر ایشان خواند و فرمود هیچ میدانید که کوثر چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود جوئیست در بهشت و در آن
خیر کثیر مرا وعده داده و آن از شیر سفیدتر است و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر و از برف سردتر
و از مسکه نرم تر لبهای و دستارهای آن از آسمان قدحهای بسیار و مطبوع بر کنارهٔ آن نهاده و از مروارید قبهای از یاقوت
و لعل و مرجان و اطراف از زبرجد و ریگ آن نهر از یاقوت و مروارید و منبع آن از اصل درخت سدرة
المنتهی طول آن از مشرق تا مغرب هر که از وی آب خورد هرگز تشنه نگردد و هر که از آن وضو کند هرگز
اشعث و اغبر نگردد امت من بر آن ازدحام کنند و انبوهی نمایند و جمعی را از آن چون چهارپایان تشنه
از آنجا طرد کنند و دور گردانند و ایشان در میان امت من چون شتران با شوکت و نیکو منظر من چون ایشان را
ببینم گویم اصحابی اینها صحابهٔ منند خطاب آید که تو نمیدانی که ایشان بعد از تو چها کردند و چه بدعتها نهادند

و همین روایت را بعینه مسلم در صحیح خود آورده و در احادیث معراجیه نیز آمده که بالای آسمان هفتم جوی
دیدم و بر لب آن جو خیمها دیدم از یاقوت و لولو و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جو دیدم از جبرئیل پرسیدم
که این چیست فرمود که این کوثر است که حقتعالی بتو عطا کرده و در عالم التنزیل همین روایت نقل کرده و ثانی
این آب علی بن ابی طالب است که دوستان خود را آب دهد با بازوی فرزندی و دشمنان خود را تشنه بدوزخ
فرستد از علی بن الحسین زین العابدین علیهم السلام نیز درین باب حدیث منقولست که لحن خواص روا داده
سرد و سعید فداده با فارس فارا کربنا و خاب من حبنا زاده و من کان غاصبا لقوم الفطیمة میعاده
و از صادق علیه السلام نقل است که کوثر شفاعت آن حضرتست و کثرت ذکر و در آسمان و زمین و غیر آن
از نعم دنیا و آخرت و بر بر تقدیر مفسران باید که چون خیر دنیا و آخرت بتو کرامت فرموده ایم و بر وجهی که بهیچکس
دیگر را نداده ایم فصل لربک پس نماز بگذار برای پروردگار خود یعنی مداومت کن برای خالص از برای رضای
وی بجهت ادای شکر گذاری کثرت نعم بر توجه نماز جامع اقسام شکر است و انحر و قربان کن شتر را که
اموال خیار عرب است و تصدق آن بر محاویج برای رضای وی تعالی و تقرب رحمت او بخلاف مشرکان
که اهل احتیاج را از آن منع میکنند و ماعون را از آن باز میدارند و با برای بتان شتر را قربان
میکنند این سوره در مقابل سوره متقدمه است بنقیض سلوک اهل شرک و عنادرا اختیار کن از خطبه
مرد لست مراد صلوات فجر است و نزد لقمه و نحر بدن در منی و نزد قتاده و عطا و عکرمه نماز عید است
بقرینه نحر یعنی نماز عید بگذار و ذبح بدنی کن و گویند معنی آنست که نماز یومیه را ادا کن و نحر خود مستقبل
قبله شو جمیل بن دراج فرموده که من از ابی عبد الله پرسیدم از معنی نحر آن حضرت هر دو دست خود را
برابر خود آورده در افتتاح نماز و بعد از آن فرمود بیکذا یعنی نحر این وجه است از مقاتل بن حیان مروی است
که اصبغ بن نباته حدیث کرد مرا از امیر المومنین که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت جبرئیل را

پرسید که این نحر که حق تعالی بمن امر کرده چه چیز است گفت آن نحره نیست ولیکن ترا امر کرده که از برای نماز
چون تکبیر احرام گوی دستهای خود را برداری چون رکوع کنی و از رکوع راست شوی و سجده کنی تکبیر
احرام را بهمین کیفیت بگوی که نماز ما و نماز جمیع فرشتگان که در هفت آسمان اند باین طریق است بدرستی
که هر چیزی را که از زینتی است بدرستی که زینت نماز و دستها برداشتن است نزد هر تکبیری و از عطا مرویست
که معنی این آیه آنست که نماز بگذار و سر از رکوع و سجود و آن بردار چنانکه نحر یعنی لبّه تو پیدا شود ان شانئک
بدرستی که دشمن دارنده تو یعنی عاص هُوَ الْأَبْتَرُ اوست دم بریده و منقطع از خیر و نسل و ذریت و چنان
شد که خدا تعالی از آن خبر داده بود عاص و اتباع او که در حق رسول صلی الله علیه وسلم و آله این سخن گفته بودند
عقب ایشان نماند و نه حسن ذکر فاما آثار اقتدار حضرت سید محمد صلی الله و محبت و حسن صلوات و اشتهار و آثار فضل
بیشمار تا روز قیامت باقی ماند و در آخرت مرتبه و نهایت قربت او نزد حضرت عزت بر وجهی خواهد بود
که تحت وصف در نیاید و بتوهم هیچ واهمی و سورة الکافرون ابی بن کعب از حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله روایت
کرده که هر که قل یا ایها الکافرون را بخواند چنان باشد که ربع قرآن را خوانده و مرده شیطان از و دور شوند
و از شرک بری گردد و از فزع اکبر ایمن شود و از جبیر بن مطعم روایتست که حضرت صلی الله علیه و سلم و آله
فرمود که ای جبیر میخواهی که سفر روی و از همه چیزی در پناه خدا باشی و هیبت و صباحت تو از همه همراهان
بیشتر باشد و در کثرت مال از همه در پیش باشی گفتم نعم یا رسول الله فرمود این پنج سوره را ورد خود
ساز قل یا ایها الکافرون و اذا جاء نصر الله و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و در قرائت هر یک
از این سوره افتتاح به بسم الله الرحمن الرحیم جبیر گفت من مالی چنان نداشتم چون قرائت این سوره ها مواظبت
کردم مال و زاد من از همه بیشتر شد و در سفر محتاج بر رفیقان شدم و هیبت و سطوت من بیش از همه کس شد
از ابو عبد الله روایت است که قل یا ایها الکافرون ربع قرآنست و چون از قرائت او فارغ میشد میگفت

اعبد الله وحده اعبد الله وحده و نیز روایت از حسن ابی العلا که هر که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد

را در فریضه از فرایض قرائت کند حق تعالی او را و پدر او را و مادر او را و همه اولاد او را بیامرزد و اگر شقی باشد

اسم او را از دیوان اشقیا محو کند و در دیوان سعدا ثبت کند و تا زنده باشد سعید و نیکبخت باشد

و شهید مبعوث گردد و از ابن عباس مرویست که در قرآن هیچ سوره نیست که شیطان دشمن تر از این

داشته باشد بدانکه حقتعالی در سورة الکوثر ذکر فرمود که اعدای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابتر و قطع

اند از خیر و این در این سوره امر میفرماید او را به برائت و ازان نمیگوید بسم الله الرحمن الرحیم مفسران برآنند

که این سوره در جمعی از قریش نازل شده و سبب آن بود که قیس بن حارث سهمی و عاص بن وایل و ولید

بن مغیره و اسود بن عبد یغوث زهری و اسود بن مطلب بن اسد و امیه بن خلف و غیر ایشان از

صنادید قریش رسول را گفتند که ای محمد بیا و با ما موافقت کن و تابع دین ما شو ما نیز جمیع تابع دین تو

شویم و یکسال تو معبودان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال پرستش معبود تو کنیم تا اگر دین بهتر از دین ما بوده

باشد ما شریک دین شویم و اگر دین ما بهتر از دین تو باشد تو شریک ما باشی دران و ازان حظی یابی

حضرت فرمود که معاذ الله که غیر خدای بحق را شریک شوم در عبادة گفتند پس بعضی الهه را استلام کن

و لمس آن نما تا تصدیق تو کنیم و خدای ترا پرستش نمایم فرمود من مرتکب هیچ امری نمیشوم تا که فرمان الهی

نازل شود پس اگر حکم پروردگار من درین باب فرود آید من تابع شما شوم در استلام و تقبیل بمفاد این حال

جبرئیل نازل شد و این سوره آورد که قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ بگوی ای محمد که ای ناگرویدگان جاحد و ای کافران

معاند لَا أَعْبُدُ نخواهم پرستید مَا تَعْبُدُونَ آن چیزی را که پرستید در آینده وَلَا أَنْتُمْ و نه شما پرستید

شما عَابِدُونَ پرستندگان در زمان حال مَا أَعْبُدُ آنرا که می پرستم در استقبال وَلَا أَنَا عَابِدٌ

و نخواهم بود من پرستنده هر که مَا عَبَدْتُمْ آنچه پرستش کردید در ماضی وَلَا أَنْتُمْ و نیستید شما عَابِدُونَ

پرستندگان

پرستندگان و نه هیچ وقتی از اوقات زمان عابد ما اعبد یعنی آنچه من پرستش میکنم لکم دینکم مر شما راست

کیش شما یعنی شرک که معتقد آنید و از آن دست باز نخواهید داشت ولی دین و مراست دین آیین

من توحید که بر آنم و هیچ وجه که آنرا نخواهم گذاشت ملخص معنی آنست که پیغمبری ام مبعوث بشما آمدن

حق و راه نجات خوانم پس اگر قبول قول من نمیکنید و تابع دین من نمی‌شوید مرا بحال خود باز گذارید و ترک

نخوانید بدانکه این سوره متضمن اعجاز حضرت رسالت است و آله از جمله اخبار بآنچه واقع شود از اوقات

مستقبله که آن ایمان نیاوردن آن جماعت مذکوره است در زمان مستقبل و مردمان ایشان بر صفت

کفر بعد از نزول این سوره حضرت در مسجد الحرام بر آن جماعت قریش خواند ایشان بعد از استماع آن حضرت

مأیوس شدند و ایذا و آزار با و و اصحاب او رسانیدن گرفتند سوره الفتح ابی بن کعب از پیغمبر و آله روایت

کرده که هر که این سوره بخواند همچنان باشد که در روز فتح مکه با پیغمبر همراه بوده باشد و موافقت نموده

و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که هر که اذا جاء نصر الله والفتح در نافله یا در فریضه بخواند حق تعالی

او را بر جمیع اعدا نصرت دهد و چون مبعوث گردد حق تعالی آن کتابی از خوف قبر او بیرون آورد

دیا و دها و در آن نوشته باشد که ویرا امانست از جسر جهنم و از قهر و نیران و حق تعالی آن نامه را

ناطق گردانیده تا آنچه در دست او میخواند تا به بهشت و در روز قیامت هیچ چیز نگذرد مگر که او را بشارت

بانواع نعمت و جنت و اصناف مکرمت تا آنکه بجنت عدن درآید و بدانکه چون حق تعالی ختم

مقدمه نموده بذکر دین در این سوره افتتاح نمود بظهور دین فرمود بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء

نصر الله چون بیاید یاری کردن خدای که آن ظفر دادن و غالب گردانیدن اوست ترا بر دشمن

یا بر همه عرب والفتح و بیاید فتح مکه و نزد جمعی مراد جنس نصرة او سبحانه است مر کافه اهل ایمانرا

و فتح مکه و سایر بلاد شرک برای ایشان و رأیت الناس و چون ببینی مردمانرا یدخلون فی دین الله

که درآیند فی دین الله در دین خدا که اسلام است افواجا درانحال که جماعت کثیره باشند چون
اهل مکه وطائف و یمن و هوازن و بنی اسد و غطفان و بنی مره و بنی الکلب و کنانه و بنی هلال و دیلم و
تجیب و داوم و غیر ان از قبایل عرب بعد از نزول این سوره امر موعود مستحق شد و قبایل مذکور فوج
فوج وگروه گروه بدایره اسلام درآمدند فسبح پس تسبیح کن منزه نمای خدا را از نسبی مقترن بحمد ربک
ستایش پروردگار تو یعنی تسبیح و حامد او باش بجهة زیادتی عبادة و ثنای او بر فزونی انعام او بر تو یعنی
بگو سبحان الله و بحمده یا ثنای او کن بصفات جلال و حامد او باش بر صفات اکرام واستغفره
و آمرزش طلب از او چون بدلائل واضحه عصمت انبیا بصحت پیوسته پس مراد استغفار آن حضرت
هضم نفس اوست و تواضع او بحق سبحانه و شنید انقطاع او از ما سوی او یا استغفار کن از ترک اولی
و یا طلب آمرزش امت کن و یا غرض از این لطفی باشد برای امت یا اقتدا بان حضرت نمایند در
استغفار و توبه انه کان بدرستی که خدا هست توابا قبول کننده توبه است از مستغفران
و تائبان و رفع درجات ایشان از ام سلمه رضی الله تعالی عنها مرویست که بعد از نزول این سوره
رسول علیه السلام در نشستن و برخاستن و ایستادن و آمدن و رفتن و خسپیدن پیوسته میگفتی که
سبحانک اللهم و بحمدک و استغفرک و اتوب الیک و قصه فتح مکه بروایت محمد بن اسحاق
و غیره برین نهج بود که چون رسول صلی الله علیه و سلم و آله در عام الحدیبیه با قریش صلح کرد باین شرط
که هرکه از قریش خواهد که در عهد رسول آید قریش را با او تعرض نباشد و هرکه از رسول اراده نماید که
در عهد قریش رود رسول صلی الله علیه و سلم با او مضایقه ننماید پس بنی خزاعه در عقد رسول درآمدند
و بنی بکر در عقد قریش و بعد از ان میان آن دو قبیله فتنه عظیم حادث گشت بجهة دعوی چند که بنی بکر بر بنی خزاعه
میکردند و چون قریش دیدند که بنی بکر در عهد ایشان درآمدند و ایشانرا کومک اند بر بنی خزاعه شبیخون کردند

دمردی از ایشان کشته گشتند و ابن مجادله در بیرون حرم بود و از جمله معاونان بنی بکر عکرمه بن ابی جهل و سهیل
بن عمرو و صفوان بن امیه بود و بنی خزاعه پناه بحرم آوردند و نوفل بن بکر گفت در حرم روید و انتقام خود بکشید و ملاحظه
حرمت حرم مکنید که در حرم بدتر ازین کارها میکنند چون دزدی و غیر آن از انواع تباهی بنی خزاعه التجا بخانه بدیل
بن ورقا بردند و بدیل سید قوم بود و بیرون آمد و گفت ای قوم ای قوم این العهد الذی بینه که با محمد کرده اید و
اکنون آنرا بشکستید و هتک حرمت حرم کردید و احترام آنرا مرعی نداشتید اگر نه حرمت حرم خدای بودی امروز
شما را به تیغ سیاست هلاک میکردم و در ساعت مردی بمدینه فرستادند نام او عمرو بن سالم خزاعی و چون بمدینه آمد
رسول با اصحاب در مسجد نشسته بود نزد آن حضرت آمد و صورت گذشته را اعلام آنحضرت کرد و آن حضرت فرمود
ای عمرو اندیشه را بخود راه مده که من کینه شما را بخواهم و نصرت خدا نزد من است پس بخانه میمونه رفت و گفت آب
حاضر کن میمونه آب بیاورد و آن حضرت از آن غسل میکرد و میگفت نصرت بنی کعب ندهم و بنی کعب رهط عمرو بن سالم بودند
و بدیل بن ورقا با جمعی از خزاعه بعد از فرستادن عمرو بخدمت حضرت بمدینه آمد و مظاهره بنی قریش و بنی بکر بر بنی خزاعه
و نقض عهد ایشان را معروض داشت پیغمبر صلی الله علیه السلام او را اعزاز و اکرام تمام نمود و فرمود شما باز گردید که من برابر
شما می آیم و انتقام مرا می باید کشید بدیل بمکه مراجعت کرد و رسول با اصحاب گفت چنین می بینم که ابو سفیان خواهد آمد
تا عقد را مجدد سازد و مدت مصالحه را زیاده گرداند و در راه با بدیل ملاقات خواهد کرد و الحال آن بود که حضرت از آن
خبر داده بود قریش ابو سفیان را گفتند ترا نزد محمد می باید رفت تا تجدید عهد کنی ابو سفیان از مکه بیرون آمد و در
عسفان ببدیل رسید و او را گفت ازین ساحل شتران بمن در بطن این وادی بوده اند رفته بودم تا موانع آنها را
ببینم ابو سفیان گفت از نزد محمد آمدی بدیل گفت نه و چون بدیل از وی جدا شد ابو سفیان با یاران خود گفت
ظن من آنست که بدیل پیش نزد محمد رفته بود و بعد از آن گفت اگر باور ندارید بپشکل شتران او را نگاه کنید
اگر استخوان خرما در و باشد از مدینه می آید زیرا که اهل مدینه شتران را خرما میدهند چون نگاه کردند چنان بود پس ابو سفیان

بمدینه آمد و در مسجد حضرت را ملاقات کرد و گفت ای محمد حفظ خون قوم خود کن و قریش را امان ده و مدت صلح
را تمام کن حضرت فرمود که نقض عهد کرده اید و اکنون معذرت میگوئی گفت نه چنین است ما بر صلح ایم و نقض آن
نکرده ایم و بعد از آن هر چند با پیغمبر سخن میگفت حضرت جواب نمیداد و سر از زمین بر نمیداشت ابوسفیان برخاست
و نزد ابوبکر آمد و گفت یا ابابکر قریش را امان ده گفت و یحک یعنی وای بر تو هیچکس امان دادن نتواند بدون
اذن پیغمبر پس نزد عمر آمد و همان جواب شنید آنگه برخاست و نزد دختر خود ام حبیبه رفت که زوجه رسول بود
تا شفاعت او کند از پیغمبر خواست که پای بر فراش ام حبیبه نهد ام حبیبه برخاست و فراش را درهم پیچید جامه خود را
از وی دور کرد گفت ای دختر چرا چنین کردی گفت این فرش و جامه پیغمبر است و تو مشرک و نجس جایز نیست که عضو تو
برین فراش و جامه رسد و بر آن نشینی ابوسفیان از آنجا بیرون آمد و نزد امیرالمومنین علیه السلام رفت و آن
حضرت در حجره فاطمه علیها السلام بود و امام حسن و امام حسین کودک بودند و پیش ایشان نشسته بودند گفت
یا ابن ابی طالب در کار من فکری و اندیشه کن فرمود رایی که صلاح تو در آن و نفعی بتو رساند نمی بینم پس بفاطمه گفت
یا بنت سید العرب ای دختر بهترین عرب قریش را امان ده و مدت امان ایشان زیاده کن که تو بهترین زنان
عالمی فاطمه علیها السلام گفت جواری جوار رسول الله امان دادن من امان دادن رسول خداست گفت فرزندانت را
بگو که مرا حمایت کنند و امان دهند فرمود پسران من هنوز بمرتبه نرسیده اند که امان توانند داد و بحکم پیغمبر تقدیم
نتوانند کرد با امان دادن پس با امیرالمومنین گفت که کارهای خود را پس با امیرالمومنین گفت که کارهای خود را
بر تو دشوار می بینم حل این مشکل کن فرمود تو سید قریشی خود بدر مسجد برو و در میان قریش و جماعت
اعلان کن گفت رای بهتر ازین میدانی بگوی و طوق منتی در گردن من نه فرمود بخدا که غیر ازین رایی دیگری نمی بینم
ابوسفیان بدر مسجد آمد و گفت ای مردمان بجماعت قریش امان دادم هیچکس جواب نداد و رسول صلوات الله و التفات
نکرد ابوسفیان مبکوت و مخذول برگشت و قریش از قضیه خود اعلام داد گفتند والله که ابن ابی طالب با تو بمزاح

کرده بر تو چند سخن و استهزا کرده گفت رأی جز این نیافتم و تدبیری دیگر ندانستم پس رسول صلی الله با اصحاب

خود گفت که مستعد جهاد شوید و تهیه رفتن بحرب مکه مشغول گردید و بعد از ان دست بدعا بر داشت فرمود

بار خدایا جواسیس اخبار را از قریش باز دار و ایشانرا بر احوال ما مطلع مساز تا ظاهر گردانی و در آوری یا ورد باران

و بعد از ان با اصحاب امر فرمود که این حال از مردمان نهان دارید و به هیچکس نگویید حاطب بن ابی بلتعه فرمان

نبرده نامه بقریش فرستاد تا ایشانرا از آمدن پیغمبر واقف سازد و جبرئیل نازل شده آن حضرت را از معنی

اخبار نموده پیغمبر امیر المومنین و زبیر را فرستاد و آن نامه از ان زن فرا گرفتند و تفصیل این در سورة الممتحنه تحریر

پذیرفت القصه سید عالم را در مدینه خلیفه گذاشتند و با ده هزار مرد بیرون آمده متوجه مکه شد و این صورت

دهم شوال بود و در سال هشتم از هجره ابو سفیان بن حارث و عبد الله بن امیه در اثنای راه بر موضعی که بثنق

العقاب مشهور است باردوی همایون پیوستند و التماس کردند که با پیغمبر ملاقات کنند رخصت دخول نداد

و فرمود که بسبب آن جفاها و ایذاها که از ایشان بمن رسید طاقت آن ندارم که ایشانرا ببینم ام سلمه بسخن آمد

و گفت یا رسول یکی پسر عم تست و دیگری پسر عمه و داماد تو فرمود اما این عم من هتک حرمت کرد و از بجز من چیزی

فرو نگذاشت و اما پسر عمه و داماد من در مکه سخنان نالایق و غیر واقع در حق من گفته چون این خبر بایشان رسید

ابو سفیان پسر کی با خود داشت گفت که اگر پیغمبر اذن من ندهد و مرا اجازت دخول نفرماید من دست این

کودک بگیرم و سر در بیابان نهم تا از گرسنگی و تشنگی هر دو هلاک شویم این سخن را بحضرت عرض کردند و بر حال

ایشان رحم فرمود رخصت دخول داد و ایشان در آمدند و اسلام در آوردند و آن حضرت می آمد تا بمنزل

ظهران نزول اجلال فرمود و چون خبر رسول بر قریش پوشیده بود و هیچکس از مکه بمدینه نمی رفت تا کیفیت احوال

را از وی بپرسند و از جانب پیغمبر بسیار خائف بودند در همین شب که پیغمبر در ظهران فرود آمده ابو سفیان

بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا به تجسس اخبار از مکه بیرون آمدند ابن عباس گفت من سر ابدلفه مسکوم

که اگر رسول بدین جمعیت در مکه در آید از قریش اثری نخواهد ماند پس در آن شب بر استر رسول سوار شدم و باراک
آمدم بقصد اینکه شاید هیزم کشی یا کسی که شیر بمکه برد به بینم و او بمکه رود و قریش را خبردار کند تا بیرون آیند و از رسول
امان خواهند و در صدد و اراک بگشتم ناگاه آواز ابوسفیان بگوش من رسید و چون آتشهای را عظیم در اردوی
همایون حضرت رسالت دید برافروخته بودند از دور دیدند گفتند این چه آتش است بدیل گفت آتش بنی خزاعه
است ابوسفیان گفت این آتش زیاده از آنست بدیل سید نیست که لشکر رسول اند اما تجاهل میکرد
عباس گوید چون آواز ایشان بشنیدم گفتم یا ابا سفیان گفت یا ابا الفضل توئی و این گفت ابن عباس
ابوسفیان گفت پدر و مادر من فدای تو باد این چیست که در پیش تو هست گفتم این رسول خدا است با لشکر ظفر
پیکر که ده هزار مرد اند شما را طاقت مقاومت نیست گفت یا ابا الفضل تو درین چه رای می بینی و صلاح چیست
گفتم صلاح آنست که بر پس این استر سوار شوی و بیایی نزد پیغمبر تا از برای تو از وی طلب امان کنم و بخدا سوگند
که اگر ظفر یابد گردن ترا بزند پس او در عقب من سوار شد و من استر را میدوانیدم تا او را در لشکر آوردم
و بهر آتش که میگذشتم میگفتند این عم رسول الله که بر استر رسول الله سوار است تا آنکه بگذشتم به آتش عمر خطاب
ابوسفیان را گفت شکر مر خدا را که ما را بر تو دست داد بی عهدی و عقدی پس بجانب پیغمبر آمد تا خبر ابوسفیان
باو رساند من استر را دوانیدم و بر وی سبقت گرفتم و نزد پیغمبر رفتم او در عقب در آمد و گفت یا رسول الله
این ابوسفیان است که دشمن خدا است و ما را بر وی دست داده بگذار مرا تا گردن او را بزنم گفتم یا رسول الله
ابوسفیان را امان داده اینجا آورده ام پس نزد پیغمبر نشستم و گفتم بخدا که امروز بغیر از من با پیغمبر راز نگوید و نگذارم کسی
دیگر در باب ابوسفیان خبری بعرض رساند بغیر از من چون مبالغه عمر در کشتن ابوسفیان دراز کشید گفتم ای
عمر شتاب مکن بخدا که این مرد از بنی عبد مناف است و اگر از عدوی میبود مضایقه نمیکردم گفت مهلا یا عباس
بخدا که اسلام تو در آن روز که گرویدی دوستر بود نزد من از اسلام اسلام می آورد پس پیغمبر صلی الله علیه السلام فرمود که

یا ابا سفیان وقت نیامد که از سر یقین بدانی که هیچ خدای نیست مستحق پرستش مگر او سبحانه ابو سفیان گفت پدر و
مادر من فدای تو باد با وجود رحم و پیوندی کریم و رحیم و علیمی بخدا سوگند که من دانستم که اگر او با خدای دیگری بود در روز
بدر و احد بفریاد ما میرسید فرمود وقت نیامد که بدانی که رسول خدایم و فرستاده اویم گفت پدر من و مادر من
فدای تو باد و درین کلمه در نفس من ترددی هست گفتم با وی که گواهی بحق بده پیش از آنکه ترا گردن بزنند گفت
مرا درین حادثه دو ماه مهلت بدهید پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود چهار ماه ترا مهلت دادم پس بمن امر کرد
که او را ببر و بگذار که لشکر اسلام را ببیند تا مردم وی را ببینند و بدانند که وی را امانست گفتم یا رسول الله تو میدانی که وی
فخر دوست دارد و طمعی تعظیم و تشریف دارد از قریش پس از شما طمع و توقع چیزی از این دارد فرمود هر که در سرای او
رود ایمن است و هر که در خانه خود رود و در بندد در امانست عباس فرمود من وی را همراه گرفتم و در رهگذر تنگ
بداشتم تا قبیله با قبیله و گروه گروه لشکر می گذشت و وی می گفت یا عباس اینها کیستند من گفتم فلان فلان قبیله اند تا که
رایت رسول گذر کرد که در خضرا بابان شده سواری عظیم پدید آمد از مهاجر و انصار همه غرق آهن که هیچکس مثل آن ندیده بود
گفت اینها چه کس اند که حشمت و هیبت و شکوه ایشان هیچ کس را ندیده ام گفتم این رسول الله فی المهاجرین و الانصار
گفت یا ابا الفضل پسر برادرت پادشاهی عظیم یافت گفتم ویحک این شوکت نبوتست پس همه متوجه مکه شدند
و حضرت فرمود که رایت مرا در حجون که اعلی مکه است بزنند و از آنجا متعین رو نهادند بر رسم پس همه را امر کرد
که از جنگ و ستیز دست بکشند و با هیچکس قتال نکنند مگر با کسی که در مقام مجادله در آید و بکشتن چهار کس امر نمود عبد الله
بن سعد بن ابی سرح و حویرث بن نقید و عبد الله بن خطل و مقیس بن صبابه و دو زن مغنیه که در غنا
هجو پیغمبر خواندندی بنزام بقتل کرد و فرمود که این شش کس را بکشند اگر چه دست در ستور کعبه زده باشند
پس امیر المومنین صلوات الله علیه حویرث را با یکی از آن دو زن بقتل رسانید و یکی دیگر بگریخت و مقیس را
[illegible] فتح کشند
در بازار بکشتند و ابن خطل را یافتند که دست باستار کعبه زده و سعد بن حارث [illegible] باتفاق

و سعید پیش دستی کرده ابن خطل را بکشت و امیر المؤمنین صلوات الله علیه روی براه آب برداشته متوجه سرای
ابو طالب شد ام هانی در آنجا بود و جمعی کفار پناه بآنجا نه آورده بودند و آن حضرت روی پوشیده بود و خود بر سر
نهاده آواز داد که اهل این سرا از کدام که دشمن خداست بیرون آید ام هانی در خانه آمد و علی را نشناخت گفت ای بنده خدا
من دختر ابو طالب ام و خواهر علی امیر المؤمنین دیگر بار گفت که این اعدای خدا را از خانه بیرون کن ام هانی
گفت بخدا که شکایت ترا به پیغمبر کنم امیر المؤمنین خود از سر برداشت ام هانی چون برادر خود را بدید بگریست
و در کنار برادر را ببوسید و گفت ای علی سوگند خورده ام که شکایت ترا از رسول کنم و درین قضیه حکیم فرمود
باکی نیست شکایت مرا بعرض رسان و رسول در وادی اعلی فرود آمده بود ام هانی گفت بیامدم و دیدم که
رسول در خیمه غسل میکرد تا بمکه فرا آمدم گفتم یا رسول الله چه دیدم امروز از علی فاطمه علیها السلام گفت ای ام هانی
شرم نداری که شکایت علی با رسول خدا میکنی بجهت آنکه وی دشمن خدا را امیر بخشید رسول بخندید و فرمود انا آنکه
در سرای تو و در حمایت تو اند در حمایت من اند برای مکان مرتبه آنکه تو خواهر علی و بعد از آن رسول صلی الله
علیه و سلم تشریف بمکه معظمه آورده ضما و بدو قریش بمظنه آنکه با ایشان محاربه خواهد کرد و از آن ترس متفرق و حیث اند
در اندرون کعبه متحصن شدند آن حضرت در مسجد الحرام آمد همه در خانه بالست تاد و گفت لا اله الا الله
وحده انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده و بعد از آن گفت که بابنده ای مردمان که هر مالی و ثروتی و خونی
که مردمان دعوی آن میکنند همه در زیر قدم منست مگر آستانه کعبه و سقایه حجاج که هر دو باهل خود رد کرده
شده اند بدانید که مکه از قتل و غارت و صید محرم است بتحریم خدا حلال نبود هیچ کس را که پیش از من بود و نه حلال
نیست بر من مگر یک ساعت روز و آن محرم است تا قیام قیامت نشود که با آن را ببرند و درخت آن را قطع نکنند
و صید آن را برانند و لقطه آن را بر ندارند مگر کسی که تعریف آن کند و صاحب آن را بجوید بعد از آن فرمود که بدانید
ای معشر قریش که خدا نخوت جاهلیت را از شما قطع نمود و بدانید که شما همه از آدم بودید پیغمبر صلی الله علیه و سلم را تکذیب نکند

گردید واو را از وطن خود اخراج نموده بودید باین همه راضی نشدید بلکه آمدید در شهرهای من مقاتله کردید آیا امروز
خطبه شما بمن در چه مقام است گفتند رحیمی و حلیمی و مقتدای ما و سید مایی حضرت فرمود که همه شما را آزاد کردم
بروید ایشان از امانهای خود بیرون آمدند بنحوی که مردگان از قبر بیرون آیند و از آن روز اهل مکه را طلقا
گفتند آن حضرت در خبر صفا نشست و ایشان می آمدند و بدایره اسلام در می آمدند و بیعت میکردند
و سمعاً و طاعةً میگفتند و چون همه مردمان بشرف اسلام رسیدند زنان نیز آمدند و اسلام عرض کردند
و بیعت نمودند از مقاتل مرویست که چون این سوره نازل گشت آنحضرت بر اصحاب خواند همه فرحان و شادان
گشتند مگر عباس که چون استماع آن کرد بگریست پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را گفت چه چیز ترا گریه در آورد ای عم
گفت گمان من چنانست که این سوره خبر از وفات تو میدهد حضرت فرمود همچنین است که تو میگویی از
مقاتل نقل است که بعد از دو سال از نزول این سوره آن حضرت رحلت فرمود و در این دو سال مجلس او را [illegible]
و خندان ندیدند و در روایت دیگر از ابن عباس مرویست که چون این سوره نازل گشت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که خبر مرگ من بمن رسانیدند و بمن اخبار کردند که اجل قبض روح من شود و باقی تفاصیل این مطلب در منهج
الصادقین طلب باید نمود سوره تبت ابی بن کعب از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود
امیدوارم که حق تعالی خوانندگان این سوره را با ابی لهب در یکجا جمع نکند یعنی در جایی که ابولهب باشد او را
در نیارند و از ابو عبدالله مرویست که چون تبت را قراءة نمائید لعن کنید بر ابولهب چه وی از جمله تکذیب کنندگان
پیغمبر بوده و منکر آنچه آن حضرة از جانب حضرت عزت آورده چه اتصال این سوره بسوره الفتح اشتراک آنها
در شغل بسبب مقهوریت اعداء اول وعده نصرت و فتح است و این در کفایت امر ابی لهب
از پیغمبر صلی الله و آله بخاری در صحیح خود نقل کرده از سعید بن جبیر که ابن عباس رضی الله فرمود که چون آیه
وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد سید عالم صلی الله علیه و آله بر کوه صفا بر آمد و ندا کرد یا صباحاه

و این کلمه را در وقت نزول بلیهٔ عظیمه چون غارت و قتل استعمال میکنند یعنی قریش که از اقارب
حضرت بودند همه از منازل خود بجانب وی بمسارعت نمودند و گفتند ما لک چه میشود ترا چه واقع شده آنحضرت
فرمود که خبر دهم شما را که در پای این کوه جمعی از دشمنان آمده اند و میخواهند که صباح یا شام بر شما تازند و دست
بقتل و غارت بگشایند مرا در این تصدیق میکنید یا نه گفتند آری چرا تصدیق نکنیم و تو نزد ما بدروغ متهم
نشده فرمود چون میدانید که من هرگز دروغ نگفته ام و همیشه راست گفته بوده ام پس بدانید که من ترساننده ام
شما را از عذاب جحیم و عقاب الیم پیش از آنکه واقع شود ابولهب برخاست و گفت تبا لک هلاکت باد ترا
برای این ما را خواندی و زبان بی ادبی گشاد و بهر دو دست سنگی برداشت و خواست که بر آن حضرت اندازد
همان وقت حضرت ذو الجلال این سوره را فرو فرستاد و بسم الله الرحمن الرحیم تبت یدا ابی لهب
خاسر و هالک باد هر دو دست ابولهب که سنگی بر داشته خواست که بر حبیب من زند و گویند مراد از دو دست من
دنیا و آخرت اوست یعنی ناچیز باد دنیا و عقبی او یا خالی باد هر دو دست او از خیرات و وی عم پیغمبر بود
پسر عبد المطلب و عبد العزی نام داشت و ذکر وی بطریق کنیت کنند بسبب آنکه ابی لهب که آتش دوزخ است
و تبّ و هلاک شد و ناچیز گشت ابولهب بعذاب ابدی رسید از طارق محاربی منقول است
که در اول اسلام روزی در بازار ذی المجاز رفتم جوانی که حلهٔ سرخ پوشیده بود بزبان فصیح میگفت قولوا لا اله الا الله
تفلحوا این کلمه بگوئید تا رستگار شوید و یکی را دیدم که در پی او میرفت و میگفت سخن مشنوید و سنگ بر وی
می انداخت و پاشنه و کعب مبارک او را خونین کرده بود و من پرسیدم که اینها کیستند گفتند آن جوان
که لباس سرخ دارد محمد قرشی است که خلق را بخدای آسمان دعوت میکند و آنکه بر عقب وی است و سنگ بر وی می اندازد
و تکذیب میکند عم او ابی لهب است و اکثر صنادید قریش را در این قضیه متفق خود ساخته از عبد الله مسعود روایت است
که چون ابولهب را از دوزخ و انواع عذاب آن انذار نمود گفت اگر آنچه میگوئی حقست فردا بمال و فرزند خود را

از دوزخ

از دوزخ باد حرم حق تعالی رد قول او کرده فرمود که ما اغنی عنه دفع نکند از وی هلاکت و عذاب دوزخ را

ماله و ما کسب جمع مال او و آنچه کسب آن کرده یعنی فرزندان و عنیه با غیر او با ملبوس او و از ارباح تجارات

و منافع معاملات و آنچه از انعام به نتایج حاصل کرده و منافع حضر است که روزی پسران ابی لهب خصومتی

کنان هم داشتند بجای که نزد ابن عباس آمده بودند و وی در مسجد الحرام نشسته بود آنجا در هم او گفتند و آن مخاصمه

بمضاربه میکردند ابن عباس فرمود آخر جوا یعنی الکسب الخبیث دور کنید از من کسب خبیث را یعنی پسران ابو لهب

و از ضحاک منقول است که معنی آیه آنست که مال و جوانان او که در عداوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم انفاق میکرد

یعنی عمل خبیث او یعنی کید و مکر که درباره آنحضرت بجا می آورد هیچ نفع با و نرساند در دنیا سیصلی روز پاداش

که در آید ناراً ذات لهب با آتش خداوند زبانه یعنی شعله زننده و درخشنده دارد و آتش دوزخ است و امرأته

و زن وی باشد که در آید با آتش و دوزخ زن ابو لهب که ام جمیل بنت حرب است خواهر ابو سفیان آورده اند که وی

همسایگی رسول خدا صلی الله علیه و آله خانه داشت روزها اینقدر با دوستها خاشاک جمع کردی و شب آوردی و

بر گذر راه پیغمبر صلی الله علیه و آله ریختی تا خاری در قدمش آویزد و یا در پایش خلد و آن حضرت چون بقصد نماز در مسجد

از خانه بیرون آمدی آنها را از سر راه برگرفتی و بطریق ملامت گفتی این چه نوع همسایگی است که با من میکنید و

جمعی گفته اند اورا عیبناک نمودی و نقول مذکوره بعد از آن با این صفت مذموم سخن وی کرده و فرمود حمالة

الحطب یعنی بردارنده همه کشیده هیزم نصب آن بر ذم است یعنی اورا باین صفت بد مذمت میکنم و دشنام میدهم

آورد ابن عباس و قتاده و مجاهد و عکرمه و سدی نقل است که هیزم کشی وی عبارت است از تمامی سخن چینی وی که موجب

افروخته شدن آتش خصومت بود و همچنانکه هیزم آتش مشتعل می شود و لهذا نمامه را حطب گویند بیت · میان

دو کس جنگ چون آتش است · سخن چین بدبخت هیزم کش است · و گویند حقیقتا او هیزم میکشید برای خود بخانه

نهایت عرفست بروزی یک بسته هیزم در پشت و بر گنبد ... وریسمان هیزم در گردن بر سنگی نهاد تا بیاساید

و آن رشته را از پس پشت او از سنگ فرو کرده اند و رسن در گردن او بماند و گلوی او بآن گرفته شد و نفس
منقطع گشته بدوزخ رفت و حق تعالی بجهة تخسیس تحقیر او فرمود که او هیزم کشنده است فی جیدها در گردن او
حبل من مسد رسنی است تنک تابیده از لیف خرما که هیزم بدان بر پشت می بندند و از مقاتل نقلست که طوقی
آنکه او رسن در گردن و جاء و هیزم می کشید و در قیامت بر سر آتش کشتهای خانه آتش را از درخت زقوم بر پشت
او بندند و برا بدان عذاب کشند از ابن عباس منقولست که این رسن زنجیر باشد از آتش و درازی آن هفتاد گز
و آنرا در دهن او کنند و از مقعد بیرون آرند و باقی بر گردنش پیچند سورة الاخلاص از ابی بن کعب نقلست
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که این سوره بخواند چنان باشد که ثلث قرآن خوانده باشد و بعدد هر که ایمان
آورده بخدا و ملائکه و کتبها و رسول و وصی و بروز قیامت ده حسنه برای وی نوشته شود و ابی درداء از رسول صلی الله علیه و آله
و سلم نقل کرده که فرمود آیا هیچ کدام از شما نمی تواند کرد که در یک شب ثلث قرآن بخواند گفتند یا رسول الله که می تواند که ثلث
قرآن در یک شب بخواند فرمود قل هو الله احد بخواند که ثواب آن مثل ثواب ثلث قرآن است و اگر دو بار بخواند چنان باشد
که دو ثلث خوانده و اگر سه بار بخواند چنان باشد که همه قرآن ختم کرده یعنی ثواب ختم کلتین قرآن یافت و هر که در حال
خود رود و این سوره را بخواند فقر و احتیاج از آن خانه بار بردارد و توانگری و فراخی و کشش بدان خانه آید لیس من عمل
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده که هر که یکبار این سوره بخواند حق تعالی برکت خود بدو دهد و اگر
دو بار بخواند او را و اهل او را برکت دهد و هر که سه بار تلاوت کند برکت دارد او و در اهل و همسایهای او نیز همسایه و
و اگر دوازده بار بخواند دوازده قصر در بهشت برای او بنا کنند و حفظه فرشتگان گویند که بیایید تا قصرهای برادر
خود را ببینیم که چه نوع بنا کرده اند و اگر صد بار بخواند گناه بیست و پنج ساله او را آمرزیده شود و غیر خون ناحق
غصب اموال و اگر چهار صد بار بخواند معاصی چهار صد ساله او مغفور شود و اگر هزار بار بخواند نمیرد تا جای خود را در بهشت
نه بیند یا از برای او ببینند سهل بن ساعد الساعدی روایت کرده که مردی نزد پیغمبر آمد و از فقر و فاقه و ضیق معیشت

شکایت کرد

رسول شکایت کرد آن حضرت فرمود که هرگاه در خانه خود روی سلام کن خواه کسی را ببینی یا نه و یکبار سوره قل هو الله احد

بخوان آن مرد به این عمل اقدام نمود حق سبحانه روزی بروی فراخ گردانید تا که همسایه های خود را نیز محظوظ گردانید

منقولست از ابی عبد الله نقل کرده که چون سعد بن معاذ فوت کرد و پیغمبر نماز بر او گذارد و فرمود که جبرئیل با هفتاد هزار

فرشته در عقب بر سعد نماز گذاردند گفتند یا رسول الله سعد به این فضیلت از چه یافت فرمود که قل هو الله احد

در وضو و غیر آن بسیار بود و همت او از اول نشستن و برخاستن و سواره گشتن و پیاده شدن و رفتن و آمدن می‌خواند انس

روایت کرده که روزی با رسول الله در تبوک بودیم آن روز آفتاب طالع شد با نوری و شعاعی که مثل آن هرگز

ندیده بودیم گفتم یا رسول الله معاویه لیثی در مدینه فوت شده حق تعالی هفتاد هزار فرشته فرستاده که نماز بر او گذارند

بعد از آن جبرئیل پرسید که وی این مرتبه از کجا یافت گفت بود قل هو الله احد چه آن را ایستاده و نشسته و راه

گاه به گاه می‌خواند رسول گفت ای جبرئیل مرا از زمین رفع کن که نماز بر او گذارم پس طی الارض شد و آن حضرت از تبوک

تا مدینه آمد با جمعی صحابه نماز گذاردند و از ابو عبد الله منقولست که هر که یک روز و شب از او بگذرد و پنج نماز بگذارد و بر او

بگذرد او را قل هو الله احد در آن نخواند او را گویند ای بنده خدا تو از نماز گزاران نیستی و از اسحق بن عمار نقلست

که ابی عبد الله فرمود که هر که یک جمعه بر او بگذرد و او قل هو الله احد در آن نخوانده باشد و بمیرد بر دین ابی لهب

مرده باشد و نیز از آن حضرت مرویست که هر که ایمان به خدا و به روز جزا دارد باید که قرائت قل هو الله احد را در عقب

نماز ترک نکند چه هر که قرائت آن کند خیر دنیا و آخرت را جمع کند و بیامرزد خدا او را و مادر او را و فرزندی که

از او متولد شود و عبد الله بن حجر روایت کرده که از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود که هر که در عقب نماز صبح

یازده بار قل هو الله احد بخواند آن روز هیچ گناهی از او صادر نشود و شیطان از او مغلوب و مخذول سازد و از ابی الحسن

روایتست که هر که نزد سلطانی جابر رود و از آن جابر ترسد و از او خائف باشد باید که قل هو الله در پیش خود قرائت کند و در

پس خود و در جانب راست و چپ خود حق تعالی خیر آن سلطان را به او رساند و شر او را از او دفع کند و از امیر المؤمنین

صلوات الله روایتست که رسول صلی الله علیه فرمود که هر که قل هو الله احد را در وقت خواب بدین بخواند حق تعالی
گناهان پنجاه ساله او را بیامرزد و از ابن عباس نقلست که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه برادر لبید نزد پیغمبر صلی الله علیه
و سلم آمدند عامر گفت ای محمد ما را بچه دعوت میکنی فرمود شما را بخدایی که مستجمع جمیع صفات کمالیست دعوت
میکنم گفت وصف او کن از برای ما که از طلاست یا از نقره یا از آهن یا از چوب این سوره نازل شد
ایشان ابا کردند چون برگشتند در عقب آن صاعقه بیامد و بدر اربد را بسوخت عامر بگرفت اتفاقا نیزه را
در پهلوی او خورد تا بان هلاک شد و معلوم نیست که آن از کجا رسید و در معالم التنزیل آورده که یهودان گفتند
ابوالقاسم وصف کن خدا را تا تو ایمان آریم چه نعت او را در توریت دیده ایم و دانسته بگو چه چیزیست
و چه میخورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سوره فرود آمد بسم الله الرحمن الرحیم
قل بگو ای محمد آنکس که او را می پرسند هو الله او ست خدای مستجمع صفات کمال احد یگانه متوحد
بذات و منفرد بصفات اکثر مفسران برانند ضمیر شانست یعنی شان و امر عظیم اینست که خدا یکیست و در اثبات
نیست در الوهیت و قدیمیت از ابوجعفر روایتست که امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده که معنی الله معبودیست
که واحد و متحیر او باشد مخلوقات و مستور از ادراک ابصار و محجوب از اوهام فطرات و بعد از آن فرموده که معنی
کلام امیر المومنین صلوات الله علیه اینست که الله معبودیست که بندگان متحیر و سرگردانند از ادراک ماهیته کنه او را
نظیر و مثل نباشد در ذات و صفات الله الصمد معبود بر حق پناه همه محتاجان و بی نیاز بندگان است و نیازی
از غیر خود و پس او نخورد و ننوشد بر خلاف آنچه زعم یهود است و در تفسیر باوردی گفته که صمد کسیست که هرچه
خواهد کند و در عیون المعانی از امام علی ابن موسی الرضا صلوات الله علیه نقل کرده که صمد آنست که عقلها از
اطلاع بر کیفیت او ناامید باشند و از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که پدرم زین العابدین
از پدر خود حسین بن علی روایت کرده که صمد آنست که در شکم نه و بزرگی بنهایت رسیده باشد صمد نیست

لم یزل

که لم یزل ولا یزال باشد صمد آنست که او را جوفی نباشد صمد آنست که نخورد و نیاشامد و صمد آنست که خواب
نکند یعنی زنده که او را احتیاج باین صفات ثلثه نباشد صمد سید مطاعیست که فوق او امری و ناهی نباشد
و از محمد حنفیه نقل فرموده که صمد قایم است بنفس و غنی بالذات از غیر خود و متعالی از کون و فساد و غیر موصوف
بنظایر و امثال از علی بن الحسین یعنی زین العابدین را پرسیدند فرمود که صمد کسیست که او را شریکی نباشد و در رنج
نیفکند او را نگاه داشتن چیزی و نهان نباشد از وی چیزی و از وهب نقلست که صمد کسیست که چون اراده وجود
چیزی نماید بلفظ کن ایجاد آن کند و ابداع اشیا کند آنرا نیافریند با ضد و اشکال و ازواج مختلفه و منفرد
بوحدت باشد و او را ضدی و شکلی و مثلی و ندی نباشد از امام جعفر صادق صلوات الله معنی صمد پرسیدند
فرمود تفسیر صمد آنست که بعد از آن تفسیر شده لم یلد نزاد او یعنی بیرون نیامد از وی چیزی کثیف که آن ولد
و سایر اشیاء کثیفه که از مخلوق بیرون آید و نه چیزی لطیف چون نفس و منبعث نشد از و عوارض چون سنه و نوم
و خطرات و غم و حزن و بهجت و ضحک و بکا و خوف و رجا و رغبت و سامه و جوع و شبع و غیر آن
یعنی متعالیست از آنکه متولد شود و بیرون آید از وی اشیای کثیفه و لطیفه و لم یولد و زاده نشد یعنی
بیرون نیامد از چیزی همچنانکه اجزای کثیفه بیرون می آید از عناصر خود یعنی مانند حصول حیوان از حیوانات
و نباتات از ارض و میاه از ینابیع و ثمار از اشجار و همچنانکه اشیای لطیفه که از مرکز خود بیرون می آید
چون نظر از عین و سمع از اذن و شم از انف و ذوق از فم و کلام از لسان و معرفت و تمیز از قلب
و نار از حجر بلکه او صمدیست که لا من شیء است و لا فی شیء و لا علی شیء مبدع اشیا و منشی
امور بقدرت خود و بعضی ان سنت و منع آن بمصلحت و لم یکن له کفوا احد و نبوده مر او را کفو
همتا و مماثل احد هیچکس یعنی او را مثلی و نظیری و شبهی در ذات و صفات نیست و بعد از آن فرمود
که صمد این کس است که منعوت شد بدانکه لم یلد رد جماعتی است که گفتند عزیز و مسیح ابن خدا اند

ولم یولد رد نصاری است که گفتند مسیح خدای است ولم یکن له کفوا احد رد مجوسی است
و مشرکان که میگفتند که او را شریک و انباز هست و گویند کفو بمعنی صاحبه است یعنی او را زنی نیست
که از و ولدی بیاورد و چه ولد بیدون زوجه نمی باشد و تسمیه کفو بجهة آنست که او کفو زوج است
و گفته اند که معطله عالم را صانعی نیست و فلاسفه بر آنند که او را صانعی هست اما نام و صفت نیست
و مذهب ثنویان آنست که شریک دارد و معتقد مشبهه آنست که مانند خلق و یهود و ترسا گویند او را زن
و فرزند است و اعتقاد معانی چنانست که کفو دارد و چون بنده مومن گفت که هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت
الله از کفار و فلاسفه بیزار گشت و چون گفت احد از روش ثنویه تبرا نمود و چون صمد بر زبان راند که الله الصمد
از مذهب مشبهه دور شد و چون لم یلد ولم یولد قرائة نمود از یهود و ترسا بیزار شد و چون لم یکن له کفوا احد گفت
از معتقدیان بیزار شد و باقی اسرار و نکات سخنان اهل تحقیق درین سوره حواله به تفسیر الکبیر و قبس است سورة
الفلق و در حدیث نبی مذکور است که هر که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند همچنان باشد که جمیع کتبی
که حق تعالی بر انبیا نازل کرد ایشان قرائة نموده و مسلم در صحیح خود از عقبة بن عامر روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرمود که چند آیه بر من نازل شده گفتند کدام است فرمود معوذتین و نیز عقبه نقل کرده که پیغمبر بمن گفت ای عقبه
ترا تعلیم دو سوره کنم که آن افضل قرآنند گفتم بلی یا رسول الله پس آن حضرت معوذتین را تعلیم من داد و بعد از آن
آنرا در نماز صبح میخواند و میگفت این را در محل خسبیدن و برخاستن میخوان و ابوجعفر فرموده که هرکه در نماز وتر معوذتین
و قل هو الله احد بخواند او را گویند ای بنده خدا بشارت باد ترا که حق تعالی نماز وتر ترا قبول فرمود [illegible] حق تعالی
ذم اعدای رسول نموده در سوره تبت و بعد از آن ذکر توحید کرده در سوره اخلاص در عقب آن رسول را امر کرد
باستعاذه از شر کسان ساحر و حاسد و شر فاسقه جن و انس و در سبب نزول این دو سوره آورده اند
که کودکی از یهود در خدمت [illegible] بود دختران لبید بن اعظم الیهود بودند از آن کودک بمبالغه

بسیار مقداری از موی مبارک آنحضرت و دندانه شانه ای از مشط وی بدزدیدند و بنام آن حضرت بر رشته سحر کرده
در پوست طلع خرما نهادند و در چاه ذروان در زیر سنگی پنهان کردند و آن حضرت بجهة این بیمار گشت و جبرئیل سید انام
را از این خبر کرد آنحضرت امیر المؤمنین و زبیر و عمار را امر فرمود تا آن آب چاه را بکشیدند و سنگ را برداشتند
و آن پوست را بیرون آوردند از بر آن یازده گره بر آن موی زده بودند معوذتین را که مشتمل است
بر یازده آیت جبرئیل که قرائت میفرمود بر آیتی عقده ای از آن گره ها گشوده میشد و در روایتی دیگر آمده که لبید
بن اعصم بر آن حضرت سحر کرد و آن را در چاهی از بنی زریق پنهان کرد و پیغمبر بجهة آن بیمار شد و حق تبارک و تعالی
دو فرشته را فرستاد نزد آن حضرت و وی در خواب بود یکی بر بالین مبارک او نشست و یکی پایین وی و او را
از این خبر دادند و آن حضرت امیر المؤمنین را فرستاد تا آن سحر را بیرون آورد و جبرئیل معوذتین را بر وی خواند و آن
سحر باطل شد و ... خفتی یافت بحیثیتی که گویی از بندی گران خلاص شده و مذهب حق که سحر در آنحضرت اصلا اثر
نکرده و جبرئیل او را از این خیال تبیح اخبار فرمود بجهة آنکه تا معجزه وی باشد همه علمای امامیه بر آنند و بعد از دان این و سوره
آورده بسم الله الرحمن الرحیم قُلْ أَعُوذُ بگو ای محمد که پناه میگیرم بِرَبِّ الْفَلَقِ بآفریدگار سپیده صبح
که ظلمت شب را از ما بل میگرداند مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس و جن
و سباع و بهائم یعنی از بدی آنچیز که مکلفان میکنند از معاصی و مآثم مانند بعضی بر بعضی از ظلم و بغی و قتل
و ضرب و شتم و غیر آن و از بدی آنچه غیر مکلفان میکنند مانند اکل و نهش و لذع و عض که از سباع
و حشرات و بهائم صادر میشود از بدی انهدام و غرق و حرق و ... و معادن و غیر آن و مِن
شَرِّ غَاسِقٍ و از بدی شب تاریک إِذَا وَقَبَ چون در آید تاریکی آن در هر چیزی و بهمه
آنجا ظلمت رسید و گویند مراد بغاسق ماه گرفته است یعنی از شر ماه سیاه شده و زدن و نیش رسانیدن
او و گفته اند که غاسق مار گزنده است که هجوم کند و ضرر رساند و بعضی گویند ثریا باشد و مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ

و از شر دمندگان یعنی زنان که کلمات سحر میگویند و میدمند فِي الْعُقَدِ در گرهها یعنی دختران
لبید و یا مراد نفوس جماعات نفاثه که رقیه میخوانند و در گرها میدمند و بباید دانست که مذهب
حق سحر را تأثیری و ضرری که بسبب ظاهر عارض میشود و بالسبب الطعام شما ضار است باسقی آن با
آن و بالسبب اعتقاد کردن تا تاثیر آن که موجب تشویش خاطر و اضطراب قلب میشود حسن مراد از استعاذه
از شر نفاثات باستعاذه است از عمل ایشان که آن صفت سحر است و با ازائم ایشان بودن آن عم
الاستعاذه و از فتنه ایشان مردمان را بسحر خود و بخداع باطل فریب دادن و در وهم انداختن خلایق
مردمان عوام را از نفع خیر و شر آن و تصدیق حصول بر قول باطل ایشان را و تعظیم کردن ایشان را باین عمل و
توهم کردن با آنکه ایشان مسخر جن اند و عالم معلوم غیب و این موجب ضرر و فساد است در دین اسلام
و بجهه این حقتعالی امر فرموده تعوذ از شر ایشان وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ و از شر حسد برنده اذا حسد
چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل کند چه اگر آن را مخفی دارد ضرر آن خبر بوی عاید نشود که غمو
شدن او سبب شرور محسور و تخصیص این صفت از میان انواع شر بجهة آنست که آن عمل است در
اضرار انسان بلکه حیوان بغیر خود و ختم شرور باین صفت داشت برانکه حسد بدترین صفات رذیله است
چنانکه از ابن عباس مرویست که اگر در عالم بدتر از شر حسد چیزی بودی حق تعالی این سوره را بآن ختم کردی
و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود برادم علیه السلام و نخست گناهی که بر زمین صادر گشت حسد قابیل بود
بهابیل و گویند مراد شر نفس حاسد و عین اوست چه چشم زخم اثر کلی دارد چنانکه مشهور و معروفست
و شمه ازین در سوره نون مذکور شد و در روایت آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم باین دو سوره تعوذ حسن و حسین
میفرموده و سورة الناس فضل بن یسار روایت کرده که از ابو جعفر شنیدم که حسین با لم المرض وجع شدید عارض شد جبرئیل و میکائیل
نزد وی آمدند و جبرئیل بر بالین او نشست و میکائیل بر پایین جبرئیل تعویذ کرد بقل اعوذ برب الفلق و میکائیل بقل اعوذ برب الناس وی

ازان مرض

از آن مرض و وجع خلاص شد و ابو ضحیه از ابو عبد الله روایت کند که جبرئیل نزد رسول آمد و آن حضرت
منکی بود از مرض پس وی را رقیه نمود بمعوذتین و قل هو الله احد بعد از آن گفت بسم الله ارقیک
والله یشفیک من کل داء یؤذیک خذها فلیهنئک بدانکه چون استعاذه و در سورهٔ متقدم از
از مضار بدنیه بود که اعم از آن است و استعاذه درین سوره از اضراری که عارض نفوس بشریه میشود
و مخصوص بآن از این جهت تعمیم اضافه نمود و اینجا تخصیص آن نمود ان نفرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الناس به پروردگار آدمیان که مالک امور ایشان است و مدبر و متمنی
ایشان و مستحق عبادت ایشان ملک الناس بادشاه آدمیان اله الناس معبود مردمان. درین
نظم دلالت است بر آنکه او سبحانه حقیقت باعاذه و قادر بر آن و غیر ممنوع از آن و اشعار بمراتب ناظر در معارف
چه ناظر اولا علم بر تربیت خود حاصل میکند بتوسط آنچه می بیند بر خود از نعم ظاهره و باطنه و ثانیاً منتقل میشود
در نظر تا آنکه متیقن میشود که او غنی است از جمیع مکونات و هر چیزی که هست مملوک اوست و مصارف
امور هر شیء از وست ثالثاً استدلال میکند بآن بر آنکه او مستحق عبادت است نه غیر او و تکریر ناس بجهت آنست
که اظهار آن از مزید بیان است و اشارت شرف انسان و تخصیص رب بناس بجهت آنست که استعاذه از شر کسیست
که از شر موسوس است در صدور انسان که بگو پناه میگیرم بربوبیت و ملکیت و الهیت خدای که معبود مردمان
من شر الوسواس از شر او وسوسه کننده مردمان به پروردگار ایشان که مالک امور ایشانست
معبود و اله ایشان بمجنبه آنکه بعضی از عبید که چون بامری عظیم گرفتار میشوند استغاثه میکنند بمولی و مخدوم و والی
امر خود و وسواس در تقدیر ذو وسواس است یعنی از شر دیوی که خداوند وسوسه است الخناس باز پس رونده
و پنهان شونده وقتی که یاد کنند یعنی عادت او آنست که چون بنده خدا را یاد کند آن باز رونده و پنهان
شونده وقتی که یاد کنند یعنی عادت او آنست که چون بنده خدا را یاد کند آن باز پس جهد و بگریزد و چون

از ذکر حق غافل شود بوسوسه در آید الَّذِي يُوَسْوِسُ آن وسوسه کننده و پنهان شونده در وقت یاد خدا
الناس است که وسوسه میکند فِي صُدُورِ النَّاسِ در سینه‌های مردمان وقتی که از ذکر خدا غافل میشوند و چنین است
که عیسی علیه السلام از حق تعالی درخواست تا موضع شیطان در فرزندان آدم بوی نماید حق تعالی وی را اطلاع داد
شیطان را دید در جوف آدمی که سرش مانند سر مار بود و هر گاه آن بنده خدا ذکر خدا میکرد سر باز پس میبرد
و پنهان میشد و میگریخت و چون از ذکر خدا غافل میشد دل او را مانند لقمه در دهن میگرفت مِنَ الْجِنَّةِ
وَالنَّاسِ بیان الذی است یعنی آنکس که وسوسه میکند از پری و آدمی یعنی شیطان بر دو نوع است
جن و انس کقوله شیاطین الجن والانس و مراد بشیاطین الانس اهل کفر و ضلال اند که مردمان را بر کفر و ضلالت
میدارند و بشبهات بصورت مناصحه ایشان را گمراه میکنند و در بعضی تفاسیر آمده که لفظ ناس که درین سوره
پنج نوبت واقع شده اگرچه بحسب ظاهر تکرار مینماید اما بحسب معنی مکرر نیست چه اول باول اطفال اند و معنی رب
دال است بران و به ثانی جوانان و لفظ ملک که دلیل است بقهر و سیاست مشعر است باینها و باحاد ثالث
پیران و اسم اله که مشعر است بطاعت و عبادت و مبنی است بر آن و برابع صالحان که موسوس مولع است
باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف آن بر موسوس منه و دلالت میکند بران و بدانکه در افتتاح کلام الهی بحرف
و باختتام آن بحرف سین سری عجیب و نکته غریب و عربیست چه هر آینه این دو حرف نزد ترکیب بس است و عرب
میگوید بسک یعنی حسبک پس معنی آنست که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الطرفین یعنی کافی است
ترا هر دو جهان آنچه بتو عطا کردیم از میان این دو حرف یعنی قرآن کفایت است از برای هر مؤمنی و مؤمنه در تحصیل
مرادات دنیویه و اخرویه بحسب تلاوت آن و توجه بآن و اشتغال بمطالعه آن و عمل بامور و منهی آن و از نوادر اتفاقات
آنست که این دو حرف در لغت فارسی هم بمعنی حسب است یعنی بسند و حکیم سنائی درین باب گفته شعر اول و آخر قرآن
ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس حسبنا الله و نعم النصیر والله المرجع والمصیر تمت تمام شد نسخه بدالخط حام

عاصی [illegible] تاریخ ۲۳ شهر صفر [illegible]
کتابت [illegible] کاتب [illegible] اعتراض غلطی [illegible]
[illegible]